

ذهن زیبا

پرونده‌ای در بزرگداشت محسن رناتی

■ ناگفته‌های تاریخ مطبوعات اصفهان
(دوره پهلوی)

- سانسور: آفت اندیشه و مطبوعات
- مطبوعات اصفهان یک دور ناتمام

■ سرمایه‌نمادین

- رناتی در حجاب معاصرت
- پاسداشت رناتی خدمت به توسعه کشور است
- من مسلمان لیبرال هستم که دغدغه اصلی ام
- «سختی‌سازی» در یک «جامعه بی کودکی» است

■ بررسی ادبیات داستانی افغانستان

- ادبیات افغانستان از افسانه تا واقعیت
- جایگاه زن در آثار محمدحسین محمدی

با گفتار و نوشتارهای:

- فرشاد مومنی
- نعمت اله اکبری
- عبدالحسین ساسان
- محبوبه سریع القلم
- حامد قدوسی
- مهدی کشمیری
- محمدحسین خسروپناه
- سید ابوطالب مظفری
- و ...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ماهنامه ای برای فردای اصفهان

«برای فردا» نشریه‌ای است تحلیلی، تفسیری و بنای آن دارد که در حوزه «فرهنگ و اجتماع» دیار اصفهان فعالیت داشته باشد. «برای فردا» آمده است تا با رویکردی تحلیلی از آنچه موجب زایش فرهنگ در اصفهان می‌شود سخن بگوید. هر پدیده‌ای که موجب تاثیرگذاری و تغییر در شهر اصفهان بوده و می‌تواند باشد، فارغ از هرگونه جهت‌گیری و سوگیری، می‌تواند موضوع این نشریه قرار گیرد. در هر شماره از نشریه موضوعاتی در حوزه: تاریخ، فرهنگ، اقتصاد، اجتماع، ادب و هنر در قالب پرونده‌هایی مجزا و به صورت مشروح و تفسیری مورد نقد و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

«برای فردا» در پی ترویج دانش و بررسی مسائل منطقه‌ای اصفهان به وسیله‌ی هم‌اندیشی با نخبگان و علاقه‌مندان این دیار است و از هیچ جریان سیاسی و یا ایدئولوژی فکری خاصی حمایت نمی‌کند و تمامی پدیده‌ها، افراد و اندیشه‌ها، می‌تواند موضوع پرونده‌های تحلیلی این ماهنامه قرار گیرد.

سرودی روشن برای مردی که به سایه نرفت / عادل امیری
ارامنه جلفای نو در عصر صفوی / الهه باقری

یادها و
رویدادها

V

تاریخ

بهارستان
روزنامه تخصصی
اصفهان

سال چهارم / آبان ماه ۱۳۹۵ / شماره پانزدهم

۱۱



مطبوعات اصفهان در دوران پهلوی

مطبوعات، آینده روزگار خویش / الهه باقری

گذشته چراغ راه آینده؛ نگاهی به نشر مطبوعات در دوران پهلوی / مولود ستوده
یاد آر ز شمع مرده یاد آر؛ نگاهی بر کارنامه روزنامه‌نگاری امیرقلی امینی / پروین کارگر
صوفی پیر، گر فتار صفاهاشم کرد؛ عبدالحسین سیتتا و روزنامه‌نگاری / پریسا امینی
سانسور؛ آفت اندیشه و مطبوعات؛ گفت‌وگو با محمدحسین خسروپناه / الهه باقری
مطبوعات نصفان یک دور ناتمام؛ مطبوعات شهرستان‌های اصفهان با تکیه بر نشریات شهرضا / معصومه گودرزی
لطفاً قیچی‌ها را از زمین بگذارید؛ گزارشی از سیاست سانسور مطبوعات در دوران پهلوی / فاطمه رضایی رادفر

۳۱



جامعه

سرمایه نمادین (پرونده‌ای در
بزرگداشت دکتر محسن رنانی)

ذهن زیبا؛ زندگی‌نامه خودنوشت دکتر محسن رنانی
آواز پر سیاوش؛ نگاهی به آثار دکتر محسن رنانی
«اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران»، تنوری توطئه یا پیش بینی هوشمندان؟؛ گفتگو با دکتر حامد قدوسی در
نقد کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران، درآمدی بر عبور تمدن‌ها» / کاظم بهرامی
نقد و بررسی کتاب چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد / نیما بردیا فر
پاسداشت رنانی خدمت به توسعه کشور است؛ بازشناسی اندیشه و عملکرد محسن رنانی در گفتگو با فرشاد
مؤمنی / سید مرتضی رضوانی
دکتر رنانی، دکتر عظیمی دیگر!؛ گفتگو با دکتر نعمت الله اکبری / کاظم بهرامی
بالا بردن شعور اجتماعی مؤثرترین خدمت دکتر رنانی به کشور است؛ گفتگو با دکتر مهدی کشمیری / زینب کلانتری





شناسنامه

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: حسن قانونی

سردبیر: سید مرتضی رضوانی

تاریخ: الهه باقری (دبیر)، پروین کارگر، دکتر مولود ستوده، پریسا امینیان، فاطمه رضایی رادفر

پرونده ویژه (دکتر رناتی، سرمایه نمادین):

سیدمرتضی رضوانی (دبیر)، کاظم بهرامی، زینب کلانتری، حسین قانونی

ادبیات: سیاوش گلشیری (دبیر)، درسا سلیمی، لیلا ساکزاده، پدیده قربانی، راضیه آذری، عاطفه جلال الدینی

کتاب: عادل امیری (دبیر)، محسن بختیاری

هنر: محمدعلی میرزایی، مهتاب حیدری راد

با تشکر از: مرتضی پدربان، محمدجواد عیدی، محمد ناظمی هرندی، دکتر رضا اسماعیلی، دکتر مشایخی، حامد جعفرزاده، علیرضا مهدی، مینا هاشمیان، علیرضا قناعتکار، شرکت توزیع برق اصفهان، آرزو شجاعی.

مدیر هنری: زهرا حسینی

دبیر عکس: محمد علی میرزایی

توسعه و تبلیغات: رضوان عابدینی، یاسمین دادخواه

روابط عمومی: سمانه کلدانی

امور اجراء: مرضیه زارع

امور هماهنگی: نجمه صادقیان

امور فنی و چاپ: رضا جعفری جبلی

طراحی و صفحه آرایی: موسسه فردای شرق

توزیع: اصفهان امروز

نشانی: اصفهان، بلوار میرزا کوچک خان، حدفاصل پل وحید و میدان سپهروردی، مجتمع اداری زاینده رود، طبقه سوم

تلفن: ۰۳۱-۳۷۷۹۴۶۳

نمابر: ۰۳۱-۳۷۸۶۹۲۵۷

چاپ: چاپ و لیتوگرافی آرمان

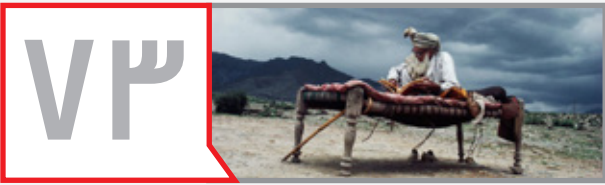
www.baraye-farda.ir

barayefardaa@gmail.com

telegram.me/barayefardaa

تصحیح و پوزش: در شماره قبل ماهنامه (شماره ۱۴)، انتهای مقدمه گفت‌وگو با وحید و کیلی فر اشتباه چاپی رخ داده بود که بابت این موضوع از خوانندگان گرامی عذرخواهی می‌شود.

من مسلمان لیبرال هستم که دغدغه اصلی ام «غنی سازی» در یک «جامعه بی‌کودکی» است؛ گفتگو با دکتر محسن رناتی / سید مرتضی رضوانی، کاظم بهرامی رناتی در حجاب معاصر / دکتر عبدالحسین ساسان پارادایم سازی برای حکومت اجتماعی / محمود سریع القلم عسل تلخ تو از شیر و شکر بهتر / حسین قانونی نقد اندیشه‌های رناتی، نفس لوامه ی اقتصاد ایرانی / سجاد بهمنی



ادبیات

ادبیات: روایت‌های (بررسی ادبیات داستانی افغانستان)

ادبیات افغانستان از افسانه تا واقعیت / پدیده قربانی روایت‌های (بررسی ادبیات داستانی افغانستان در گفت‌وگو با محمدحسین محمدی / لیلا ساکزاده، عاطفه جلال الدین جدی، سخت‌کوش و منضبط بود / سید ابوطالب مظفری در باب نشیندن و دیدن؛ یادداشتی در باب سیاست، رمانی از محمدحسین محمدی / ابراهیم دمشناس رمان زنان و زبان؛ درباره رمان ناشاد، اثر محمدحسین محمدی / جواد ماهزاده جایگاه زن در آثار محمدحسین محمدی / لیلا ساکزاده یک درد و دو افغان / مهدی وحید دستجردی امتداد زیر زمین در ادبیات سیاست / علی شکیبایی یک و هشتاد پنج؛ نقدی بر داستان‌های کوتاه محمدآصف سلطانزاده / آرش شکری ساروی بادبادک‌باز از کابل تا کالیفرنیا / راضیه آذری

اختراع پیروزی؛ تکمیل‌های بر مرگ مصطفی کیانی، کتاب فروش امفهان / یادداشت دبیر کتاب مکس و تفره؛ یک مصاحبه با حسین آقا کمند / عادل امیری یادداشتی بر حکایت‌های مریخ اثر ری برادبری / محسن بختیاری باز و دنیای قشنگ نو؛ نگاهی بر کتاب درباره ادبیات، به فصل مترجم / عادل امیری چی بخونم؟ چی نخونم؟؛ نگاهی به تازه‌های نشر

کتاب ۹۶

حرفه؛ کیوریتوری؛ روش‌ها و رویکردها به بهانه برگزاری نمایشگاه چهارباغ در موزه هنرهای معاصر اصفهان / امیررجایی هنر اسلامی – ایرانی تلاش می‌کند تا در نهایت به خلق یک بهشت برسد؛ آلمان‌های هنرهای سنتی ایرانی در گفت‌وگو با داوود قنبری هنرمند نقاش شرکت‌کننده در نمایشگاه چهارباغ / امیررجایی درخت دوستی؛ استوار همچون کوه، زنده همچون بهار / آرش حسن‌پور دنیای رنگی آقای اگلستون؛ نگاهی به عکس‌های ویلیام اگلستون / محمدعلی میرزایی من و سته‌تار و معبود؛ به یاد استاد احمد عبادی / شقایق حدادیان اسطوره آفرینش در مصر / مهتاب حیدری راد

هنر ۱۰۸





سرمايه نمادين

پرونده ای در بزرگداشت پنجاه سالگی دکتر رنالی

با گفتار و نوشتارهایی از:

دکتر فرهاد مومنه

دکتر نعمت اله اکبری

دکتر عبدالحسین ساسان

دکتر محمود سریع القلم

دکتر حامد قدوسی

دکتر مهدی کشمیری

حسین قانونه

سجاد بهمنه

نیما بردیا فر

جامعه

ذهن زیبا

«زندگی نامه خودنوشت»، دکتر محسن رنایی

گروه جامعه

در سال ۱۳۴۴ در روستای «رنان»، در خانواده‌ای کشاورز زاده شدم. از آنجاکه برخی اجدادام از سوی مادر و پدر از عالمان عصر خود بوده‌اند، در خاندانم آدم‌های فرهیخته کم نبودند؛ بنابراین، از یک سوزندگی در محیطی روستایی و کشاورزی عادات زیستی مرا طبیعت‌گرا و ساده پسند بار آورد و از سوی دیگر حشرونشر در خانواده‌ای که از متوسط روزگار خود فرهیخته‌تر بودند، طبیعت اجتماعی و فکری مرا مشکل‌پسند ساخت. به همین علت معمولاً سراغ بازی‌های کودکان و نوجوانان همسالم نمی‌رفتم و همیشه دوستانم بزرگ‌تر از خودم بودند (و البته این الزاماً ارزشمند نیست). این شد که خانواده‌ام از همان آغاز مرا به یک دبستان مذهبی غیردولتی در شهر اصفهان فرستادند. هرروز باید چند کیلومتر راه را با اتوبوس و پیاده و بعدها با دوچرخه طی می‌کردم تا به مدرسه بروم. خیلی وقت‌ها هم اتوبوس پر بود و ما مجبور بودیم روی سقف آن بنشینیم یا به نردبان پشتی آن آویزان شویم. یادم می‌آید که گاهی زمستان‌ها برای گرم کردن دست‌هایم آن‌ها را در لوله آگروز خودروهایی که ایستاده بودند فرومی‌بردم. برخی روزها هم پول کرایه برگشت را که دو ریال بود خوراکی می‌خریدم و چند کیلومتر راه برگشت تا خانه را پیاده می‌رفتم و البته همه چیز امن بود؛ یعنی هیچ نگرانی نبود که کودکی هفت‌هشت‌ساله چند کیلومتر راه بین اصفهان و رنان را در یک جاده صحرایی و به تنهایی طی کند تا به خانه برسد. بزرگ‌تر که شدم، در دوره‌های راهنمایی و دبیرستان، بیشتر مواقع با دوچرخه و گاهی نیز با موتورسیکلت به مدرسه آمدم و شدم می‌کردم. در این دوره، همزمان با تحصیل رسمی، کلاس‌های خط، موسیقی و ورزش نیز می‌رفتم.

کلیه مراحل تحصیلی زیر دپلم را در اصفهان گذراندم. در پاییز ۱۳۵۷ سال سوم راهنمایی را می‌گذراندم که به علت سازماندهی تظاهرات دانش‌آموزی، به مدت سه ماه از مدرسه اخراج شدم که تا پیروزی انقلاب طول کشید. همین باعث شد که در امتحانات پایان سال نمره ریاضی خوبی نگرفتم و بنابراین نتوانستم در دبیرستان برای رشته علوم تجربی - که علاقه‌مند بودم - ثبت‌نام کنم. چنین شد که دیپلم خود را در رشته «علوم اجتماعی و اقتصاد» گرفتم. در تمامی دوران پیش از دبیرستان، معلم اولم، مادرم بود و سپس یگانه دایی‌ام که یک فعال سیاسی مذهبی بود و نقش معلم اجتماعی‌ام را داشت. او مرا به کوه می‌برد، آموزش‌های دینی می‌داد و به جلسات

هفتگی دوستان سیاسی‌اش راه می‌داد. این‌ها همه در ساختن دنیای ذهنی من نقشی به سزا داشت. در دوره دبیرستان مانند بیشتر همگنانم در فضای انقلابی پس از پیروزی انقلاب تنفس می‌کردم. در سال ۱۳۶۱ نزدیک به شش ماه به‌عنوان امدادگر به جبهه رفتم و با حضور در عملیات محرم و دیدن دنیای عشق و نفرت و خشونت جنگ به زندگی و سیاست نگاه تازه‌ای یافتم. در همین دوران نیز مدتی در کلاس‌های حوزوی شرکت جستم. سرانجام در سال ۱۳۶۲ در نخستین کنکور ورودی دانشگاه‌های بعد از انقلاب شرکت کردم. آن وقت چون زمان جنگ بود جوان‌ها بیشتر در فکر جبهه رفتن بودند و درس خواندن ارزش ویژه‌ای نداشت - و حتی گاهی ضد ارزش تلقی می‌شد. من شب‌ها به گلستان شهدای شهر اصفهان که تازه با نورافکن‌های بزرگ روشن‌شده بود می‌رفتم و تا صبح زیر نورافکن‌ها درس می‌خواندم. تقریباً دو ماه برای کنکور خواندم. آن موقع نه کلاس کنکور بود و نه کتاب‌های کمکی. باید همان کتاب‌های درسی را مرور می‌کردیم. در آن سال رتبه‌های کنکور را اعلام نمی‌کردند و کنکور تخصصی به‌صورت تشریحی بود؛ اما با توجه به قبول شدنم در دانشگاه تهران به نظرم رتبه‌ام دورقمی بوده است. بدین ترتیب وارد مقطع کارشناسی رشته اقتصاد دانشگاه تهران شدم تا یک دوره چهارده‌ساله دانشجویی در این دانشگاه را آغاز کنم. البته پیش از آن به‌عنوان دانشجویی مقطع کارشناسی ارشد «برنامه‌ریزی سیستم‌ها» در دانشگاه صنعتی اصفهان ثبت‌نام کردم؛ اما در میانه ترم متوجه شدم که گرچه رشته بسیار جدی و کاربردی‌ای است اما با علایق من سازگار نیست. من شیفته تحلیل نظری بودم و آن رشته خیلی همه‌چیز را کمی می‌دید و من تحملش را نداشتم. این بود که انصراف دادم و به کارشناسی ارشد اقتصاد دانشگاه تهران رفتم.

همان‌گونه که در مقدمه کتاب «بازار یا نابازار؟» آورده‌ام: «به اقتصاد جاهلانه و ناخواسته آدمم، سپس حسابگرانه خواندم و سرانجام عاشقانه دنبال کردم». در واقع ورودم به مقطع کارشناسی اقتصاد کاملاً تصادفی و بی‌برنامه قبلی بود. گرچه دانشجویی باهوش و پرتحرک قلمداد می‌شدم اما درس خوان نبودم. خیلی چیزها می‌خواندم اما درس را خیلی نه. حتی یکی دو ترم اول را هم سرگردان بودم که این رشته را ادامه بدهم یا نه. بالاخره با معدلی متوسط دوره کارشناسی را تمام کردم. مهم‌ترین دست آورد این دوره برای من این بود که یک‌باره از یک محیط زندگی روستایی وارد جامعه بزرگ تهران شده بودم.

بسیار سازنده و رشد دهنده بود؛ اما همواره نگاهم به زندگی در شهر تهران نگاه انتقادی بود. بیشتر، بدی‌ها و سختی‌های این زندگی شهری پرشتاب را می‌دیدیم. به همین علت، گرچه فرصت‌های فراوانی پیش آمد، اما هیچ‌گاه به فکر ماندن و اشتغال در تهران نیفتادم. هرگاه از من می‌پرسند «چرا تهران نماندی؟»، می‌گویم تهران آب‌هایش هم می‌دوند چه رسد به ماشین‌ها و آدم‌هایش. هیچ نهالی در توفان شکوفه نمی‌کند و هیچ گلی در باد دوام نمی‌آورد و زندگی اجتماعی در تهران همواره توفانی است و پر از هیاهو و دیدن و شتاب.

تجربه ناب دیگرم در این دوره، یک تجربه عشقی شدید اما کوتاه و گذرا بود که باعث شد برای رهایی از تکانه‌های روانی آن به ادبیات پناه ببرم. یک دوره پرخوانی شعر و ادبیات که حاصل آن «تب زاده‌ها» یی بود که بعدها در کتاب شعر «آواز پر سیاوش» به چاپ رساندم.

قبول شدنم در کارشناسی ارشد نیز بسیار تصادفی بود. من هم دانشجویی باهوش معمولی بودم و هم حوصله درس خواندن جدی را نداشتم. به‌ویژه این‌که فضای خوابگاه‌های آن موقع اجازه درس خواندن جدی را نمی‌داد؛ اما یک ماه مانده به کنکور ارشد، در تصادفی دست چم شکست و من آن را بهانه کردم و یک ماه به زادگاهم رنان رفتم. تقریباً خودم را در زیرزمین خانه‌مان حبس کردم. یک ماه به‌شدت خواندم و چنین شد که نه تنها در کارشناسی ارشد دانشگاه تهران قبول شدم بلکه رتبه‌ام از دیگر همکلاسی‌های درس خوانم نیز بالاتر بود. دوره کارشناسی ارشد را جدی‌تر درس خواندم ولی حسابگرانه. درس می‌خواندم، چون فکر می‌کردم موفقیت‌م در گرو آن است، نه برای این‌که از خواندن اقتصاد لذت می‌بردم.

در دوره کارشناسی، آشنایی‌ام با استادانی چون دکتر نورعلی نوری و مهندس علی مدنی بسیار دلپذیر و سازنده بود. کلاس مهندس مدنی کلاس رقصی شیرین بود. اطوار نشاط آلودی که این پیرمرد دلپذیر برای سرحال نگه‌داشتن ما و علاقه‌مند کردن ما به درس از خود بروز می‌داد کلاس‌های طولانی او را به شیرینی ماندگاری در ذهن ما تبدیل می‌کرد که هنوز هم از یادکرد خاطره آن دلشاد می‌شوم. دکتر نورعلی نوری - که از شترچرانی در دشت‌های نائین به استادی دانشگاه تهران رسیده بود - هم با سلوک و نحوه برخوردش با مقولات علمی، آموختان که «نخوت» علم بیش از «حقیقت» آن است. آموختان که باید جدی خوانند و جدی فکر کرد

مهم‌ترین خواسته‌ام از زندگی این است که یک انسان عادی بمانم و مثل همه انسانهای معمولی زندگی عادی داشته باشم: درس بدهم، مطالعه کنم، کوه بروم، دوچرخه‌سواری کنم، موسیقی بشنوم، کنسرت ببینم، استخر بروم، نماز بخوانم، قرآن زمزمه کنم، ورزش کنم، شعر بگویم، برقصم و مهم‌تر از همه، ناشناس بمانم و هیچ‌گاه به کوجه قدرت و بن‌بست شهرت پا نگذارم.



اقتصاد از همه رشته‌های دیگر بیشتر است. چون برای آن که کسی اقتصاد را خوب بداند و بفهمد باید ریاضی و آمار را خوب بداند، فلسفه بخواند، تاریخ بخواند و جامعه‌شناسی، روانشناسی و انسان‌شناسی نیز بداند. یک اقتصاددان هر چه دانش خود را در زمینه‌هایی که برش مردم بیشتر کند، عمق دانش اقتصادی‌اش بیشتر می‌شود. اقتصاد یک‌رشته نیست، بلکه یک مجموعه دانش میان‌رشته‌ای است. حتی امروز اقتصاددانان شروع کرده‌اند و از قوانین فیزیک و ترمودینامیک برای تحلیل پدیده‌های اقتصادی بهره می‌برند و گرایشی به نام اقتصاد فیزیک (اکونوفیزیک) به وجود آورده‌اند. هیچ‌کدام از علوم انسانی تا این پایه برای توسعه خود از علوم دیگر بهره نمی‌برند؛ بنابراین وقتی ما بتوانیم از پوسته‌های خشک اولیه اقتصاد عبور کنیم ناگهان به مغزها و مرزهای دل‌پذیری می‌رسیم که اقتصاد را بسیار شیرین و خواستنی می‌کند.

در اوایل دوره کارشناسی ارشد دوباره به جبهه رفتم و چون در جنگ فتور افتاده بود و به پایان خودش نزدیک می‌شد، تأملات زیادی بر روی جنگ داشتم. این بار فضای جبهه با آن جبهه‌ای که در سال ۶۱ دیده بودم از زمین تا آسمان تفاوت داشت؛ و سه ماه بعد که به مرخصی آمدم، دکتر حمید ابریشمی - رئیس وقت دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران - صدایم زد و از احوال جبهه‌ها پرسید. گفتم ما شکست خورده‌ایم ولی جرئت پذیرشش را نداریم. جبهه برای عده‌ای به یک شغل تبدیل شده است و برای عده‌ای محلی برای کسب هويت و برای عده‌ای زندان آرزوهای فروخته. اندکانند آنان که به عشق آمده‌اند. آن اندک هم که به عشق آمده‌اند به عشق امام است نه عشق مملکت و رویای سرزمینی آزاد، توسعه‌یافته و آباد. دکتر با چشم‌های از حدقه درآمده به من نگاه می‌کرد. باورش نمی‌شد؛ اما هفت ماه بعد که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت، باور کرد.

اکنون دیگر در اواخر دوره کارشناسی ارشد، با اقتصاد انس گرفته بودم و بر آن شدم تا به‌طور جدی آن را ادامه دهم. این شد که در کنکور دکتری اقتصاد دانشگاه تهران شرکت کردم و قبول شدم. مهم‌ترین دست آورد این دوره برای من آشنایی نزدیک با شخصیت و اندیشه‌های دکتر محمدحسین تمدن جهرمی بود. معمولاً در دوره دکتری هر دانشجوی باید دو گرایش را انتخاب کند. من وقتی که با دکتر تمدن آشنا شدم و دیدم چه افق‌های تازه‌ای به روی ما می‌گشاید، تصمیم گرفتم یک گرایش سوم (بخش عمومی) نیز انتخاب کنم. در واقع مجبور شدم دو درس اضافی بگذرانم تا بتوانم با دکتر تمدن درس داشته باشم و بتوانم او را به‌عنوان راهنمای رساله دکتری خود انتخاب کنم. وقتی نوبت تدوین رساله و تعیین استاد راهنما شد، یک سال تمام پیش دکتر می‌رفتم و خواهش می‌کردم و او راهنمایی رساله مرا نمی‌پذیرفت و البته او به‌ندرت راهنمایی رساله می‌پذیرفت. یکی از روزها که دوباره به او مراجعه کردم برگه دست‌نویسی به من داد و گفت پاک‌نویس کن و بباور. دستخط دکتر تمدن واقعاً وحشتناک بود. فقط بخش اول کلمات را می‌نوشت و آن هم به خطی بریده‌بریده و ناخوانا. گویی کودکی خودکار را

اما جدی نگرفت. از میانه دوره کارشناسی برای چند سال صبح‌های جمعه به پارک لاله تهران می‌رفتم و با دکتر نوری - که سنش بالای هفتادسال بود - قدم می‌زدم و درباره زوایای مختلف زندگی، از اقتصاد و عشق و سیاست، گفت‌وگو می‌کردم و از تجربه‌هایش بهره می‌بردم. در آن سال‌ها من تنها دانشجویی بودم که دکتر نوری اجازه داده بود به او نزدیک شود. یک‌بار به من گفت تو پس‌ازاین که درست تمام شد بیا و در کارهای علمی با من همکاری کن. تصمیم داشت کتابی بنویسد و عقایدش را در آن بیاورد. من پس از پایان دوره کارشناسی به سراغش رفتم و گفتم استاد درس تمام شد، اکنون برای همکاری آماده‌ام. گفت برو کارشناسی ارشدت را بگیر و بیا. رفتم و سه سال بعد برگشتم. گفتم استاد کارشناسی ارشد را گرفتم اکنون در خدمتم. گفت خیلی خوب است. برو دکترایت را بگیر و بیا. وقتی دید من مات و مبهوت به او نگاه می‌کنم، گفت «چیست؟ می‌ترسی تا دکترایت را بگیری من بمیرم؟ نترس من می‌مانم تا تو دکترایت را بگیری و برگردی». راست گفت، او تا سال‌ها پس‌ازاین که من دکترایم را گرفتم زنده بود؛ اما دریغ که وقتی من پس از هفت سال تحصیل در مقطع دکتری را تمام کردم دیگر، هم علائقم تغییر کرده بود، هم باید به سربازی می‌رفتم و البته ازدواج کرده بودم و باید زندگی‌ای را اداره می‌کردم، چنین شده که در دانشگاه اصفهان مشغول به کار شدم و عملاً در دشت «زنده رود» زمین‌گیر شده بودم.

در دوره کارشناسی ارشد نیز با استادانی چون دکتر امیرحسین جهانگیرلو، دکتر احمدفرجی دانا و دکتر رحمت‌الله نیکنام آشنا شدم و از آنان تأثیر پذیرفتم. به‌ویژه دکتر جهانگیرلو که درس توسعه را با او می‌گذراندیم. کلاس او و درس توسعه او یکی از معدود محیط‌های فکری توسعه‌یافته‌ای بود که می‌توانستی در دنیای توسعه‌یافته ایران به چشم ببینی. شخصیتش، تدبیرش، روابطش با سایرین، منش اجتماعی‌اش و نحوه تفکرش همه‌اش از فضای حاکم بر آن روز دانشگاه‌های ایران متفاوت بود. تفکر انتقادی، مهم‌ترین ویژگی اندیشه او بود که می‌کوشید به ما هم بیاموزد. معمولاً کلاس‌ها در اتاق کارش تشکیل می‌شد و همه دور یک میز می‌نشستیم. دکتر یک لیوان چای غلیظ را روی میز می‌گذاشت که تا آخر کلاس هرازگاهی با آن لبی، تر می‌کرد. بعد پیمپ اش را روشن می‌کرد و درس شروع می‌شد. رقص دودی که از پیمپ او در فضای کلاس ایجاد می‌شد در ذهن ما نوعی خلسه و هارمونی ایجاد می‌کرد که ما را با خود می‌برد به‌گونه‌ای که وقتی کلاس تمام می‌شد دلمان نمی‌خواست از اتاق او برویم.

با درک محضر چنین استادانی بود که کم‌کم به اقتصاد علاقه‌مند شدم. احساس می‌کردم هر چه پوسته‌های خشک و بی‌روح نظریه‌های درسی را می‌شکافیم و جلوتر می‌رویم و عمیق‌تر می‌شویم، اقتصاد دل‌پذیرتر می‌شود. بعدها در دوره دکتری بود که به رازی پی بردم که اقتصاد را برای من خواستنی کرد. آن راز این بود که در میان رشته‌های علوم انسانی، قدرت زایش، دقت تحلیل و عمق رشته



محصول اولیه این دوره، ترجمه کتاب «علم اقتصاد: پیشرفت، رکود یا انحطاط؟» و تألیف کتاب «بازار یا نابازار؟» بود که پس از دفاع از رساله‌ام، انتشار یافت. پس از پایان دوره دکتری (۱۳۷۵) به خدمت سربازی رفتم تا باقی‌مانده دوره خدمت وظیفه را به پایان ببرم. من از سال ۱۳۶۹ - همزمان با پذیرش در دوره دکتری دانشگاه تهران، تدریس در دانشگاه اصفهان را نیز آغاز کرده بودم (به‌صورت حق‌التدریس) اما مدیر آن وقت دانشگاه همواره برای استخدامم در این دانشگاه ممانعت ایجاد کرده بودند. تا این که سرانجام پس از خرداد ۱۳۷۶ بود که مقاومت آنان در هم شکست و با مرتبه استادیاری در گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان استخدام شدم و تا اکنون که به رتبه دانشیاری رسیده‌ام جز در دانشگاه اصفهان تدریس نکرده‌ام. گرچه شماره کتاب‌هایی که ترجمه یا تألیف کرده‌ام به دوازده رسیده است و حدود یکصد مقاله چاپ‌شده در مجلات یا ارائه‌شده به همایش‌ها دارم و نزدیک به ۱۵۰ سخنرانی داشته‌ام اما معتقدم تنها دست آورد مهمی که از دوره تدریس در دانشگاه می‌تواند برای ما برجای بماند، امیدآفرینی و معنی بخشی به زندگی هزاران دانشجویی است که از بد روزگار به ما پناه آورده‌اند. اگر در این کار کامیاب باشیم، هیچ لذتی و فخری با آن برابری نخواهد کرد؛ و اگر کامیاب نباشیم، هیچ فعالیت علمی دیگری - نظیر نوشتن مقاله یا کتاب - خسارت آن را جبران نخواهد کرد. در سال ۱۳۶۸ ازدواج کرده‌ام و اکنون یک فرزند دارم. تاکنون هیچ کار اجرایی دولتی نپذیرفته‌ام. تنها دو سال در دوره مجلس ششم، معاونت پژوهشی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی را بر عهده گرفتم که زود پشیمان شدم و این تجربه باعث شد تا تصمیم بگیرم از آن پس از پذیرش مسئولیت در نظام اداری و سیاسی کنونی پرهیز کنم.

در دوره حضور در مرکز پژوهش‌های مجلس، به تبع کارم، با مسائل حوزه نفت و گاز آشنا شدم. در همان زمان دو «فت‌نامه» خطاب به آقای خاتمی نوشتم که در آن به خطاهای سیاست‌ها و تصمیمات حوزه نفت و گاز پرداختم. همین زمینه باعث شد تا توجهم به حوزه انرژی را پس از پایان همکاری‌ام با مرکز پژوهش‌های مجلس ادامه دهم. در سال‌های بعد که یکی دو پایان‌نامه دکتری را در حوزه مسائل نفت و گاز راهنمایی کردم و از سر ضرورت با اطلاعات حوزه انرژی و بازارهای جهانی آن‌ها بیشتر سروکله زدم کم‌کم متوجه حساسیت‌های غرب در مورد بازارهای انرژی شدم و چنین شد که وارد یک پروژه فکری جدید در حوزه انرژی شدم. این تأملات و مطالعات از سال ۸۴ شروع و تا میانه سال ۱۳۸۷ ادامه یافت که بخشی عمده نتایج آن در کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» تدوین شد و در مهر ۱۳۸۷ برای پنج‌تن از مقامات ارشد کشور ارسال شد؛ اما هیچ واکنشی حتی اعلام وصولی از سوی آنان دریافت نکردم. آنگاه جلد اول این کتاب (شامل یک‌سوم مطالب آن) را در گشایش‌های سیاسی پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم، در فروردین ۱۳۹۲ به‌صورت دیجیتال و از طریق تارنمای شخصی‌ام انتشار دادم و سرانجام متن کامل کتاب را در اردیبهشت ۱۳۹۴ به‌صورت دیجیتال در اختیار

علاقه‌مندان قرار دادم. به‌عنوان یک تجربه اجرایی غیردولتی، در سال ۱۳۸۳ مرکز هم‌اندیشی توسعه استان اصفهان را به‌عنوان یک نهاد عمومی غیردولتی، راه‌اندازی کردم که به‌عنوان اتاق فکر و دیده‌بان توسعه برای استان اصفهان عمل می‌کرد. در طی سال‌های اخیر (۱۳۸۸ تا ۱۳۹۱) یکی از منتقدان اصلی «طرح هدفمندسازی یارانه‌ها» و سیاست‌های هسته‌ای بوده‌ام و نوشته‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و مناظره‌های زیادی در این مورد داشته‌ام، بر روی توسعه‌نیافتگی استان‌های غربی کشور مطالعه کرده‌ام و مرکز هم‌اندیشی توسعه استان‌های کرمانشاه و کردستان را راه‌اندازی کرده‌ام. مدتی پیش اعلام کردم که دیگر پرونده کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» در ذهن من بسته شده است و با آن خداحافظی کرده‌ام و تمایل ندارم دیگر وقت و انرژی خود بر روی این موضوع مناقشه اتمی که چند از سال عمر مرا و فرصت‌های زیادی از جامعه مرا تیه کرد، صرف کنم. از میان همه نوشته‌هایم نیز کتاب «بازار یا نابازار؟» و کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» را مهم‌تر و تأثیرگذارتر می‌دانم. در حوزه علم اقتصاد دلم می‌خواهد بتوانم دو کتاب دیگر را تکمیل کنم و دیگر هیچ؛ یکی «ایدئولوژی فوتبال» و دیگری «اتحادیه دندان»؛ و البته مدتی است درگیر مسئله آموزش و پرورش کودکان شده‌ام. ما یک‌صد و ده سال است وارد دنیای مدرن شده‌ایم و تمام منابع نفتی خود را به امید توسعه یافتن مصرف یا نابود کرده‌ایم، اما همچنان توسعه‌نیافته مانده‌ایم. من اکنون دریافته‌ام که علت اصلی عقب‌ماندگی ما در این است که ما یک «جامعه بی‌کودکی» هستیم. اصلی‌ترین سرمایه هر کشور کودکان آن هستند و ما دقیقاً یا این سرمایه را نابود می‌کنیم یا به پرورش آن بی‌توجه بوده‌ایم. اگر ما به آن اندازه که به سدسازی و پتروشیمی و انرژی اتمی توجه کردیم بر کودکانمان متمرکز شده بودیم اکنون وضعیتمان کاملاً متفاوت بود؛ و چنین شد که تصمیم گرفتم در باقی‌مانده عمر علمی خود بر روی موضوع «کودکی و توسعه» متمرکز شوم. چند سال پیش در همین زندگی‌نامه خودنوشت گفتم که «مهم‌ترین خواسته‌ام از زندگی این است که یک انسان عادی بمانم و مثل همه انسان‌های معمولی زندگی عادی داشته باشم؛ درس بدهم، مطالعه کنم، کوه بروم، دوچرخه‌سواری کنم، موسیقی بشنوم، کنسرت ببینم، استخر بروم، نماز بخوانم، قرآن زمزمه کنم، ورزش کنم، شعر بگویم، برقصم و مهم‌تر از همه، ناشناس بمانم و هیچ‌گاه به کوچه قدرت و بن‌بست شهرت یا نگذارم؛ اما متأسفانه در این چند سال آن چنان ذهن و روح خود را درگیر مسائل و مشکلات جامعه‌مان کرده‌ام که در زندگی شخصی‌ام خیلی از این فرصت‌ها به آرزو تبدیل شده است. به‌ویژه آن که آفت شهرت دارد آرام‌آرام تمام شاخ و برگ‌های زندگی‌ام را می‌گیرد. این روزها خیلی این شعر حضرت سهراب را زمزمه می‌کنم که «باید امشب بروم / باید امشب چمدانی را / که به اندازه پیراهن تنهایی من جادارم، بردارم / و به سمتی بروم / که درختان حماسی پیدا است / رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند...».

برداشته و مقداری چمن در روی صفحه کاغذ کشیده است. رفتم و وقت زیادی صرف کردم تا متن او را با یکی دو اشتباه بازنویسی کردم. وقتی برایش بردم باورش نمی‌شد که توانسته باشم آن متن را بخوانم. در واقع بازنویسی این متن آزمون ورودی من برای گذراندن رساله دکتری با دکتر تمدن بود. پس از تعیین موضوع رساله‌ام یک سال و نیم روی آن کار کردم. وقتی که حدود ۱۵۰ صفحه از رساله‌ام آماده شد آن را خدمت استاد بردم. استاد پس از مرور آن گفت: رساله تو در مورد بازار است، بازار را تعریف کن. گفتم مفاهیمی چون بازار و دولت، مفهوم اولیه هستند که معمولاً یک درک بین‌الادھانی و مشترک در مورد آن‌ها وجود دارد و نیازی به تعریف ندارند. او نپذیرفت و گفت اول برو بازار را تعریف کن. چنین شد که من مجبور شدم کتاب‌های زیادی بخوانم و مقالات زیادی ترجمه کنم و حتی موضوع رساله‌ام را تغییر دهم. به همین علت دوره دکتری من هفت سال طول کشید اما پربارترین دوره فعالیت دانشگاهی‌ام همین دوره تدوین رساله دکتری بود.

آواز پر سیاوش*

نگاهی به آثار دکتر محسن رنایی

گروه جامعه



علت تزریق مداوم داروی تقویتی نفت (دلارهای نفتی) به اقتصاد بوده است. اکنون که ظرفیت صدور نفت ایران رو به کاهش گذاشته است، کم کم آثار کپولت در اقتصاد ظاهر شده است؛ و نهایتاً حلقه تحلیلی پنجم، مسئله «تکنیکی اقتصاد ایران» است که نویسنده اخیراً مطرح کرده است. اقتصاد ایران به تدریج وارد مرحله‌ای شده است که نه دیگر می‌توان آن را به گذشته بازگرداند و نه اکنون می‌توان در مورد آینده آن پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کرد. در واقع اقتصاد ایران در یک «سیاهچاله» گرفتار شده است و یک اقتصاد در تکنیکی (بخوانید: تکینه گی) اگر با یک تحول بزرگ از سیاهچاله رها نشود، کم کم همه چیز را - حتی اخلاق و سیاست را - در خود می‌بلعد.^۱

هم‌چنین در فضایی که همه از فواید و برکات انرژی هسته‌ای می‌گفتند و تمام همت نظام سیاسی کشور بر غنی‌سازی اورانیوم گماشته شده بود، دکتر رنایی کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی» را نوشت که از قضا هنوز هم اجازه انتشار نیافته است. وی در این کتاب که در بهار ۱۳۹۲ از طریق تارنمای رسمی خود آن را منتشر کرد، برنامه هسته‌ای ایران را غلط و پرهزینه و برنامه‌های تحمیل شده از سوی غرب و آمریکا دانست که برای رسیدن به اهدافشان در بازار انرژی طراحی کرده‌اند و ایران را در دام «مناقشه اتمی» انداخته‌اند؛ تحلیلی که تعجب همگان را برانگیخت و البته هنوز هم درستی یا نادرستی آن اثبات نشده است، لیکن نویسنده هم‌اکنون بر این عقیده است که تحولات بازار انرژی و حتی بعضی تحولات سیاسی منطقه نیز در چارچوب تحلیلی این کتاب است. در این پرونده در مورد این کتاب با یکی از منتقدین جدی آن به مصاحبه نشستیم و از قضا بعد از خوانش خواستیم اشکالات و انتقاداتی که تاکنون به این کتاب وارد آمده را با نویسنده در میان بگذاریم که در این مورد حاضر به مصاحبه نشد و تأکید کرد که دیگر پرونده این کتاب را در زندگی خود بسته است.

به‌علاوه می‌توان گفت دکتر رنایی در ایران بیش از

دولت‌ها نخست باید تمام همتشان صرف انجام کامل این وظایف شود و سپس به دنبال انجام وظایف مدرن بروند. سیاست‌گذاری برای اصلاح تخصیص، ایجاد تثبیت و بهبود توزیع در اقتصاد و اجتماع، از وظایف مدرن دولت‌ها محسوب می‌شوند (وظایفی که در قرن بیستم، دولت‌ها بر دوش گرفتند). دولت‌ها تنها وقتی حق دارند سراغ ایفای نقش در حوزه وظایف مدرن بروند که وظایف سنتی خود را به نحو احسن انجام داده باشند. در غیر این صورت، مداخله دولت در اقتصاد تنها به بی‌ثباتی و فرار و نشیب‌های تازه در اقتصاد می‌انجامد؛ و حکایت دولت‌های ایران در سه دهه اخیر چنین بوده است: غفلت از وظایف سنتی، و پرداختن افراطی به وظایف مدرن. این راز فزونی اقتصاد ایران در سال‌های اخیر از دیدگاه دکتر رنایی است که در کتاب به ریشه کاوی آن می‌پردازد.

اما پس‌از این کتاب، یعنی پس از تحلیل وضعیت و نقش هزینه مبادله در اقتصاد ایران، نویسنده، چهار حلقه تحلیلی دیگر برای تبیین وضعیت موجود (نه وضعیت تاریخی) اقتصاد ایران مطرح کرده است. حلقه تحلیلی دوم، مسئله کاهش اعتماد و کاهش «سرمایه‌های اجتماعی» به‌عنوان عامل مهم دیگری که اقتصاد امروز ایران را به سوی رکود بلندمدت کنونی سوق داده است. این بحث به‌طور کامل در کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» مطرح شده است.

حلقه تحلیلی سوم، مسئله ورود اقتصاد و جامعه ایران به «تله بنیان‌گذار» است که به یک تنش بلندمدت در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در ایران دو دهه اخیر انجامیده است. این بحث در مقالات مختلفی توسط نویسنده بازنمایی شده است. حلقه تحلیلی چهارم، «ظریه کپولت اقتصاد ایران» است که در سال‌های اخیر توسط نویسنده مطرح شده است. در یک کلام: اقتصاد ایران به وضعیتی دچار شده است که خروجی و هزیر روی انرژی در آن، بیش از ورودی انرژی به آن است و اگر تاکنون دوام آورده است به

دکتر رنایی تاکنون ۵ تألیف و ۷ ترجمه (عمدتاً به‌صورت مشترک) در کارنامه علمی خود دارد که عمدتاً با استقبال فراوان از سوی جامعه علمی مواجه شده‌اند. تألیفات ایشان عمدتاً معطوف به مسائل مهم و حیاتی روز کشور و تحلیل‌ها و برداشت‌های عمده بر خلاف رویه معمول کارشناسان و افکار عمومی بوده و همیشه نگاهی نو و متفاوت به مسائل داشته است. در زمانی که عمده کارشناسان، علاج اقتصاد ایران را نظام بازار می‌دانستند و این دیدگاه را به روش‌های گوناگون به افکار عمومی هم قبولانده بودند و دولت وقت، برنامه تعدیل اقتصادی را به اجرا در آورده بود، محسن رنایی مشغول نوشتن کتاب «بازار یا نابازار» بود. وی در این کتاب گوشزد می‌کند که نظام بازار در اقتصاد ایران چندان کارایی ندارد و دست‌نمائی آدم اسمیت آن‌طور که تصور می‌شود، چندان نمی‌تواند معضلات اقتصادی ایران را درمان کند. در این کتاب، «مسئله حفاظت از حقوق مالکیت» و «مسئله هزینه مبادله» از علل بنیادین شکست بازار دانسته شده است که البته دکتر رنایی هنوز هم بر این دیدگاه استوار است.

از دیدگاه دکتر رنایی اصلی‌ترین دلیل هزینه مبادله، ناتوانی دولت در انجام وظیفه سنتی و کلاسیک خود است که این وظایف عبارت‌اند از:

۱. تأمین امنیت خارجی و نظم داخلی (با استقرار ارتش و پلیس)
 ۲. انتشار و حفظ ارزش پول ملی
 ۳. تعریف و نظارت بر اوزان، مقیاس‌ها و استانداردها
 ۴. تعریف حقوق مالکیت مردم (با تأسیس سازمان‌های صادرکننده اسناد قانونی برای اموال مردم که این اسناد باید قانونی، متحدالشکل، کامل و شفاف، قابل حمل و سریع و ارزان قابل‌واگذاری باشند)
 ۵. تضمین حقوق مالکیت مردم (از طریق تأسیس یک نظام دادگستری با این پنج ویژگی: سریع، ارزان، قاطع، بی‌طرف و همه‌جا در دسترس)
- رنایی در کتاب «بازار یا نابازار» بر این عقیده است که

* عنوان برگرفته از نام مجموعه شعر دوران دانشجویی دکتر رنایی است که در سال ۱۳۷۳ منتشر شده
 ۱. دنیای اقتصاد - چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد از نگاه نویسنده‌اش - کد خبر: ۵۲۸۸۵۷-DEN



هر کسی بر روی مفهوم «سرمایه اجتماعی» کار کرده است و در این مورد دو کتاب؛ یک تألیف و یک ترجمه (مشترک) و چندین مقاله و سخنرانی و مصاحبه در کارنامه خود بر جای گذاشته است.

کتاب «سرمایه اجتماعی و توسعه اقتصادی» اثر پاتریک فرانکوئیس را در سال ۱۳۸۶ به همراه خانم دکتر رزیتا مویدفر ترجمه کرد و در سال ۱۳۸۹ نیز کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» از سوی این دو دانش‌آموخته اقتصاد روانه بازار نشر شد. کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد - سرمایه‌های اجتماعی و توسعه در ایران» به مخاطبان می‌آموزد که با وجود ماشین‌آلات و سرمایه اقتصادی به‌تنهایی، جامعه رشد نمی‌کند. همچنین می‌آموزد که وقتی سرمایه اجتماعی فراهم باشد، هزینه‌های سرمایه‌گذاری و مدیریت کاهش می‌یابند... وقتی سرمایه اجتماعی در کشور کم شود، هزینه‌ها افزایش می‌یابند و زمینه‌های تخریب سرمایه‌های نمادین کشور فراهم می‌شود؛ بنابراین، ملتی که سرمایه‌های نمادین خود را تخریب می‌کند نباید حرف از توسعه بزند.

برای توضیح بیشتر در مورد مفهوم سرمایه اجتماعی، توجه شما را به قسمتی از پیشگفتار کتاب جلب می‌کنیم: «چرا جوامع غنی از سرمایه‌های انسانی و اقتصادی، در سطوح متفاوتی از توسعه یافتگی قرار دارند؟ آیا حقیقتاً انسان‌های اقتصادی، موجوداتی مکانیکی هستند که مستقیماً از یکدیگر حداکثر منافع شخصی را دنبال می‌کنند؟ وجود ساختارهای حاکم بر روابط انسان‌های یک جامعه، چه جایگاهی در تحلیل اقتصادی دارد؟ آیا می‌توان ساختار روابط انسانی را در یک جامعه، عامل مؤثر در پیشبرد اهداف توسعه دانست؟ و اگر چنین باشد، عاملی که بتواند به‌عنوان اصلی‌ترین تبیین‌کننده ساختار روابط انسانی، در مدل‌های توسعه وارد شود، چیست؟»

پرداختن به این مسائل برای یافتن پاسخی درخور، اندیشمندان اقتصاد را وادار می‌ساخت تا رفتار انسان‌ها را نه فقط در بعد اقتصادی که از ابعاد دیگر نیز مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهند. داگلاس سسیل نورث یکی از اقتصاددانان پیشتازی بود که برای نخستین بار (در سال ۱۹۵۰) با نگاهی دیگرگون به رفتارهای اقتصادی انسان‌ها، در پی تبیین ساختار روابط انسان‌ها در عملکرد اقتصاد بود. آنچه او بدان پی برد قواعد حاکم بر روابط انسان‌ها بود، که وی آن را « نهاد » نامید. نهادها خود حاصل قوانین رسمی که در یک مقطع از زمان مصوب می‌شوند یا قوانین غیررسمی (عرف) که در طول زمان جای خود را در روابط انسانی باز می‌کنند، می‌باشند. نهادها کارا از طریق کاهش عدم اطمینان و ریسک روابط انسان‌ها،

دستیابی به نقطه بهینه در اقتصاد را کم‌هزینه می‌سازند؛ اما چگونگی تعریف و ساخت نهادها نیز ریشه در منابع دیگری دارد که تعیین‌کننده کارایی یا ناکارایی نهادها می‌باشند.

شناخت ریشه‌های تشکیل نهادها و استنتاج کارایی یا عدم کارایی مبتنی بر ریشه‌های تشکیل نهادها و ورود آن‌ها به تحلیل مسائل اقتصادی مستلزم عبور از مرزهای مرسوم علم اقتصاد و ورود به سایر علوم رفتارشناسی انسان‌ها بود. این نگاه جدید به مسائل اقتصادی، منشأ ظهور نظریات جدیدی در علم اقتصاد گردید که با تغییر روابط نظری مسلط بر متغیرهای اقتصادی، زمینه ظهور مفاهیم و حوزه‌های تحلیلی دیگری را در علم اقتصاد ایجاد کرد. یکی از این مفاهیم و حوزه‌های تحلیلی نو، مبحث «سرمایه اجتماعی» بود.

محسن رنایی، مسائل اقتصاد ایران را بسیار پیچیده و خارج از چارچوب تحلیل علم اقتصاد می‌داند و معتقد است اقتصاد ایران در بن‌بست یک نظام کارآمد گرفتار آمده است. از قضا تخصص او هم «انتخاب عمومی» است که می‌توان گفت همان قدر که با اقتصاد مناسب دارد با سیاست نیز مناسب است و می‌توان آن را حاصل نگاه اقتصادی به سیاست دانست که به بررسی فرایندهای تصمیم‌گیری جمعی می‌پردازد. شاید به خاطر این دو مسئله است که به‌عنوان یک دانش‌آموخته اقتصاد به خود اجازه می‌دهد گاهی به مسائل سیاسی هم سرک بکشد. او هیچ‌وقت از ورود به مسائل سیاسی امتناع نکرده و هر وقت لازم دانسته با بیان و قلم رسای خود تأثیرگذار بوده است.

در انتخابات اسفند ۹۴ نامه‌اش به شورای نگهبان که در آن از اهمیت دموکراسی در شرایط فعلی اقتصادی کشور و لزوم حضور همه سلاخی در انتخابات سخن رانده بود، از طریق سایت رسمی او و کانال تلگرامش منتشر شد و ده‌ها هزار بار در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست شد و در نهایت مسئولین مربوطه در واکنش به این نامه ترجیح دادند سایت او را فیلتر کنند. اگرچه بعید به نظر می‌رسد این نامه تأثیری بر روی مخاطبان اصلی‌اش داشته باشد اما بدون شک روی افکار عمومی بسیار تأثیرگذار بوده است.

دکتر رنایی در حوزه انتخاب عمومی یک ترجمه ارزشمند هم در کارنامه خود دارد. کتاب «درک دموکراسی- رویکردی بر انتخاب عمومی» (تحلیل اقتصادی نهادهای سیاسی) اثر جیمز پاتریک گانینگ استاد دانشگاه تاپوان است که دکتر رنایی به همراه دکتر محمد خضری در سال ۱۳۸۵ آن را ترجمه کرده‌اند. در ادامه قسمتی از پیشگفتار مترجمان که می‌توان گفت کل حرف این کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای هست را می‌خوانیم:

«هرچند دولت‌ها به بهانه شکست بازار به تدارک بعضی کالاها و خدمات می‌پردازند، چه‌بسا هنگامی که برای اصلاح موارد شکست بازار سیاست‌هایی اتخاذ می‌کنند، خود نیز دچار شکست شوند و افزون بر این، موارد زیادی وجود دارد که تصحیح شکست بازار در آن‌ها، تنها در صلاحیت یک دولت دموکراتیک است. وگرنه هیچ دلیلی وجود ندارد که اعتقاد داشته باشیم در همه موارد شکست بازار، نتایج حاصل از اقدامات غیر دموکراتیک، بهتر از نتایج کارکرد بازار باشد.»

کتاب به محدودیت‌های دموکراسی که دولت‌های دموکراتیک در نیل به اهداف خود دارند می‌پردازد. به عبارتی این کتاب می‌گوید علاوه بر شکست بازار، باید شکست دولت را هم در نظر گرفت و هزینه‌های هر دو حالت را در نظر گرفت تا به یک عمل عقلانی برسیم. ترجمه دیگری که از دکتر محسن رنایی در سال‌های اخیر مورد توجه علاقه‌مندان قرار گرفته کتاب «عقلانیت نابه روال (نگاه اقتصادی نامتعارف به پدیده‌های متعارف)» اثر استیون لندزبرگ است که در اسفندماه ۱۳۹۳ به‌عنوان کتاب سال توسعه انتخاب شد.

این کتاب به عقلانیت فردی در کنش‌ها و انتخاب‌های اجتماعی می‌پردازد؛ به‌عبارت‌دیگر این کتاب سعی می‌کند به مسائل روزمره اجتماعی، نگاهی اقتصادی داشته باشد و از این نظر می‌توان آن را مشابه کتاب «اقتصاد، علم انگیزه‌ها» اثر استیون لویت دانست.

ازجمله آثار دیگر دکتر رنایی در حوزه درسی و دانشگاهی می‌توان به ترجمه کتاب «علم اقتصاد، پیشرفت رکود یا انحطاط؟» (درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد) اثر ج.س. گلاس و و. جانسون که در حوزه روش‌شناسی علوم اجتماعی و به‌ویژه علم اقتصاد نگاشته شده، ترجمه کتاب «اقتصاد کار و نیروی انسانی» اثر دان بلانت و مارک جکسون، ترجمه کتاب «درآمدی بر اقتصاد تولید کشاورزی» اثر پی‌ال. سانخایان (به همراه دکتر نعمت‌الله اکبری) و هم‌چنین تألیف کتاب تست اقتصاد کلان (به همراه دکتر محسن نظری) نام برد.

در انتها این مطلب را با قسمتی از شعر «آینده» برگرفته از کتاب «آواز بر سیاهوش»^۲ به پایان می‌بریم: با این سکوت اضطراب آلود با این شب و این برکه مسدود با کشتی بی‌بادبان بر ساحل افتاده پاروزنان وحشت از طوفان شب زاده و ناخدای دل به تقدیر خدا داده کی می‌توان خورشید را یافت؟ کی می‌توان تا مرز استغنا- به جان- تاخت کی می‌توان آینده را ساخت؟

۱. معرفی کتاب «بازار یا نابازار» منبع: renani.net

۲. این کتاب مجموعه شعرهای دوران دانشجویی دکتر رنایی است که در سال ۱۳۷۳ منتشر شده

اقتصاد سیاسی مناقشه‌اتمی ایران»، تئوری توطئه یا پیش بینی هوشمندانانه؟

گفتگو با دکتر حامد قدوسی در نقد کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران، درآمدی بر عبور تمدن‌ها

کاظم بهرامی



به سوالات شما هم همین‌طور عمل خواهیم کرد. در ابتدا مشخص کنم که نقد من صرفاً از زاویه اقتصاد کلان انرژی است و در مورد دیگر مدعاهای کتاب نظری ندارم. ضمن این‌که نقد این گفت و گو معطوف به گزاره‌های مرکزی کتاب است ولی در عین حال حسن مسوولیت کلی نویسنده برای هشدار در مورد خطرات و فرصت‌های پیش‌روی کشور و خطاهای سیاست‌گذاری در ایران را تحسین می‌کنم. باید ببینیم موضوع نقد و بررسی ما در این گفت و گو چیست؟ اگر موضوع نقد یک کتاب ۶۵۰ صفحه‌ای عامه‌پسند که کشکولی از مباحث از مقدمات اقتصاد انرژی انرژی گرفته تا تئوری سیستم‌ها، نظریه برخورد تمدن‌ها، گرمایش زمین، دوره رشد سازمان‌ها و حتی معضل چاقی و سلامتی در آن آمده است اتفاقاً به نظرم کتاب جالبی است و اطلاعات مفیدی در اختیار خواننده قرار می‌دهد. کتاب مجموعه مفصلی از مرور ادبیات و آمار و نمودارها را هم دارد که قطعاً برای خواننده مفید است و به خصوص تصویر جالبی (البته کمی قدیمی‌شده) از تحولات صنعت انرژی به خواننده

از این‌که با داشتن مشغله‌های فراوان وقتتان را در اختیار ما گذاشتید بسیار سپاس گزارم. شما از جمله صاحب نظرانی بودید که نسبت به انتشار کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» واکنش نشان داده‌اید و در سال گذشته در ویژه‌نامه عید مجله مهرنامه گزاره محوری کتاب یعنی «افزایش مصنوعی قیمت نفت توسط غرب برای حمایت از انرژی‌های نو» را بی‌اساس دانسته‌اید. اکنون بیش از یک سال از نقد شما گذشته است و آقای رنای هم ویرایش کامل کتاب شان را منتشر کرده‌اند. آیا شما دیدگاه قبلی را دارید و معتقدید این گزاره‌ها دارای سوبیه تئوری توطئه است؟

من از شما بابت میزبانی و تنظیم این گفت و گو ممنونم.

وقتی پای نقد تولیدات علمی می‌رسیم باید بی‌تعارف، صریح، بی‌رحم و در عین حال منصف باشیم. در پاسخ

کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران، درآمدی بر عبور تمدن‌ها» از جمله آثار دکتر محسن رنای در عرصه اقتصاد سیاسی ایران است که در سه سال اخیر به کرات مورد توجه صاحب نظران و دانشجویان رشته‌های علوم انسانی قرار گرفته و واکنش‌های متعددی را از سوی صاحب نظران داخل و خارج از کشور برانگیخته است. دکتر محسن رنای در سال ۱۳۷۸ آن را نگاشته و برای مقامات سیاسی کشور ارسال کرده‌اند. ایشان بنا به دلایلی از انتشار این کتاب در آن سال‌ها امتناع کردند ولی در نهایت در اردیبهشت ۹۲ نسخه ابتدایی آن و در سال گذشته نسخه نهایی را از طریق تارنمای رسمی خود (www.renani.net) منتشر کردند.

از جمله اقتصاددانانی که نسبت به نظریه دکتر رنای واکنش نشان داده‌اند دکتر حامد قدوسی استادیار اقتصاد مالی (فاینانس) در مدرسه کسب و کار (Business School) انستیتو فناوری استیونس و ساکن آمریکا است. وی مدیر کارشناسی مهندسی صنایع و کارشناسی ارشد MBA را از دانشگاه صنعتی شریف، کارشناسی ارشد اقتصاد را از موسسه مطالعات پیشرفته وین (IHS) و دکترای اقتصاد مالی را از مدرسه عالی فاینانس وین (VGSF) دریافت کرده است. وی به‌عنوان محقق پسادکتر در حوزه سیاست و سیستم‌های انرژی در دانشگاه MIT و به‌عنوان محقق مهمان و مشاور در موسسه بین‌المللی تحقیقات کاربردی سیستم‌ها (IIASA)، برنامه عمران سازمان ملل (UNDP)، سازمان توسعه صنعتی ملل متحد (یونیدو)، موسسه انرژی آکسفورد، دانشگاه تگزاس و دانش‌گاه برکلی حضور داشته است. وی هم‌چنین در دو دهه گذشته به‌عنوان مشاور و مدرس مدیریت استراتژیک و اقتصاد کاربردی با طیف وسیعی از صنایع در ایران همکاری کرده است. زمینه‌های تحقیقاتی وی عبارتند از تعامل اقتصاد کلان و بخش مالی، اقتصاد منابع طبیعی، انرژی و محیط‌زیست، قراردادهای نوآوری‌های مالی و مدیریت ریسک. در این گفت و گو مفصل که از طریق فضای مجازی انجام گرفته نظر ایشان را در مورد این کتاب جویا شدیم که توجه شما را به آن جلب می‌کنم:

نمی‌شوند. نویسندگان مدعی است غرب با بحران اتمی ایران قیمت نفت را بالا نگه داشته است (که خود میزان تاثیر این بحران روی قیمت بلندمدت نفت محل تامل و تردید است) باید تحلیل‌های آماری دقیق‌تری از اثرات منفی و مثبت قیمت بالای نفت روی بخش‌های مختلف اقتصادی این کشورها ارائه کنند. روی این موضوع پژوهش‌های علمی متعددی وجود دارد که من ردپای هیچ کدام از آن‌ها را در کتاب ندیدم.

آیا به غیر از این موارد نقد دیگری هم دارید؟

یک نقد شکلی تر هم در مورد خود کتاب است. کتاب در ظاهر ۶۵۰ صفحه است و روی این ۶۵۰ صفحه بودن مانور داده می‌شود - تا اهمیت کار نویسنده برجسته شود - ولی بخش بزرگی از این ۶۵۰ شبیه به کپی/پست مرور ادبیات پایان‌نامه‌های دانش‌جویی است. اصل داستان کتاب را شاید می‌شد در حدود صد صفحه خلاصه کرد که هم بهتر درک شود و هم بهتر نقد شود. من تعبیر ماهی لیز را در مورد نقدپذیری کتاب‌هایی از این جنس به کار می‌برم. کتاب پر است از مطالب پایه‌ای و درست (مثلا در مورد گرمایش زمین) که تولید نویسنده نیست. ولی مدعای اصلی کتاب در بین این مباحث و یکی پدیدایی پوشانده شده و به این طریق به نوعی در مقابل نقد محافظت می‌شود. خواننده جدی باید نزدیک ۴۰۰ صفحه مطالب کلی و گاه بدیهی و قدیمی‌شده را بخواند تا بالاخره به حرف اصلی نویسنده در مورد سیاست‌های غرب برای امنیت انرژی برسد که صرفا چند ده صفحه به آن اختصاص پیدا کرده است. من اگر جای نویسنده بودم فصل نهم را به ابتدای کتاب منتقل می‌کردم تا خواننده مستقیما بتواند در جریان مدعای اصلی قرار گرفته و ذهنش را آماده نقد کند.

فراموش نکنیم که کتاب‌هایی از این جنس (مثلا کتاب سرمایه پیکتی یا کتاب چرا ملت‌ها فرو می‌ریزند) با این که پر حجم هستند ولی بیش‌تر مطالب و فصولشان تولید خود نویسنده است که از همان ابتدا خواننده را به تدریج در مورد مدعای اصلی کتاب قانع می‌کند.

یکی از مهم‌ترین ایراداتی که به کتاب ایشان وارد شده است، غیر علمی بودن است در حالی که خود نویسنده هم زمانی یادآور شدند که اثر خود را یک کتاب معمول دانشگاهی یا علمی نمی‌داند و آن را یک فریاد مکتوب و زنهانامه می‌داند تا یک دانشنامه. اما در عین حال آن را یک تئوری قابل دفاع می‌دانند که با شواهد کافی ارائه شده است. در عین حال که همه نظریه‌های علمی هم به یقین درست نیستند. آیا «غیر علمی بودن» آن هم در علوم انسانی می‌تواند ایراد موجهی باشد؟

من شخصا بعيد می‌دانم جایی گفته باشم که کتاب غیر علمی است، تقدم این بود که کتاب تا حدی آشفتگی و مخلوطی از ادبیات مختلف است و برای آن مثال آوردم و خواهم آورد. اتفاقا من هم مثل شما از

معروف در حد دست‌تکان دادن (Hand-Waving) به ظاهر معتبر باشند ولی باید دید «اندازه» اهمیت آن‌ها از کل پویایی‌های صنعت جهانی انرژی چیست. مساله «اندازه» و «درجه اهمیت» این‌جا کلیدی است. هر متغیر اقتصادی منطقا با ده‌ها عامل ارتباط دارد ولی پژوهش تجربی دقیق باید میزان اهمیت آن را معلوم کند. در این رابطه بخش مهمی از نتیجه‌گیری‌های کتاب بر اساس مشاهدات آماری است که در آن جای همبستگی با علیت خلط شده است. مثلا در فصل نهم رشد سرمایه‌گذاری در انرژی‌های نو به افزایش قیمت نفت ربط داده شده است، در حالی که هر دو عامل می‌تواند به خاطر رشد اقتصادی پیش از بحران ۲۰۰۸ باشد که هم فشار تقاضا روی نفت را ایجاد کرد و هم رونقی در سرمایه‌گذاری انرژی نو.

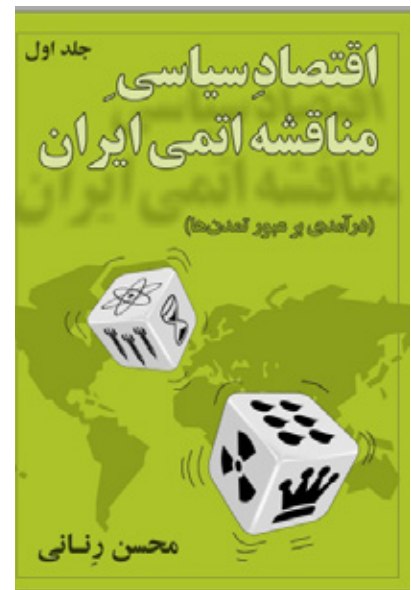
علاوه بر آن، تصویری یک‌پارچه از موجودی مبهم به اسم غرب قدرقدرت در این کتاب وجود دارد که هر وقت دلش خواست قیمت مهم‌ترین کومودیتی دنیا یعنی نفت خام را بالا و پایین می‌برد و باعث می‌شود صدها میلیارد دلار قراردادی که روی نفت و مشتقات مالی آن نوشته شده سود یا زیان کنند.

پس، از دیدگاه شما آمریکا و غرب را و یا غرب به تنهایی را نباید یک موجود یکپارچه و هماهنگ دانست. در مورد این عدم یک‌پارچگی غرب لطفا کمی بیش‌تر توضیح دهید.

از زاویه موضوع مطالعه کتاب یعنی بحث امنیت انرژی، غرب یک موجودیت یک‌پارچه نیست. اولاً در خود غرب دو جریان ذینفع طرفدار محیط‌زیست، نگران گرمایش زمین و طرفدار انرژی‌های نو از یک طرف و جریان حامی سوخت‌های فسیلی (چه در بخش برق و چه بالادست نفت و گاز) به موازات هم وجود دارند و رقابت می‌کنند. به این جریانات باید گرایش فرعی تر معطوف به انرژی هسته‌ای را هم اضافه کرد. در یک مقطع امنیت انرژی در خدمت جریان محیط‌زیستی در آمده بود ولی بعد از انقلاب شیل و خودکفایی آمریکا از واردات نفت و گاز بحث امنیت انرژی تامین شد و لذا به حاشیه رفت.

ثانیا، آمریکا و اروپا در همین موضوع انرژی‌های نو با هم تفاوت‌های استراتژیک دارند. از زاویه امنیت انرژی اروپا بیش‌تر بر حمل و نقل عمومی برق‌محور استوار است و بیش‌تر وابسته به گاز روسیه (برای تولید برق و حرارت) است. در حالی که آمریکا به خاطر مصرف عظیم بنزین بیش‌تر به واردات نفت خام وابسته بوده، که البته الان دیگر به شدت سابق نیست. اروپا با سرعت و جدیت خیلی بیش‌تری روی جای‌گزینی سوخت‌های فسیلی پیش می‌رود ولی بیش‌تر از ابزارها و سیاست‌های داخلی (مثل نظام تعرفه، مالیات کربن و بودجه‌های پژوهشی) برای گسترش این صنعت استفاده می‌کند. در مقابل آمریکا برای چند دهه نفت و نظامی‌گری را با هم مخلوط کرده است. ضمن این که در آمریکا لای سوخت فسیلی و برق ذغال سنگ‌محور هم چنان قوی است و با کشف ذخایر عظیم گاز شیل اتکا به سوخت‌های فسیلی در این کشور تا دهه‌ها ادامه پیدا خواهد کرد.

نهایتا این که صنایع مختلف اروپایی و آمریکایی از بالا یا پایین بودن قیمت نفت به یکسان متاثر



می‌دهد. از این زاویه بنده هم مطالعه کتاب را توصیه می‌کنم.

ولی اگر قرار باشد کتاب را بیش‌تر از این جدی بگیریم باید کمی در جزئیات وارد شویم. ابتدا به عنوان یک ویژگی مثبت کتاب عرض کنم که من شجاعت و نواندیشی نویسنده را در طرح فرضیه‌های کلانی که بحران اتمی و صنعت انرژی را به هم وصل می‌کند تحسین می‌کنم. ضمن این که فصل نهم کتاب شاید یکی از اولین منابع فارسی باشد که بحث سناریوهای آینده انرژی و ارتباط زیربخش‌های مختلف را با هم به صورت جامع مطرح کرده است.

ولی از آن نقد اصلی بنده هم معطوف به معتبر بودن هسته اصلی روایتی است که نویسنده در این کتاب می‌پرواند. در ساده‌ترین شکل کتاب این زنجیره علی را تصویر می‌کند:

- ۱) بحران اتمی ایران باعث افزایش قیمت نفت شده است.
- ۲) افزایش قیمت نفت برای چند سال باعث اقتصادی شدن انرژی‌های نو شده است.
- ۳) پس بحران اتمی ایران برنامه‌های برای استقلال غرب از انرژی فسیلی است.

به نظر من این روایت و گزاره‌های محوری بر پایه یک شناخت درست و دقیق و مبتنی بر شواهد از پویایی‌های صنعت انرژی در دنیا و نیز شواهد دقیق تجربی ساخته نشده است. هر سه گزاره قبلی گرچه ممکن است در سطح کیفی و شهودی و به قول

می‌دهد! متأسفانه به این موضوع ساده دقت نشده که آن ۰.۹۸ که با آب و تاب توضیح داده شده در واقع همان ریشه واحد (ضریب معادل یک) متغیر است که می‌گوید این فرآیند جنبه مارکوفی دارد و به‌ترین تخمین‌زن قیمت دوره بعد همان قیمت امروز است. وقتی سمت راست و چپ یک رگرسیون متغیرهایی با ریشه واحد هستند این رگرسیون بی‌معنا (Spurious) است و رقم به شدت بالای ۰.۹۸ در R۲ رگرسیون هم این را فریاد می‌زند. اصولاً این رگرسیون حتی بدون تمام متغیرهای ساختاری که نویسنده در مدل گذاشته و فقط با قیمت نفت دوره قبل همان قدر R۲ تولید می‌کند. این نشان می‌دهد که مشارکت بقیه متغیرها در پیش‌بینی قیمت آینده نزدیک به صفر است و غیر از این هم نباید باشد، چون قیمت نفت ماهیت قدم‌زدن تصادفی دارد و به خاطر کارایی بازار تمام اطلاعات در قیمت جاری منعکس شده است.

لطفاً کمی بیشتر و ساده‌تر توضیح دهید. روش درست چگونه می‌توانست باشد؟

روش درست تحلیل اقتصادسنجی این بود که سمت چپ رگرسیون، درصد تغییرات قیمت نفت (که دیگر ریشه واحد ندارد) و سمت راست صرفاً متغیرهای ساختاری توضیح‌دهنده گذاشته می‌شد و آن موقع می‌دیدیم که R۲ این رگرسیون جدید چه قدر است (که حدس می‌زنم نزدیک به صفر باشد) و سطح معنی‌داری اخبار مثبت و منفی چیست. حتی اگر ضریب این متغیرها به لحاظ آماری معنی‌دار باشد باید دید که «اندازه» آن‌ها به لحاظ اقتصادی چیست. بازار نفت روزانه در معرض ده‌ها و صدها تکانه بیرون‌زا (از جمله بحران اتمی ایران) قرار دارد و به لحاظ تجربی باید پرسید که سهم هر کدام از این تکانه‌ها از کل تغییر قیمت چیست. اگر ببینیم که مثلاً افزایش یا کاهش تنش در بحران اتمی فقط یکی دو دلار و آن هم به صورت موقت روی قیمت اثر می‌گذارد دیگر داستان کتاب معتبر نیست.

در جای دیگری هم ادعا می‌شود که نوسانات قیمت نفت در دوره‌های اخیر کم شده و این را به مدیریت سیاسی پشت صحنه ربط داده‌اند. در حالی که در سال‌های اخیر مقالات متعددی روی همین موضوع نوشته شده و با روش‌های اقتصادسنجی ساختاری (SVAR) و تجزیه شوک‌های قیمت به شوک‌های عرضه و تقاضا نشان داده شده که سمت عرضه نفت در طول زمان قابل اعتمادتر شده (به خاطر عواملی مثل ظرفیت خالی احتیاطی در سمت عرضه) و شوک‌های تصادفی در آن کم‌تر شده است و لذا تکانه‌های قیمت هم در بازار نفت کاهش یافته است. نویسنده برای کل این فصل صرفاً از دو مقاله نسبتاً قدیمی فارسی استفاده کرده است، در حالی که موضوع فصل هفت در ده‌ها مقاله تخصصی چاپ‌شده در ژورنال‌های معتبر اقتصاد انرژی با دقت بررسی شده و نتایج آن گزارش شده است. متأسفانه هیچ ارجاعی به آن‌ها داده نشده است که این شبهه را ایجاد می‌کند که نویسنده اصولاً به این ادبیات اعتنا نداشته است.

خلاصه این‌که کتاب ابتدا یک فرض بحث‌برانگیز در مورد رابطه بحران اتمی ایران و بازار جهانی نفت را

در حالی که نیاز به تحلیل علی (Causal) است که ساختار اقتصادسنجی و آماری خیلی پیچیده‌تری می‌طلبد.

۳) بهبود فناوری انرژی‌های تجدیدپذیر یک فرآیند ۴-۵ ساله نیست که با چند سال بحران اتمی ایران و اندکی افزایش قیمت نفت (که معلوم نیست سهم این بحران از آن چه قدر بوده) یک باره به انجام برسد. سرمایه‌گذاری روی انرژی‌های تجدیدپذیر تقریباً چهار دهه است که با افت و خیز ادامه دارد. هزینه تولید انرژی از این منابع مرتباً در این چهار دهه پایین آمده است که بیش‌تر آن‌ها مدیون تزریق بودجه‌های پژوهشی و ضمناً اثرات یادگیری (Learning Curve) بوده است. اگر فرضیه نویسنده صادق باشد، الان که بحران اتمی ایران به پایان رسیده انرژی‌های نو هم باید بازار را قبضه کرده باشند در حالی که این انرژی‌ها هنوز راه درازی برای رقابت‌پذیری دارند.

۴) این‌که چه عواملی پیش‌رانه رشد عمل‌کرد انرژی‌های نو بوده سوال بسیار مهمی برای سیاست‌گذاران کشورهای مختلف است. و پژوهش‌های بسیار زیادی روی پیش‌رانه‌های رشد عمل‌کرد انرژی‌های نو انجام شده و در برخی از آن‌ها قیمت نفت هم (ولی بیش‌تر به عنوان یک متغیر کنترلی در کنار برخی عوامل مهم‌تر مثل بودجه تحقیقاتی و اثر مقیاس) معنی‌دار بوده است. ولی متأسفانه کتاب تقریباً هیچ ارجاعی به این جریان پژوهش‌ها نمی‌کند و خودش هم تحلیل آماری مستقلی از این پیش‌رانه‌ها ارائه نمی‌دهد.

۵) سوالی که نویسنده به عنوان یک اقتصاددان باید پاسخ دهد این است که هزینه افزایش قیمت نفت برای اقتصادهای توسعه‌یافته چه قدر بوده و آیا این هزینه کم‌تر از منافع ناشی از شتاب نو انرژی نو بوده است؟ اگر هدف رشد انرژی نو بوده نمی‌شده با تزریق چند ده میلیارد دلار بودجه شتاب ویژه‌ای به این فناوری‌ها داد و این همه راه دور و ریسکی نرفت؟ فرضیه کتاب البته به لحاظ تجربی قابل بررسی است. نویسنده و همکارانش می‌توانند سری زمانی بهبود عمل‌کرد و کاهش قیمت انواع مختلف انرژی نو را در چهار دهه گذشته بررسی کنند و ببینند که آیا در اوج بحران اتمی ایران (۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳) ما عمل‌کرد خیلی متفاوتی نسبت به قبل و بعد آن می‌بینیم یا نه. اگر چنین چیزی مشاهده شد این یافته می‌تواند در مهم‌ترین مجلات علمی دنیا در حوزه اقتصاد انرژی چاپ شود.

ولی در فصل ۷ کتاب شواهدی علمی برای تحلیل بازار نفت ارائه شده است.

متأسفانه مدل اقتصادسنجی ارائه شده در کتاب دارای خطاهای ابتدایی و پایه‌ای است که باعث می‌شود نتوانیم نتایج گزارش‌شده را جدی بگیریم. مثلاً، ما می‌دانیم که قیمت نفت به لحاظ آماری یک فرآیند قدم‌زدن تصادفی (Random Walk) و دارای ریشه واحد (Unit-Root) است. نویسنده معادله اقتصادسنجی تشکیل داده که سمت چپ آن قیمت نفت دوره حاضر و سمت راست آن قیمت نفت دوره قبلی است و بعد نتیجه گرفته که هر دلار افزایش قیمت حاضر ۰.۹۸ دلار قیمت دوره بعد را افزایش

این برجسب علمی و غیر علمی برای رد یک اثر بیزارم. یعنی چه که علمی نیست؟ اگر به تعریف پوپری هم متوسل شویم این کتاب ادعاهای مشخصی دارد که بلاخره دیر یا زود قابلیت رد و ابطال بر اساس شواهد تجربی را دارد و یک سری فرضیه را پیش می‌کشد که قابل نقد است.

ولی البته از آن طرف هم دوگانه دانش‌گاهی/زنهازنامه که نویسنده به آن متصل می‌شود را هم متوجه نمی‌شوم. قرار نیست زبان یک کتاب عمومی به شکل خشک دانش‌گاهی باشد ولی هر نوشته جدی باید مبتنی بر شواهد تجربی و نظریات سازگار و ضمناً تا حد امکان بر اساس یافته‌های جامعه علمی باشد. نمی‌شود با این برجسب که این کتاب دانش‌گاهی نیست و فریادنامه یا زنهازنامه است از زیر بار دقت تحلیلی علم اقتصاد بیرون رفت. اقتصاددانان زیادی کتاب‌هایی می‌نویسند که مخاطب آن‌ها افراد غیرمتخصص است ولی این کتاب‌ها ساده شده نظریات و یافته‌های آکادمیک و تحلیلی هستند و از این چارچوب بیرون نمی‌روند. اگر کتاب عامه‌پسند یک اقتصاددان را به اقتصاددان دیگری بدهید احساس نمی‌کند که کتاب منطق تحلیلی علم اقتصاد را نقض کرده است. نویسنده مدعی است کتاب را به مقامات ارشد داده تا برای سیاست‌گذاری استفاده شود. اتفاقاً در موضوع حساسی مثل سیاست‌گذاری اتفاقاً اهمیت کار تحلیلی و دقیق برجسته‌تر می‌شود تا احتمال توصیه سیاستی نادقیق به حداقل برسد.

پس اگر ایراد غیر علمی بودن را غیر موجه میدانید، نقد محتوایی اصلی شما به این کتاب دقیقاً چیست؟

نقد تحلیلی بنده چند چند محور اساسی از زاویه اقتصاد انرژی دارد:

۱) نفت و انرژی‌های نو اصولاً رقیب و جایگزین هم در بازار نیستند! نفت عمدتاً ورودی بخش حمل و نقل است که انرژی‌های نو تقریباً در آن حضور ندارد (به جز مختصری سوخت‌های زیستی). در حالی که انرژی‌های نو تقریباً تماماً در بخش برق هستند که ورودی حامل فسیلی آن ذغال سنگ و گاز طبیعی است و نفت تقریباً کاربردی در آن‌جا ندارد. در نتیجه ما صحبت از دو بازار کاملاً جدا از هم می‌کنیم. ممکن است در برخی کشورها به علت فقدان بازار مستقل، قیمت گاز به صورت اداری به نفت وصل باشد ولی مثلاً در آمریکا این دو قیمت نزدیک یک دهه است که کاملاً مستقل از هم حرکت می‌کنند. این را هر تحلیل‌گر صنعت انرژی فوراً به شما می‌گوید. متأسفانه چارچوب تحلیلی کتاب به این موضوع مهم بی‌اعتنا است.

۲) خلط همبستگی و علیت در موارد متعدد: همان طور که قبلاً هم عرض کردم در تحلیل مشاهدات تجربی ممکن است یک خطایی هم مرتکب شویم و همبستگی موردی بین قیمت بالای نفت و رشد بالاتر انرژی‌های نو را به داستان کتاب ربط بدهیم. در حالی که در سال‌های اخیر (به غیر از دو سال فعلی) رشد قیمت نفت عمدتاً ناشی از شوک مثبت تقاضا و رونق اقتصادی بوده و طبیعی است که انرژی‌های نو هم در سال‌های رونق بیش‌تر رشد می‌کنند. تقریباً تمام شواهد تجربی کتاب از جنس همبستگی است،



و در مورد انقلاب شیل؟

انقلاب شیل هم فرآیندی بود که چند سال قبل از سال ۲۰۱۲ آغاز شده بود و حتی در زمان نگارش کتاب ایشان عملاً به دوره تولید رسیده بود (فراموش نکنیم که روند مثبت تولید گاز طبیعی آمریکا تقریباً از سال ۲۰۰۷ شروع شده است). این را البته از نقاط قوت کتاب می‌دانم که در فصل نهم به تفصیل به موضوع منابع غیرمتعارف پرداخته است.

نویسنده به درستی اشاره می‌کند که برای اقتصادی ماندن سرمایه‌گذاری در منابع غیرمتعارف قیمت نفت باید بالا بماند. ولی ظاهراً این سناریوی غرب - که در داستان کتاب هست - به شکست کشیده شد، چون قیمت نفت پایین افتاد و تولیدکنندگان شیل یکی یکی متضرر شده و در حال خروج از بازار هستند.

می‌دانیم که افت قیمت فعلی نفت بیش‌تر به خاطر سیاست‌های عربستان در اوپک بوده که اتفاقاً یک هدف آن ورشکستگی شرکت‌های نفت شیل آمریکایی است. این اتفاقاً در خلاف روایت اصلی کتاب پیش رفته است و باید دید چه طور در سناریوی نویسنده تحلیل می‌شود.

ضمناً فراموش نکنیم که پیش‌بینی باید محدود به زمان و دامنه و مشخص باشد. این که مثلاً بگوییم قیمت نفت در ده سال آینده صد دلار خواهد شد همان قدر جدی است که بگوییم قیمت نفت در ده سال آینده ۲۰ دلار خواهد شد. به توجه به ماهیت نوسانی قیمت نفت هر دو این پیش‌بینی‌ها برای یک زمانی و برای چند ماهی در ده سال آینده محقق خواهند شد و هر دو طرف می‌تواند مدعی باشد که آینده را پیش‌بینی کرده است.

نویسنده ادعا می‌کند که آمریکا و غرب قصد دارند انرژی‌های نو را جایگزین نفت کنند و این اقدام را برای غرب بسیار حیاتی می‌داند چرا که مثلاً در کتاب آمده که نصف ثروت غرب در کنار دریاها و اقیانوس هاست که در خطر بالا آمدن سطح آب در اثر افزایش گرمای زمین است. این کتاب می‌گوید غرب برای این کار راهی ندارد جز اینکه از طریق شوک‌های بیرونی این مشکل را حل کند و از استراتژی «فشار بزرگ» راه را برای این جایگزینی هموار کند. نظر شما در این مورد چیست؟

خب این هم از بدیهیات است و ربطی به این کتاب

مطرح کرده که می‌توان استدلال کیفی به نفع آن ارائه کرد. ولی به عنوان پشتیبان تجربی، یک سری نتایج ضعیف یا حتی نادرست اقتصادسنجی را به عنوان شاهد آن ارائه کرده است که متأسفانه به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را جدی گرفت و فقط می‌توان به عنوان نقطه شروع استفاده کرد.

شما افت قیمت نفت را بیشتر ناشی از انقلاب شیل و واکنش‌های اوپک می‌دانید (که در واقع برمی‌گردد به مکانیسم عرضه و تقاضا) در حالی که به نظر می‌رسد این گزاره نیز خارج از چارچوب تحلیلی کتاب نیست. چرا که آقای رنانی در کتابشان به نفت‌های غیر متعارف اشاره کرده‌اند و هم چنین یادآور شده‌اند که آمریکا قصد دارد در سال ۲۰۲۰ صادرکننده نفت باشد. در مصاحبه‌ای که دی ماه ۹۳ با روزنامه شرق داشته‌اند هم به این نکته اشاره کرده‌اند و پیشرفت فناوری و افزایش قیمت نفت را علت مقرون به صرفه شدن استخراج نفت شیل دانسته‌اند که باعث شد تولید نفت آمریکا با سرعت باورنکردنی افزایش یابد.

بنابراین چیزی که بیشتر مورد توجه کتاب است تلاش غرب و آمریکا برای بی‌نیازی از نفت خاورمیانه است که از این طریق هم کشورهای اسلامی را به زمین بزنند و هم از شر هزینه‌های کنترل خاورمیانه‌ای پرتنش و ناآرام خلاص شوند.

قیمت نفت یک متغیر تصادفی است که به متغیرهای زیادی در سمت عرضه و تقاضا بستگی دارد. این بازار در معرض تکان‌های مختلفی است که چون بیش‌ترشان ماهیت پیش‌بینی‌ناپذیر دارند قیمت‌ها را تصادفی می‌کنند. نه تنها قیمت نفت به سختی قابل پیش‌بینی است - حتی مدیریت آن هم بسیار مشکل است. ادبیات مفصلی هست که می‌گوید خود اوپک که تولید بخش مهمی از نفت دنیا را در دست دارد هم عملاً در کنترل قیمت ناتوان است - چه برسد به کشورهای مصرف‌کننده نفت.

حال اگر بحث این است که آمریکا به دنبال بی‌نیازی از نفت خاورمیانه است که این موضوع بدیهی است و خیلی قبل از این کتاب همه آن را می‌دانستند. در عمل هم خاورمیانه سهم خیلی بزرگی از نفت وارداتی آمریکا ندارد. ولی نفت بازاری به هم پیوسته است که قیمتش به صورت یک پارچه تعیین می‌شود.

ندارد. سال‌ها است که کنفرانس‌های تغییر اقلیم برگزار می‌شود و نزدیک سه دهه است تلاش برای معرفی انرژی‌های نو در دنیای غرب شروع شده است و به تدریج پیش رفته است. در واقع تحریم نفتی اوپک در سال ۱۹۷۳ و ضربه شدیدی که به آمریکا از زاویه کمبود فرآورده‌های سوختی وارد شد این کشور را وارد مسیر جدیدی کرد که از یک طرف بهره‌وری انرژی بالا برود و از طرف دیگر به دنبال منابع جایگزین انرژی باشند. بنابراین ضمن این که من کاملاً با نکته شما موافق هستم میزان مشارکت کتاب در این بحث را متوجه نمی‌شوم. ولی از طرف دیگر، غرب در یافتن جایگزینی برای «نفت خام» ناموفق بوده است. در قبل اشاره کردم که بخش حمل و نقل هنوز هم تقریباً مطلقاً به نفت خام وابسته است. تلاش‌های زیادی شد تا سوخت‌های زیستی جایگزین نفت خام شود که در عمل به محدودیت زمین و قیمت محصولات غذایی برخورد کرد و موفق نشد.

از جمله شواهدی که ایشان برای این ادعا (طرح آمریکا و غرب برای جایگزینی انرژی‌های نو به جای نفت) آورده‌اند این است که قبل از سال ۲۰۰۱ و برسرکار آمدن جرج بوش، در یک دوره ۱۷ ساله سهم نفت در مصرف کل انرژی جهان تقریباً ثابت و بین ۳۷٪ تا ۳۹٪ بود.

اما بعد از آن در یک دهه در حالی که مصرف انرژی حدود ۳۰٪ افزایش یافت، سهم نفت از ۳۸٪ به ۳۲٪ کاهش یافت.

آیا این آمار را به منزله جایگزینی انرژی‌های نو به جای نفت نمی‌دانید؟

چرا! من هم تا حدی با شما موافقم. این مشاهده درستی است که سهم نفت در سبد انرژی در دنیا در حال کاهش است. این موضوعی شناخته‌شده در سناریوهای انرژی دنیا است. البته بخشی از این کاهش به خاطر ظهور صنعت گاز (در اثر انقلاب شیل) است و بخشی به خاطر «برقی‌تر شدن» صنعت انرژی است. بخشی از ماجرا هم به خاطر عددی است که خود شما ارائه دادید: مصرف انرژی در دنیا ۳۰٪ افزایش یافته ولی چون عرضه نفت کاهش پذیر کم‌تری دارد، تولید نفت به این میزان زیاد نشده است و در نتیجه سهم نفت از سبد انرژی دنیا کاهش یافته است (در حالی که تولید مطلق آن بالا رفته است). اگر ادعای کتاب این است که جهانی در حال تلاش برای خروج از سوخت‌های فسیلی و جایگزینی آن با انرژی نو است که حرف جدیدی نیست و بیش از یک دهه است که یکی از مهم‌ترین موضوعات بحث در اقتصاد انرژی و محیط‌زیست است. البته سهم انرژی‌های نو هنوز بسیار محدود است و در واقع گاز (که خودش سوخت فسیلی است) کم‌کم جای نفت را گرفته است.

آقای دکتر رنانی مدعی هستند که بخش بزرگی از تحولات خاورمیانه از جمله بهار عربی و فروپاشی کشورهای اسلامی مانند لیبی و سوریه و هم چنین پدیداری داعش به نوعی در کتابشان پیش‌بینی شده است و در واقع به نظر می‌رسد این تنش‌ها در چارچوب تحلیلی کتاب است.



و هم چنین معتقدند که مناقشه اتمی ایران بازی ای است که غرب و آمریکا طراحی کرده اند و ادامه پروژه حمله به افغانستان و عراق است.

درواقع پیترو اوربون و دیوید موریسون در کتاب «توهم خطرناک» که از قضا در ایران ترجمه و با مقدمه دکتر رنانی منتشر شده هم همین دیدگاه را دارند و بنا به اسنادی ادعا می کنند که دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل میدانند که ایران در پی ساختن سلاح هسته ای نیست ولی در پی سندسازی و راه اندازی جنگی دیگر در خاورمیانه هستند.

البته با این تفاوت که دکتر رنانی معتقدند که به ایران حمله نخواهد شد و مناقشه اتمی برای کنترل بازار انرژی است.

شما مناقشه اتمی را چگونه تحلیل می کنید ؟

اگر بخواهم کمی شوخی کنم باید بگویم ایشان این نوع ادعاها را می کنند (اگر کرده باشند) که دیگران مجبور می شوند بگویند کتاب ایشان علمی نیست. راستش من در کتاب شواهد مشخصی برای این ادعا ندیدم و کلا هم نمی دانم فرض پیش بینی آینده در مورد تحولات منطقه پیچیده ای مثل خاورمیانه چه قدر می تواند جدی گرفته شود.

موافقم که این احتمال که مناقشه اتمی ایران بازی باشد که غرب در ادامه سیاست قدیمی مهار دو جانبه و برای مقابله با ایران و تضعیف موقعیت منطقه ای و جهانی کشور ما طراحی کرده باشد حرف قابل قبولی است و بعید هم می دانم طرح آن مختص ایشان باشد. ولی این که بهار عربی و ظهور داعش در این کتاب پیش بینی شده است - که حتی اندیشکده ها و نهادهای امنیتی و موسسات تخصصی هم تنها در طول زمان به پویایی ها و پیچیدگی های آن پی بردند - کمی عجیب است.

البته ایشان ادعا نداشته اند که به طور دقیق پیش بینی کرده اند ولی در کتاب ایجاد تنش در خاورمیانه را استراتژی راهبردی غرب برای کنترل بازار نفت دانسته اند که مواردی که ذکر کردم می تواند مصادیقی از این اقدامات برای رسیدن به هدف مورد نظر غرب باشد.

اجازه بدهید یک مثال بزنم. لیبی یک تولیدکننده مهم نفت است. وقتی بحران لیبی جدی شد قیمت نفت برای چند روزی در چند ۳-۴ دلار جا به جا شد و سر جایش برگشت. این کران بالایی بود که صرف وجود یک بحران (نه کاهش واقعی در تولید) در منطقه می توانست روی قیمت نفت اثر بگذارد. اگر نویسنده معتقد است که غرب با بازی با تنش خاورمیانه (که ظاهرا حساسی از دستش در رفته و گریبان خودش را هم گرفته است) قیمت نفت را کنترل می کند یا باید شواهد تجربی برای این موضوع ارائه کند یا حداقل به ادبیاتی که چنین رابطه ای را نشان می دهد ارجاع بدهد. همان طور که چندبار قبل تر گفتیم متأسفانه بیش تر ارجاعات کتاب در حد کتاب های فارسی است و کم تر جایی - در واقع تقریباً هیچ جا - به ادبیات و مقالات تخصصی که موضوعات

شبهه به ادعاهای کتاب را تحلیل انتقادی و دقیق کرده اند ارجاع داده می شود.

آقای دکتر رنانی می گوید تحلیل های کتابش براساس نظریه بازی ها است که در فصل ۸، مناقشه اتمی را براساس نظریه بازی ها شرح داده است. در واقع نویسنده می گوید آمریکا و غرب با یک بازی از پیش طراحی شده ایران را وارد مناقشه اتمی کردند و با حرکات نمایشی و سیگنال های فریبنده سعی کرده است این مناقشه را به صورت «کج دار و مریز» ادامه دهد و از طریق شوک های مدیریت شده بازار نفت را مدیریت کند. استفاده از چنین سیاست هایی به کرات در تصمیماتی که آمریکا و غرب در قبال سایر کشورها اتخاذ کرده اند مشاهده شده است که در آثار نخبگان و سیاستمداران آنها نوعی از قدرت هوشمند محسوب می شود.

به نظر می رسد نویسنده شواهد کافی را برای چنین دیدگاهی در کتابشان آورده اند. اما گویا شما نظر دیگری دارید.

بلی، متأسفانه من با نویسنده موافق نیستم! در فصل هشت سعی شده است مدلی برای رفتار غرب برای فریب ایران داده شود. بر خلاف مطلبی که در کتاب آمده است اتفاقاً یکی از شهودهای پایه نظریه بازی این است که ارسال هر سیگنالی لزوماً به کار تغییر نتیجه بازی نمی آید و به اصطلاح حرف مفت (Cheap Talk) است.

تنها سیگنالی ارزش دارد که ارسال آن هزینه‌زا بوده و معتبر (Credible) باشد. بر خلاف برداشتی که در کتاب ارائه شده است، بازی گران مدل شده در نظریه بازی یک درجه هوشمندتر از این هستند که گول رفتار غیرصمیمانه و فریب کارانه طرف مقابل را بخورند! چرا که در تحلیل ذهنیت طرف مقابل «می دانند» که این بازیگر انگیزه دارد تا علامت غلط بدهد و لذا تصمیم طرف مقابل برای ارسال علامت غلط هم جزوی از تجزیه و تحلیل آن‌ها است. نتیجه مشهوری در نظریه بازی هست که می گوید بازی گرانی که سعی کنند با علامت غیرمعتبر طرف مقابل را گول بزنند هم وقت خود را تلف می کنند که علامت غلط بدهند و هم «نمی توانند» تعادل بازی را عوض کنند چون طرف مقابل دست آن‌ها را می خوانند.

این مثالی که زدیم نمونه‌های از خطای متدولوژیک کتاب است که در آن صرفاً با درک ابتدایی از برخی مفاهیم اقتصادی دست به تحلیل هایی زده می شود که در ادبیات پیشرفته تر آن حوزه بحث شده و ادبیات جلوتر از آن رفته است. نمونه‌های از این مشکل را در بخش اقتصادسنجی هم بیان کردم.

در پایان لطفاً سخن پایانی و جمع بندی خود را از این گفت و گو ارائه دهید.

همان طور که در اول مصاحبه عرض کردم در زمان نقد باید بی‌رحم و صریح باشیم و من هم سعی کردم نقد صریح خودم را نسبت به این کتاب ارائه کنم. نقد اصلی این بود که کتاب داستان جذاب و به لحاظ درونی سازگار در مورد برنامه قدرت‌های جهانی برای نفت خاورمیانه توصیف می کند. ولی متأسفانه این داستان نه با منطق خرد بازار انرژی سازگار است و نه شواهد تجربی قابل اعتنایی برای آن ارائه شده است. ضمن این که کتاب به جای این که به ادبیات گسترده و بروز اقتصاد انرژی (که مشخصاً به تحلیل فرض‌های طرح شده در کتاب می پردازد) متکی باشد، به مجموعه پراکنده‌ای از منابع غیرمرتبط با حوزه اقتصاد انرژی می پردازد. در موارد متعددی تحلیل همبستگی به جای تحلیل علی ارائه می شود که در نتیجه نمی توان آن‌را جدی گرفت.

طبعاً این نقد به معنای در نظر نگرفتن زحمات تیم تهیه کننده کتاب نیست و باید از آن‌ها بابت طرح موضوعات مهمی (و آن هم با این حد از استقبال در سطح جامعه) قدردانی کرد. به نظرم کتاب بارقه‌ها و خوراک فکری خوبی برای طرح پژوهش‌های دقیق تر و جزیی تر آینده فراهم می کند و از این جهت هم مطالعه آن را به محققان توصیه می کنم.

من اگر جای تیم نویسنده کتاب باشم همین کتاب را در ۱۰۰-۲۰۰ صفحه، با حذف فصول غیرمرتبط و تمرکز روی بحث ژئوپلیتیک انرژی و بر اساس ارجاع به ادبیات روز اقتصاد انرژی بازنویسی کرده و به عنوان یک کتاب جالب علمی به بازار عرضه می کنم.

بار دیگر از این که وقت گرانبایان را در اختیار ما گذاشتید و با دقت و حوصله سوالات را جواب دادید بسیار سپاسگزارم و امیدوارم موفق و سربلند باشید.

خواهش می کنم. از طرح سوالات دقیق و چالشی شما هم متشکرم و امیدوارم این گفت و گو قدم کوچکی برای پیش برد و تدقیق بحث سیاست انرژی در کشور برداشته باشد.

نقد و بررسی کتاب چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد

نیما بردیا فر

دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی
توسعه اقتصادی دانشگاه اصفهان

... سرمایه اجتماعی کلید پیوند

اقتصاد ملی و بین‌المللی

یکی از تقسیم‌بندی‌های انجام شده از سرمایه اجتماعی، بحث سطوح جاری سرمایه اجتماعی در ابعاد خرد (آوندی)، میانی (هموندی) و کلان (پیوندی) است. هر چند گاهی مرز دقیق میان این سطوح روشن نیست و نمی‌توان به تفکیک دقیق آن پرداخت؛ مثلاً بسته به واحد تحلیل، ارتباط و اعتماد میان اقوام را می‌توان سرمایه اجتماعی هموندی و یا پیوندی نامید با این حال در این کتاب تنها به بحث از سرمایه اجتماعی درون کشور و ضعف آن به‌عنوان عاملی مؤثر در عدم کارآمدی و در نتیجه پا نگرفتن توسعه اقتصادی اشاره شده است در حالی که می‌توان سرمایه اجتماعی در واحدهای بزرگ‌تر منطقه‌ای و بین‌المللی نیز بسط و گسترش داد.

عدم شکل‌گیری سرمایه اجتماعی پیوندی میان ما و کشورهای منطقه و سایر نقاط جهان می‌تواند خود یکی از عوامل کلیدی در عدم توسعه اقتصادی و سایر اشکال توسعه در کشور باشد. بی‌اعتمادی به غیر ایرانی‌ها، از یکسو و نگاه منفی و مبهم غیر ایرانیان به ایرانیان و عدم برقراری ارتباط شفاف و تعامل همدلانه و اعتماد آمیز میان آنان خود یکی از عواملی بوده که طی سال‌های اخیر زمینه انزوای ایران از سرمایه‌گذاری‌ها، توریسم و حتی استقبال دولت‌ها از تحریم‌های سخت اقتصادی ایران را فراهم آورده است؛ لذا می‌توان با بسط این مبحث از سطح ملی به فراملی در جهت تقویت سرمایه اجتماعی بین‌المللی و ضرورت ورود به فضای جهانی شده برای توسعه اقتصادی گام برداشت.

... رویکرد جامعه‌محور یا نهادگرا؟

روستاین و استول (۲۰۰۸) به درستی اشاره می‌کنند که مشارکت اجتماعی خوب است اما بر خلاف آنچه که پاتنام و به دنبال آن زانی در بحث از سرمایه اجتماعی بر آن تأکید دارد همیشه عامل توسعه نیست به‌طور مثال در کشورهای

... نفت و توسعه در ایران

یکی از مباحث مطرح شده در این اثر - و در برخی دیگر از آرای ارائه شده از جانب ایشان - تأکید است که دلالت بر اثر منابع نفتی بر توسعه ایران دارد. در این خصوص به نظر می‌رسد به سبب عدم حضور تئوری جامعی برای توضیح علل توسعه‌نیافتگی اقتصادی در ایران، ساده‌سازی صورت گرفته است. از این حیث بر سهم نفت به‌عنوان عامل افول توسعه در ایران (عدم شکل‌گیری توسعه و از جمله سرمایه اجتماعی در ایران) به نحو اغراق‌آمیزی تأکید شده است؛ در حالی که واضح است عوامل متعدد دیگری چون نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، نظام فرهنگی، ساخت مذهب و نحوه تعامل آن با توسعه، تعاملات سیاسی - اجتماعی میان اقوام، روابط بین‌الملل و ... عوامل مهم دیگری برای توضیح عدم امکان شکل‌گیری توسعه در ایران مطرح‌اند. از سوی دیگر نروژ، روسیه، کانادا، هلند و آمریکا در عین برخوردار از نفت و فروش آن، از کشورهای توسعه‌یافته محسوب می‌شوند و نمی‌توان به این عامل به‌عنوان تنها عامل بازدارنده توسعه تأکید کرد بلکه ترکیب این عامل به‌عنوان شرط لازم در کنار سایر عوامل (به‌عنوان شروط کافی) می‌تواند شرایط عدم تحقق توسعه را فراهم سازد. این امر (عدم ذکر عوامل تکمیلی و ارائه مدلی تک‌عاملی که بر نقش نفت تأکید دارد) می‌تواند از اعتبار تحلیل بکاهد.

همچنان که عجم‌آغلو و رابینسون (۱۳۹۳) نیز نشان می‌دهند عقب‌ماندگی کشورها عمدتاً تحت تأثیر عواملی چون نهادهای استثماری، ترس از تخریب خلاق و عدم تکثیر نهادهای فراگیر بوده است. توازن قوا میان نیروهای اجتماعی مختلف می‌تواند از عوامل تعیین‌کننده برای شکل‌گیری توسعه سیاسی یا اقتصادی باشد (رجب‌زاده و فاضلی، ۱۳۸۶). از این رو با آن که بحث از منابع اقتصادی ایران (نفت) از اهمیت قابل توجهی برای تحلیل وضعیت اقتصادی دهه‌های اخیر برخوردار است اما عدم ارائه تحلیلی منظم از چگونگی بازی کنشگران سیاسی داخلی و خارجی در بهره‌گیری از این منبع از توان اقتناع این ادعا می‌کاهد.

کتاب چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد یکی از معدود کتاب‌هایی است که به زبان فارسی در زمینه نقش سرمایه اجتماعی در توسعه اقتصادی ایران به نگارش درآمده است. این کتاب که حاصل کار فکری یکی از خوش‌فکرترین اندیشمندان اقتصادی کشور و همکار اوست از غنای مفهومی قابل‌اعتنایی برخوردار است. محتوای کتاب به شیوه‌ای بیان شده که خواننده کتاب پس از مطالعه هر فصل از آن در خود حسی آمیخته از شگف و بالندگی ناشی از یادگیری می‌کند و این امر ترغیب هر چه بیشتر به ادامه متن را موجب می‌شود.

رنانی را می‌توان به‌عنوان یکی از معلمین عام دانست که ضمن تسلط نسبی بر علوم انسانی و اجتماعی، از آن برای ایفای نقش روشنفکری خود در تقریر حقیقت و تقلیل مرارت بهره می‌گیرد. در این اثر نیز همانند سایر تلاش‌های فکری محقق با مباحثی میان‌رشته‌ای مواجهیم که هر چند وجه اقتصادی آن غالب است اما همواره به سایر رشته‌ها اعم از تاریخ، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روانشناسی، سیاست و حقوق نظر دارد و به فراخور از آن برای تبیین واقعیت‌های اقتصادی - اجتماعی بهره می‌گیرد. از این حیث محصول فکری نویسنده در مجموعه حاضر در نوع خود بدیع و قابل‌ستایش است؛ ضمن این که هیچ اثری در عین دربرداشتن نقاط قوت، بدون ضعف و بری از خطا نخواهد بود؛ در زیر به بیان برخی از موارد می‌پردازیم که در نظر گرفتن آن احتمالاً می‌توانست بر دقت و کیفیت اثر بیفزاید.



کیفیت عملکرد نهادها می‌داند. آزمون تجربی این نظریه بر خلاف نظریه جامعه‌محور نشان داد که عملکردهای نهادی اثر بیشتری بر اعتماد فراگیر و اعتماد نهادی دارند.

فارغ از اینکه نظریه جامعه‌محور افزون بر آزمون‌های متعدد تجربی کنونی همچنان نیازمند آزمون‌های بسیار بیشتری است تا بتوان در خصوص کارآمدی آن در تبیین سرمایه اجتماعی صحنه گذاشت یا آن را رد کرد این واقعیت را نیز باید در نظر داشت که تأکیدات نظریه نهادگرا راه امیدبخش‌تری برای کشورهایی که در صدد خلق اعتماد و سرمایه اجتماعی هستند می‌گشاید. درستی احتمالی نظریه پاتنام نیز کماکان این سؤال را پیش می‌کشد که چگونه می‌توان از زیر بار وزن تاریخ شانه خالی کرد و مسیرهای تاریخی دیگری را رقم زد؟ در حالی که نظریه نهادگرا راه‌های بیشتری برای تفکر و سیاست‌گذاری پیش روی ملت‌ها می‌گذارد؛ لذا به نظر می‌رسد تأکید کتاب بر رویکرد جامعه‌محور به‌عنوان نقطه آغاز حرکت ساخت سرمایه اجتماعی از پشتوانه تجربی کافی برخوردار نیست.

۳: مشارکت مدنی و اعتماد

هر چند پاتنام نیز تأکید دارد مشارکت‌های مدنی تنها عامل تبیین‌کننده اعتماد و سرمایه اجتماعی نیست اما با تکیه بر تحلیل خوشه یافته‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها^۱ می‌توان دریافت که برخی کشورهای جهان با سابقه مشارکت مدنی گسترده (نظیر بریتانیا) و برخی دیگر با سابقه فقدان جامعه مدنی (نظیر کره جنوبی؛ در خصوص ضعف جامعه مدنی در تاریخ کره نگاه کنید به: فاضلی، ۱۳۸۹) در یک خوشه از سطح اعتماد قرار گرفته‌اند. تأکید جامعه‌محور پاتنام بر قدرت تبیین‌کننده مشارکت مدنی در موضوع اعتماد، در تبیین چگونگی کنار هم قرار گرفتن این کشورها با دشواری مواجه می‌شود.

از چگالی زندگی انجمنی تأکید می‌کنند و بر آمادگی بالقوه شهروندان جهت همکاری و مشارکت با هم و انجام فعالیت‌های مدنی صحنه می‌گذارند. در این رویکرد نگرش‌های مربوط به اعتماد فراگیر فراتر از مرزهای تعامل رودر رو فتنه و افرادی را که با هم آشنا نیستند یکپارچه می‌سازند؛^۲ اما از نظر روزنشتاین و استول شدت جامعه مدنی نیست که موجد اعتماد است بلکه آنچه برای اعتماد فراگیر مهم است کارآمدی و عدالت نهادهاست و فقدان اعتماد به نهادها، وجود فساد و رشوه‌خواری و احساس ناامنی در رابطه با دیگران بر اعتماد فراگیر تأثیر می‌گذارد.

روستاین تأکید می‌کند اعتماد اغلب در جوامعی با بوروکراسی مؤثر و منصف رشد می‌کند. بدین ترتیب بنا بر ادعای نهادگرایان اهمیت فزاینده نهادهای کلان بر شکل‌گیری سرمایه اجتماعی به‌مراتب بیشتری از تأکید بر سطوح شکل‌گیری سرمایه اجتماعی در سطوح خرد و بر مبنای تئوری انتخاب عقلانی و مبادله است؛ به عبارت دیگر فرایند شکل‌گیری سرمایه اجتماعی اساساً از بالا به پایین است نه برعکس. این امر با یافته‌های شارع پور و همکاران (۱۳۹۱)، منصوریان و قدرتی (۱۳۸۸)، هزارجریبی و صفری شالی (۱۳۸۸)، اوسلاتر (۲۰۰۱) و بریتزر (۲۰۰۲) همخوانی دارد. در این میان کار شارع پور و همکاران (۱۳۹۱) حائز توجه بیشتری است. در این مطالعه نویسندگان به مطالعه بین‌کشوری اعتماد با تأکید بر دو نظریه جامعه‌محوری و نهادمحوری نشستند. این مطالعه بر روی ۵۴ کشور انجام گرفت و نتیجه نشان داد که بر خلاف مطالعه تاریخی پاتنام در یک مورد خاص در ایتالیا در سایر موارد این رویکرد نتوانسته است شواهد تجربی لازم برای تأیید نظریه جامعه‌محور خود و تأکید بر زندگی انجمنی در پیدایش اعتماد فراهم آورد در حالی که در نقطه مقابل نظریه نهادگرایی است که اعتماد را نه محصول زندگی انجمنی بلکه نتیجه

با حکومت‌های اقتدارگرایی چون کره شمالی مشارکت اجتماعی شهروندان در احزاب دولتی بالاست و افراد به طور مداوم در زندگی روزانه در جشن‌ها و مراسم ملی و آیینی مشارکت می‌کنند (نظیر آنچه که در کتاب ۱۹۸۴ جورج ارول به تصویر کشیده شده است)، با این حال این مشارکت لزوماً به معنی افزایش اعتماد و سرمایه اجتماعی نیست و نمی‌تواند به توسعه منجر شود (کما اینکه در کره شمالی این طور نشد). هر چند در این کتاب کوشش قابل توجهی در جهت پیوند دیدگاه‌های جامعه‌محور و نهادگرا برای تبیین سرمایه اجتماعی به عمل آمده است به طوری که نحوه شکل‌گیری سرمایه اجتماعی را از پایه‌ای‌ترین سطوح فردی (ارزش و هنجار) آغاز کرده و در سطوح میانی (شبکه‌های روابط) و کلان (نهادها و هنجارسازی) دنبال می‌کند؛ اما به نظر می‌رسد در شناسایی تقدم و تأخر شکل‌گیری سرمایه اجتماعی ابهام و اشکال وجود دارد.

همچنان که در بخش دوم کتاب دیده می‌شود برای توضیح نحوه بسط و گسترش سرمایه اجتماعی استدلال شده که مبنای اعتماد (به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سرمایه اجتماعی) و سرمایه اجتماعی به طور عام، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک است که پایه‌های اصول ارزشی و عقلانی مشترک را بنا می‌نهد این امر سبب می‌شود تا فرد در سطحی بالاتر در شبکه‌های اجتماعی خرد به تعامل با دیگران روی آورده و بدین ترتیب به ساخت و بازسازی انواع سرمایه اجتماعی آوندی، هموندی و در نهایت پیوندی دست بزند. در ادامه مباحث منظمی نیز به نحوه اثرگذاری نهادها و فراهم‌سازی زیرساخت‌های اجتماعی برای تحقق اعتماد نهادی ارائه می‌شود؛ با این حال همان‌طور که نهادگرایی چون روستاین و استول ضمن اهمیت کوشش‌های پاتنام و فوکویاما در طرح دیدگاه جامعه‌محور اذعان می‌کنند «دیدگاه جامعه‌محور بر وجود اعتماد فراگیر و تابعیت آن

برآورد وزن نسبی سرمایه اجتماعی در توسعه

چنانچه در کتاب به دفعات استدلال شد که سطح بالای سرمایه اجتماعی عامل تعیین کننده‌ای در گسترش توسعه اقتصادی است اما مطالعه شاخص اعتماد اجتماعی به عنوان یکی از ابعاد اصلی سرمایه

اجتماعی در پیمایش جهانی ارزش‌ها نشان می‌دهد کشورهای چون عراق، تایلند، اندونزی و اردن علیرغم اینکه از میزان بالایی از سرمایه اجتماعی و اعتماد به دیگران عام برخوردارند اما در این کشورها توسعه اقتصادی در سطح مطلوبی نیست. همچنین کشورهای توسعه یافته‌ای چون فرانسه، اسپانیا، بریتانیا، آلمان، روسیه و ایتالیا از سرمایه اجتماعی چندانی برخوردار نیستند. کشورهای در حال توسعه‌ای چون مالزی و ترکیه نیز در مقایسه با ایران از میزان پایین‌تری از اعتماد برخوردارند، حال آنکه بنا بر تأکیدات نویسندگان، شاید بتوان گفت سرمایه اجتماعی مهم‌ترین عامل تعیین کننده توسعه در کشورهاست. هر چند از اهمیت این عامل در توسعه کشورها نمی‌توان گذشت اما در سهم تعیین کننده آن نیز نباید مبالغه کرد.

در خصوص تحلیل‌های نهادگرا؛ هر چند اعتماد به نهادها شاخص مناسب‌تری در تبیین سطح اعتماد و به طور کلی سرمایه اجتماعی بوده است با این حال در خصوص نسبت میان سرمایه اجتماعی و توسعه می‌توان موارد قابل تأملی را در باب نسبت اعتماد کشورها به نهادهای حاکمیتی، مدنی، مدنی داوطلبانه و فرهنگی مشاهده کرد؛ به طوری که اردن، غنا، ایران و زامبیا در مواردی از سطح بیشتری از اعتماد نهادی نسبت به کشورهای پیشرفته‌ای چون ژاپن، استرالیا، کانادا، فرانسه، بریتانیا و آمریکا برخوردارند. این امر نشان می‌دهد علیرغم تأکید ویژه کتاب بر سهم تعیین کننده سرمایه اجتماعی در توسعه کشورها، این متغیر (سرمایه اجتماعی نهادگرا) نیز در تبیین توسعه کشورها از اهمیت نسبی برخوردار است و باید آن را در کنار سایر متغیرها در تبیین توسعه در نظر گرفت. بدیهی است یک مطالعه چند متغیره می‌تواند واریانس مشترک متغیرها را استخراج کرده و احتمالاً از سهم سرمایه اجتماعی در تبیین توسعه کشورها (آنچنان که در اینجا آمده است) بکاهد.

سرمایه اجتماعی به مثابه ابزار ایدئولوژی سرمایه‌داری

در متن کتاب به طور آشکاری بحث از سرمایه اجتماعی با نوعی محافظه‌کاری همراه بوده و در آن امکان هر گونه نقد و تغییر اجتماعی بسته است. از این زاویه محتوای کتاب بر این تأکید دارد که قوانین رسمی و غیررسمی اجتماعی برای افراد هر جامعه ارزش‌هایی را به وجود می‌آورند. جامعه‌ای که افراد آن این ارزش‌ها را زیر پا می‌گذارند، هنجار



اجتماعی در چه موقعیت اجتماعی قرار داشته باشد، بدون توجه به اینکه چه کسی آن را به نفع خود ضبط کرده است، بر ارزش کاربرد آن تأثیر می‌گذارد» (ادواردز و فولی، ۱۹۹۷). کتاب حاضر برای حل مشکل مورد بحث راهکاری را ارائه نمی‌دهد تا بدین وسیله بتوان از کارایی سرمایه اجتماعی و کنترل آن دفاع بهتری را ارائه داد.

سرمایه اجتماعی؛ علت یا معلول؟

در بخش اول و سوم کتاب بارها و به تفصیل از رابطه علی و تعیین کننده سرمایه اجتماعی بر آسیب‌هایی چون افزایش نرخ خودکشی، افزایش نرخ بزه کاری اجتماعی، افزایش نرخ رشد فساد، افزایش پرونده‌های قضایی، مهاجرت و ... یاد شده است. در حالی که بسیاری از این متغیرها محصول عوامل متعدد دیگری هستند که بعضاً به طور موردی و به فراخور در هر یک از موارد حاصل برخی از متغیرها بوده و برخی از آن‌ها (فارغ از سرمایه اجتماعی) سهم بیشتری در بروز آن آسیب خاص دارند. سیاست‌ها و بحران‌های اقتصادی، بیکاری، تحولات گذار جامعه، جهانی شدن و ... هر یک می‌توانند عوامل مهمی باشند که حتی بر سرمایه اجتماعی نیز مؤثرند و آن را به طور مستقیم و غیرمستقیم متأثر می‌سازند؛ برای نمونه مسعود عالمی نیسی (۱۳۹۰) در رساله دکتری خود به بررسی نقش فقدان انسجام کارکردی نهادهای جامعه در روند جرائم در سه دهه اخیر پرداخته است. در این پژوهش محقق نشان داده است سیاست‌های تعدیل اقتصادی دولت هاشمی که موجب تورم بی‌سابقه اقتصادی شد، چگونه در سطح میان فردی بر افزایش شدید آسیب‌های اجتماعی دامن زد. از این رو برنامه‌ها و سیاست‌های کلان تا حد زیادی در شکل‌گیری مسائل و بحران‌های کشور (حتی خود سرمایه اجتماعی) اثرگذارند و اصلاح این سیاست‌ها می‌تواند بر بسیاری از این شاخص‌ها اثر مطلوب بگذارد؛ لذا تأکید بر نقش علی تعیین کننده سرمایه اجتماعی بر این شاخص‌ها به نظر تا حدی غیر قابل قبول است.

پایان سخن

کتاب حاضر که حاصل کوشش درخشان نویسندگان آن است از نخستین کارهایی است که در بسط نظریه اهمیت سرمایه اجتماعی در توسعه کشور در حوزه اقتصاد به تقریر درآمده است. این اثر به جهت ایده مرکزی نیرومند خود و توان استدلال مناسب نویسندگان و ارجاع تجربی متعدد آن از اعتبار و اهمیت قابل توجهی در جامعه دانشگاهی کشور برخوردار است. با این حال نقد و نظر در خصوص معایب احتمالی این اثر می‌تواند زمینه مطالعات دقیق‌تر پیش رو را فراهم سازد. در پایان همت عالی نویسندگان اثر را ارج نهاده و به جهت آنچه که در مسیر درک کتاب از آن‌ها آموختم، سپاسگزارم.

گریز بوده و افراد آن بی‌تردید وارد فضای ستیز با ارزش‌ها می‌شوند؛ در مقابل جوامعی که در فضای حفظ هنجار یا ارزش‌ها هستند، جوامعی‌اند که با هزینه‌های پایین مبادله به توسعه اجتماعی گام می‌نهند ...

بدین ترتیب کلید حل تمامی مشکلات در تقویت سرمایه اجتماعی انگاشته شده است. سرمایه اجتماعی به طور کلی به اعتماد به یکدیگر و حفظ و حراست از ارزش‌ها و اصول مشترک دلالت دارد؛ این در حالی است که می‌توان با نگاهی انتقادی به ارزش‌های مسلط نگریست. اینکه کدام یک از ارزش‌ها مد نظر است؟ ارزش‌های چه کسانی؛ حاکمان یا تابعان؟

از سوی دیگر سرمایه اجتماعی به تعبیر انتقادی مارکسیستی یا ایدئولوژی‌های انقلابی چیزی نیست مگر ایدئولوژی سرمایه‌داری برای حفظ جامعه و تداوم وضع کنونی آن. از این رو به طور مثال در نظام سرمایه‌داری، کنشگران با پایبندی به اصولی که آن را نمی‌پسندند ضمن حراست از ارزش‌های حاکم، بر تداوم نظم موجود دامن زده و مانع از دگرگونی آن شده‌اند؛ در حالی که انتظار می‌رود در برابر ارزش‌های مسلط غیرعادلانه مقاومت شود یا از آن تبعیت نشود. این امر می‌تواند عملی برای تضعیف سرمایه اجتماعی در جامعه تلقی گردد؛ بنابراین ضرورت حفظ سرمایه اجتماعی با وفای و اجتماعی همراه خواهد بود که گاهی بر خلاف منافع و خواست برخی گروه‌هاست. این امر بیشتر به یک نگاه سیستمی محافظه‌کار شباهت دارد که جامعه را مجموعه‌ای واحد و با ارزش‌هایی یگانه می‌انگارد و با تکیه بر یک اصل پیشینی بر وحدت کارکردی و ضرورت حفظ نظام به‌مثابه یک ماشین منظم و کارا نظر دارد و راه را بر هر گونه تغییر انقلابی یا تحول گرایانه می‌بندد.

سرمایه اجتماعی و نابرابری

سرمایه اجتماعی تنها دارای ویژگی‌ها و پیامدهای مثبت نیست. سرمایه اجتماعی می‌تواند تا حد زیادی عامل بروز نابرابری باشد؛ زیرا توزیع دسترسی به شبکه‌های گوناگون بسیار متفاوت است. هر کس می‌تواند از روابط در دسترس برای رسیدن به علاقه‌های خود استفاده کند، اما روابط برخی افراد با ارزش‌تر از دیگران است. همان‌طور که دو پژوهشگر آمریکایی، فولی و ادواردز گفته‌اند «دسترسی به سرمایه اجتماعی به موقعیت اجتماعی افراد یا گروه‌های خاصی وابسته است که برای ضبط آن برای خود تلاش می‌کنند. این که سرمایه



سید مرتضی رضوانی

پاسداشت رنانی خدمت به توسعه کشور است

بازشناسی اندیشه و عملکرد محسن رنانی در گفتگو با فرشاد مؤمنی

سید مرتضی رضوانی

ماهنامه جویا شوم.

دچار اختلال می‌شود. مطرح کردن چهره‌هایی که به تعبیری که شما گفتید الگو می‌توانند محسوب شوند، در واقع نماد به رسمیت شناختن این پیوند میان نظر و عمل است. در جامعه ما متأسفانه فهمی که از دانش وجود دارد به گونه‌ای است که می‌تواند به کلی منتزع از عمل باشد و به همین دلیل است که هم معرفت علمی در ایران با آسیب‌های جدی روبرو است و هم توانایی‌های عملی به طرز غیرمتعارف محدود شده؛ بنابراین برجسته کردن الگوهای عملی به نظر من یک گام برای برقرار کردن پیوند معقول بین نظر و عمل محسوب می‌شود در حیطه معرفت دینی هم این مسئله در یک ابعاد بسیار مهمی موضوعیت دارد و از نظر من درک مسلط فعلی که من اسمش را می‌گذارم درک مداحانه از اسلام هیچ نسبتی با توسعه

یک بحث بنیادی در فلسفه علم وجود دارد تحت عنوان رابطه نظر و عمل، در آنجا به شکل بسیار جالبی درهم‌تنیدگی‌ها و تعامل‌هایی که بین نظر و عمل وجود دارد را به بحث می‌گذارند. تا جایی که اطلاع دارم در قلمرو اقتصاد، در سال‌های میانی قرن ۱۹ اقتصاددان بزرگ مکتب تاریخی آلمان به نام فردریک لیست کتابی منتشر کرد تحت عنوان اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی و در آنجا در بحث‌های مقدماتی که در حیطه روش‌شناسی مطرح می‌کند یکی از کانون‌های اصلی تمرکز و تأکید وی بر این موضوع است که اگر پیوند بین نظر و عمل قطع شود هم فهم نظری ما و هم توانایی عملی ما به شدت آسیب می‌بیند و از این طریق توسعه به تعبیر امروزی

با توجه به اینکه به نظر می‌رسد جامعه از یک سری الگوهای ملموس و سرمایه‌های نمادین تهی شده ماهنامه برای فردا بر این شد تا با شناسایی الگوها و سرمایه‌های اجتماعی اقدام به گشودن پرونده‌هایی در مورد مفاخر این دیار (اصفهان) نماید. یکی از مفاخر استان که تمامی کارشناسان اعم از موافق و مخالف مواضع ایشان، بر الگو بودن شخصیتی و علمی ایشان اذعان دارند دکتر محسن رنانی هستند که ماهنامه برای فردا در گام اول اقدام به افتتاح این باب با این شخصیت علمی کشور نموده است. حال با اجازه در سؤال اول می‌خواستم نظر شما را در مورد این رویکرد مطرح شده در





آنجاهایی هم که شعر نمی‌گفت انگار در حال خواندن یک قطعه ادبی است و درد دل آن قطعه‌های ادبی که محسن رنایی می‌خواند آن دردمندی اجتماعی و آن مسئولیت نظارت همگانی نسبت به رفتارهای حکومت و آن انسان دوستی و حق طلبی در قول و فعل ایشان کاملاً مشهود بود و خدا را شکر این فضائل همچنان در وجود ایشان تداوم دارد و تا الآن هم ایشان روی همان مشی و مرام گام برمی‌دارند و ما هم خدا رو شکر می‌کنیم که چنین دوستی داریم.

از نظر حرفه‌ای به عنوان استاد علم اقتصاد ایشان را چگونه می‌شناسید؟

در مورد آقای دکتر رنایی، من تعبیری که بکار می‌برم این است که ایشان محصول ناب و خالص دانشگاه تهران هستند، یعنی هر سه دوره دانشگاهی را دانشگاه تهران گذرانده‌اند؛ که طبیعتاً دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران یکی از بهترین و قدیمی‌ترین دانشکده‌های اقتصاد موجود در کشور است و ایشان دانش‌آموخته آنجا هستند. ضمن اینکه صلاحیت‌ها و استعداد شخصی ایشان هم ایشان را از بقیه متمایز می‌کرد و بنابراین یک چهره عالم و دوست‌داشتنی از ایشان به نمایش می‌گذارد. در حیطه تخصصی خودشان یعنی نظام‌های اقتصادی هم انصافاً همیشه بحث‌های بسیار بدیع و ارزشمندی را مطرح کردند و می‌کنند و من فکر می‌کنم در استاندارد یک استاد موفق دانشگاهی هم در ترویج علم و هم در برقرار کردن رابطه عمیق با مخاطبان آقای دکتر رنایی جزء موفق‌ترین‌ها به حساب می‌آیند.

چه نقش و جایگاهی برای ایشان در حیطه علم اقتصاد و کلاً جریانات اقتصادی کشور طی یکی دو دهه اخیر قائل می‌شوید؟

ببینید یکی از بزرگ‌ترین گرفتاری‌های نظام آموزش علم اقتصاد در ایران این است که بخش بزرگی از آموزش‌ها پیوند خود را با واقعیت‌های محیطی ما به حداقل می‌رساند و شاید بتوانیم بگوییم اصلاً پیوندی برقرار نمی‌کند؛ درحالی‌که به شرحی که از قول فردریک لیست مطرح کردم این انقطاع و جدایی آموزش‌های دانشگاهی با نیازها و مسائل روزمره جامعه به هر دو لطمه‌های بزرگ زده یعنی هم‌توان تحصیل کرده‌های اقتصاد در ایران برای مشارکت در ارتقاء ذخیره دانایی علم اقتصاد ایران در جهان نزدیک به صفر است و هم اینکه گرفتاری‌های اقتصاد ایران در عمل دائماً رو به افزایش است. آقای دکتر رنایی شاید بزرگ‌ترین خدمتی که به آموزش علم اقتصاد کردند این باشد که تلاش کردند که این گسستگی به حداقل برسد؛ یعنی تلاش می‌کنند که از مجموعه آن یافته‌های علمی برای ارتقاء فهم ما از ریشه‌های گرفتاری‌های اقتصادی کشورمان پیوند برقرار بکنند و به نظر من شاید این برجسته‌ترین شأن خدماتی است که ایشان به آموزش و فهم اقتصادی در ایران می‌کنند.

همان‌طور که فرمودید معمولاً آقای رنایی چیزی را که به ذهنشان می‌رسد مخصوصاً در ارتباط با مسائل اجتماعی و سیاسی که مرتبط با حیطه فکری و دانشی ایشان است را سریعاً به صورت کنش مندی ابراز می‌کنند. این را در کنش‌ها و واکنش‌های

می‌کنیم این است که انسان‌ها محدودیت دارند، تغییرپذیرند و ممکن است که ما امروز تعریف کنیم و فردا جلوه‌های دیگری از فرد ببینیم، خوب ما باید این را روشن کنیم که اگر خدای‌ناکرده چنین اتفاقی افتاد ما که راجع به ردیلت‌ها تبلیغ نکردیم، ما به اعتبار آن فضیلت‌ها، فرد را مورد تأیید قرار می‌دهیم، درعین حال افراد را مطلق نمی‌کنیم؛ تغییرپذیری‌شان را نامحتمل نمی‌دانیم و اگر خدای‌ناکرده چنین اتفاقی افتاد، ما داریم راجع به این فضائل و نیاز جامعه به این فضیلت‌ها صحبت می‌کنیم و انصافاً آقای دکتر رنایی عزیز یکی از مصداق‌های عینی خیلی خوب در این زمینه هستند.

سابقه آشنایی شما با آقای دکتر رنایی به چه زمانی برمی‌گردد؟

سابقه آشنایی من با ایشان به دوره کارشناسی ارشد من برمی‌گردد که به دانشگاه تهران رفتم و در آن زمان آقای دکتر رنایی در مقطع لیسانس تحصیل می‌کردند، به خاطر آن قریحه شاعرانه که داشتند، به خاطر آن دلسوزی‌های دینی که داشتند، ایشان یکی از فعال‌ترین دوستان انجمن اسلامی دانشجویان، دانشگاه تهران بودند و من از طریق با ایشان آشنا شدم و این آشنایی از آن زمان یعنی سال‌های میانی دهه ۱۳۶۰ تا الآن ادامه داشته است. شناخت من از ایشان به من می‌گوید که این آدم، انسانی است که در عمل به رعایت اخلاق دینی پایبند است، درشت‌گو نیست، هتاک نیست، غیبت کننده نیست و از آن طرف اینکه این معرفت دینی باید ما به ازای عینی بیرونی داشته باشد و لازمه آن مسئولیت‌شناسی اجتماعی است، در ایشان بسیار قدرتمند بوده از همان زمانی که من با ایشان آشنا شدم هر بار که انجمن اسلامی دانشکده اقتصاد مراسمی می‌گذاشت، آقای محسن رنایی هم دعوت می‌کردند و او یک قریحه ادبی خارق‌العاده‌ای دارد و

ملی نمی‌تواند برقرار کند چون آن‌ها رابطه بین نظر و عمل را، اعتقادات و عمل را مخدوش می‌کند. از نظر آن‌ها شما می‌توانید در طول سال هر فسق و فجوری، ظلم و اجحافی را که قابل تصور باشد انجام بدهید بعد در یک لحظه طوفانی یک شکستگی دل یا یک قطره اشکی حاصل بشود و تمام آن سیئه‌ها را به حسنه تبدیل کند. این شیوه انقطاع بین عمل و نظر به نام دین، به نظر من یک بدعت خطرناک و ذلت آور است.

آن فهم اصیل دینی که از دلش امکان توسعه، امکان مهار خشونت، امکان همدلی و اعتلای اخلاق فراهم می‌شود آن درکی است که به چهره‌های عینیت یافته در عمل اهمیت می‌دهد. از این زاویه من می‌خواهم صمیمانه از شماها سپاس گذاری کنم. به خاطر این که به دلیل برداشت ناصحیح ما از دین تا وقتی که افراد زنده هستند، احتیاط می‌کنیم درباره خوبی‌هایشان حرف بزنیم و این یکی از بیماری‌های خیلی پر خسارت اجتماعی است که در جامعه ما وجود دارد.

واقعاً در جامعه ما این یک نیاز اساسی است که روی وجه عملی و عینی رفتارهای یک انسان مسلمان در تراز اسلام تأکید کنیم و بگوییم اصل آن است و در سیره پیغمبر و سیره ائمه دقیقاً این‌طور بوده و این واژگون خوانی معرفت دینی در کشور ما دارد آبروی دین را هم می‌برد ضمن اینکه نسبت ما را با توسعه فاصله‌دارتر می‌کند.

از این زاویه من می‌خواهم بگویم باید به شما تبریک گفت به خاطر سلیقه تان در انتخاب آقای محسن رنایی عزیز و معرفی ایشان به عنوان یک چهره‌ای که در عمل مراتب فضل و اخلاق و تعهد به جامعه، رعایت حقوق دیگران را به شکل خوبی به نمایش می‌گذارد. آن احتیاطی که عرض کردم در فرهنگ ما وجود دارد که از گفتن مثبت‌های انسان‌ها اجتناب



ایشان در مقولات انرژی هسته‌ای، بحث هدفمندی یارانه‌ها و ... در قالب ارسال نامه به سران کشور، نوشتن کتاب، انجام مصاحبه، ارائه یادداشت‌ها و ... به وضوح می‌توان دید. با توجه به اینکه بعضی از افراد در انتقاد به آقای دکتر رنای ایشان را به دلیل حضور رسانه‌ای زیادشان مورد تخطئه قرار می‌دهند شما تا چه اندازه این کنش‌ها را صحیح می‌دانید؟

خوب آن بعضی‌ها را باید اصلاح کرد. ببینید رسانه ابزاری است برای ارتقا فهم تخصصی عموم. شاید برای شما جالب باشد که همیشه وقتی به کسی نوبل می‌دهند به پیشبرد نظری یا عملی آن اشاره می‌کنند اما برای اولین بار در تاریخ جایزه نوبل در اقتصاد وقتی که به پل کروموند جایزه نوبل داده شد؛ در بیانیه کمیته نوبل بعد از اینکه پیشبردهای حاصل از تحقیقات ایشان توضیح داده شد روی این مسئله تأکید و اضافه شد که کروموند در میان اقتصاددانان در زمره کسانی است که نقش والایی در ارتقا فهم عمومی مردم از مسائل اقتصادی داشته، یعنی این یک عنصر گوهری است که متأسفانه در کشور ما کسانی که جراتش را ندارند یا صلاحیتش را ندارند که یافته‌های خود را در معرض دید و قضاوت عموم قرار بدهند، برای تبرئه خود این کار نیکو را محکوم می‌کنند. به نظر من تلاش‌هایی که آقای دکتر رنای در این زمینه می‌کنند از موضع اجتماعی یک تلاش ارزشمند برای ارتقا فهم عمومی است و از موضع سیاسی هم به نظر من عالی‌ترین تجلی امر به معروف و نهی از منکر برداشت‌هایی که آیت اله شهید دکتر بهشتی و بزرگان در چنین استانداردی از امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌کنند این است که می‌گویند کارکرد اصلی این مسئولیت دینی ما تصحیح حکومت است. اعمال نظرات بر رفتارهای حاکمان است و آقای دکتر رنای با این تلاش‌هایی که انجام می‌دهند به نظر من در استاندارد یک مسلمان تمام‌عیار هم‌زمان به مسئولیت دینی خودشان هم وفادار می‌مانند و شخصاً از این بابت هم از ایشان سپاس‌گذار هستم.

در ارتباط با همین کنش‌ها و موضع‌گیری‌های آقای دکتر رنای در موضوعات مختلف اقتصادی و اجتماعی اعم از انرژی هسته‌ای، مسئله تعدیل اقتصادی یا همین مسئله هدف‌مندی یارانه‌ها تا چه حد موضع‌گیری‌ها و استدلال‌های مطرح‌شده از طرف ایشان را علمی و اصولی یافته‌اید؟

به نظر من آقای دکتر رنای مثل هر انسانی به تعبیر شهید آیت اله دکتر بهشتی، در حال تجربه کردن یک شدن و یک پوشش مستمر هستند؛ یعنی رنای مثلاً ۱۵ سال پیش همان رنای امسال نیست. در حال رشد و ارتقا است. برداشت من این است که ایشان از برنامه تعدیل ساختاری از موضع یک خوش‌بینی شروع کرد و چون دغدغه جامعه ایران را داشت نتوانست واقعیت‌ها را نادیده بگیرد و این خودش یک صداقت علمی را هم به نمایش می‌گذارد؛ بنابراین نقدهای اولیه ایشان نقدهای بیشتر همدلانه بود به برنامه تعدیل ساختاری؛ ولی در بحث‌هایی که در ماجرای

نقطه قوت کار ایشان است.

آن چیزی که من خودم هم تلاش کردم و چند بار هم مصیانه و خاضعانه با ایشان در میان گذاشتم این است که آقای دکتر رنای بعضی وقت‌ها روابط بین متغیرها را به گونه‌ای مطرح می‌کنند که مبنای علمی قابل‌اعتنایی ندارد و به نظر من این یک نقص جدی است و به خاطر آن اخلاق و منش انسانی ارزشمند خودشان چند بار از من خواستند که ارزیابی‌ام را از مطالبشان بگویم من هم این‌طور بیان کردم که مطالبی که شما می‌گویید به دافقه ما خیلی خوش می‌آید اما اگر مسئله بخواهد فقط در همین حد بماند این یک چیز خطرناک است. چرا؟ چون از نظر من ما به عنوان اهل علم مأموریت و مسئولیت ما این است که فهم ما مبنای عرضه کنیم و از این طریق درک عمومی از مسائل را ارتقا ببخشیم. اگر بشود انتقادی را به بخشی از مطالب ایشان وارد کرد شاید بتوانیم این‌گونه بگوییم که ایشان در برقرار کردن پیوندها میان سیاست و اقتصاد و اجتماع بعضی وقت‌ها آن اسلوب و مبانی روش‌شناختی علوم انسانی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهند و بیشتر به آن ادراک شهودی خودشان اهمیت می‌دهند، این ادراک شهودی می‌تواند گاهی اوقات درست هم باشد ولی چون مبانی‌اش عرضه نمی‌شود، آن هدف اصلی یعنی ارتقا فهم علمی از مسائل که از نظر من راه نجات کشورمان است را می‌تواند تا حدودی مخدوش کند.

در مورد بحث نظر و عمل که اشاره فرمودید یک دوگانه‌ای وجود دارد که اهالی در واقع تصمیم‌گیری و اجرا آدم‌های دانشگاهی را آدم‌هایی می‌دانند که از فضای تصمیم‌گیری و اجرا به دور هستند، یک سری آدم‌هایی که شاکلی بوده و واقعیت‌ها را نمی‌دانند و یک سری حرف‌های نظری را از عالم دبگری جدا از واقعیت مطرح

شوک حامل‌های انرژی شما از ایشان می‌بینید یک رشد و ارتقا در اندیشه ایشان را می‌توانید مشاهده کنید. ایشان خیلی شفاف این فهم درست خودشان را منتقل می‌کنند که آن چیزهایی که در سطح نظری و در چارچوب بنیادگرایی بازار در این زمینه مطرح شده نسبتی با شرایط موجود در جامعه ما ندارد؛ بنابراین آن انتظارات تئوریک را برآورده نخواهد کرد، اما مسئله به اینجا ختم نخواهد شد. وقتی که ما خطای راهبردی در عرصه سیاست‌گذاری می‌کنیم فقط مسئله این نیست که به اهدافمان نمی‌رسیم خسارت‌هایی هم متحمل خواهیم شد و ایشان راجع به این خسارت‌های احتمالی هم در بحث‌هایی که در نقد شوک‌درمانی کردند درباره حامل‌های انرژی، نکته‌های بسیار ارزشمندی را مطرح کردند.

در انتقاد دیگری از آقای دکتر رنای، مباحث مطرح‌شده توسط ایشان را فاقد زیربنای محکم اقتصادی دانسته و حتی در مواردی آن‌ها را مباحث اقتصادی نمی‌دانند و می‌گویند در مباحث خود بیشتر نگاهی اجتماعی دارند و اصولاً اقتصادی بحث نمی‌کنند. نظر شما درباره این نقد چیه؟

این مسئله دو جنبه دارد. یک جنبه این است که ایشان به پیوند میان اقتصاد با امور اجتماعی و سیاسی و فرهنگی دقت دارند، خوب هر کسی به معنای دقیق کلمه علم اقتصاد را فراگرفته باشد می‌فهمد که این نقطه ضعف نیست، نقطه قوت است و تقریباً تمام اقتصاددان‌های بزرگ این ویژگی را دارند که متوجه می‌شوند که تفکیک وجوه مختلف حیات جمعی انسان‌ها یک تفکیک حقیقی نیست، این یک تفکیک قراردادی و اعتباری است و در نفس الامر پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کاملاً با یکدیگر درهم تنیدگی دارند و از نظر من اینکه آقای دکتر رنای به این درهم‌تنیدگی‌ها توجه دارند و



می‌کنند. آقای رانسی این کنش‌گری شان که فرمودید درست، ولی مقداری احساس می‌شود که حضور ایشان نیز در عرصه‌های تصمیم‌گیری خواسته یا ناخواسته کمتر بوده و فقط از دور در واقع به نقد پرداختند، فکر می‌کنید شما تا چه حد این نقد را صحیح می‌دانید؟

من فکر می‌کنم آن طرز تلقی که اصحاب قدرت مطرح می‌کنند اشکال دارد. در یک ساخت توسعه نیافته رانسی اصحاب قدرت چون تمرین پاسخگویی ندارند و انگیزه و تمایل پاسخگویی هم ندارند نقدهای مشفقانه و علمی را هم بر نمی‌تابند و متأسفانه از موضع مسئولیت‌گریزی اعتبار علمی آن نقدهای علمی را مورد خدشه قرار می‌دهند. پارادوکسی که در اینجا وجود دارد این است که اصحاب قدرت در ایران در عمل بیشتر به آن اقتصاددان‌هایی اهمیت می‌دهند و آن‌ها را به کار می‌گیرند که اتفاقاً از نظر بنیان‌روشن‌شناختی چون قائل به جهان‌شمولی گزاره‌های مورد باور خودشان هستند مطلقاً اعتنایی به واقعیت‌های جامعه ندارند. آن مثال شوک حامل‌های انرژی که من عرض کردم یا شوک قیمت ارز که در دهه ۱۳۷۰ در ایران فاجعه‌آفرینی کرد محصول پیوند ساخت قدرت ایران با آن طیفی است که من به‌عنوان نئوکلاسیک‌های وطنی از آن یاد می‌کنم و آن‌ها هم از جنبه‌ی اسلوب روش‌شناختی اساساً مشاهده واقعیت‌های محیطی را برای یک فهم علمی یک شرط اساسی نمی‌دانند؛ یعنی آن‌هایی که نقدهای مشفقانه اقتصاددان‌های نهاد گر را بر نمی‌تابند تحت عنوان اینکه می‌گویند این‌ها نسبتش با واقعیت مشخص نیست اتفاقاً نقطه قوت آموزه نهادگرایی این است که پیوند بین نظریه و محیط را اصل می‌داند از جنبه‌ی روش‌شناختی؛ بنابراین ارجاع می‌دهند به تاریخ، ارجاع می‌دهد به پیوند میان اقتصاد و سیاست، پیوند بین فرهنگ و اقتصاد و از این قبیل یعنی آن‌ها کارشان بی‌منا و اشکال دارد و این در واقع یک نوع فرار از مسئولیت و فرار از پاسخگویی است. امثال آقای دکتر رانسی در برابر این فهم عوام‌فریبانه اصحاب قدرت پایداری می‌کنند. آن‌ها تصورشان این است که اگر شما بخواهید مثلاً با یک مسئله‌ای آشنا بشوید حتی باید بیایید در موضع اجرایی قرار بگیرید تا این آشنایی اتفاق بیفتد، درحالی که مطلقاً این‌طور

نیست شما می‌توانید از طریق مطالعه به روش علمی در موضع مشاوره با مقامات اجرایی از خود مقامات اجرایی فهم عالمانه‌تر و دقیق‌تری از واقعیت پیدا کنید. پس ماجرا این نیست که امثال آقای رانسی واقعیت‌ها را لمس نکرده‌اند، اتفاقاً آن‌ها بهتر لمس می‌کنند چون هم در متن مردم قرار دارند و رابطه شان را با مردم قطع نکردند و شیوه و سبک زندگی‌شان هم در استاندارد میانگین مردم است و مثل کسانی نیستند که هم حقوق‌های نجومی می‌گیرند و رابطه شان را با مردم قطع می‌کنند و هم از موضع مسئولیت‌گریزی فرافکنی می‌کنند و گرفتاری خودشان را به منتقدین نسبت می‌دهند. منتقدین اتفاقاً خیلی بهتر و دقیق‌تر با واقعیت‌های جامعه در حیطه تخصصی خودشان آشنا هستند؛ ضمن اینکه آقای دکتر رانسی از موضع معاونت پژوهشی مرکز پژوهش‌ها که تقریباً یک دوره چهارساله بود از نزدیک با جزئی‌ترین مسائل اجرایی ایران در همه‌ی ساحت‌های حیات جمعی هم آشنا شدند؛ بنابراین مشکل، مشکل رانسی نیست، مشکل، مشکل آن‌هایی است که اساساً نقد را بر نمی‌تابند و این شرافت و گستاخی و صداقت را هم ندارند که بگویند برای ما نقد مشفقانه کارشناسی تحمل‌پذیر نیست؛ بنابراین رو تخطئه می‌آورند.

نگاه به آینده و آینده‌نگری یکی از شاخصه‌های مهمی است که در بازه‌های زمانی متفاوت از ایشان دیده ایم، یکی از بزرگ‌ترین مسئولیت‌های این گونه افراد همین نگاه است که این افراد می‌توانند به آینده داشته باشند و افراد دیگر با عوام نمی‌توانند این درک را پیدا کنند که کشور و اقتصاد به چه سمتی می‌رود. نظر شما چیست؟

فکر می‌کنم به نکته‌ی خیلی جذاب و درعین حال مهمی اشاره کردید، ببینید خیلی جالب است، شهید آیت‌الله دکتر بهشتی در ۵ اثر از آثار خودشان از این تعبیر استفاده می‌کنند که دورنگری و آینده‌شناسی یکی از ملاک‌های مسلمانی است و از نظر ایشان مسلمان واقعی را باید از زاویه حساسیت به آینده و تلاش برای شناخت آینده و امکان‌پذیر کردن برخورد غیرتصادفی با آینده شناخت. از این زاویه انصاف این است که آقای دکتر رانسی هم در زمره کسانی بداینم

که همیشه نگاه به آینده را در معرض دید و قضاوت عامه مردم و مسئولان کشور قرار می‌دهند. به‌طور مشخص این طرز عمل برای مسئولان کشور به نظر من از ضریب اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است. دلیل مسئله هم این است به تعبیری که حسین مهدوی نظریه‌پرداز ایرانی پیشگام در زمینه دولت رانسی در آن مقاله تاریخی خودش درباره دولت رانسی این مسئله را گوشزد می‌کند که بزرگ‌ترین آفت نظام تصمیم‌گیری در یک ساخت رانسی آفت کوتاه‌نگری است. به تعبیر او فضای رانسی به‌صورت نظام‌وار مسئولان کشور را به سمت روزمرگی و ترجیح امور روزمره به امور بلندمدت فرامی‌خواند و این به معنای بسترسازی برای درماندگی و درجا زدن و فلاکت جامعه است. یک تعبیر حیرت‌انگیزی است که یکی از بزرگ‌ترین آینده‌شناسان قرن بیستم که هم فیلسوف و حکیم بود هم اقتصاددان بود و هم آینده‌شناس یعنی برتراند دژوئل مطرح کرده؛ او این تعبیر را بکار می‌برد که می‌گوید در غیاب آینده‌نگری تمدن‌سازی ناممکن می‌شود؛ یعنی فقط آن جوامعی قادر به ساختن تمدن هستند که بتوانند چند گام جلوتر از زمانه خودشان باشند. از این زاویه صرف‌نظر از کیفیت آینده‌نگری‌هایی که آقای دکتر رانسی و امثال ایشان می‌کنند نفس حساسیت به آینده به نظر من یک خدمت بزرگ است اینکه یک ساخت یک تصمیم‌گیری کوتاه‌نگر را شما راجع به عواقب و اقداماتشان در آینده هوشیار بکنید که علاج واقعه را قبل از وقوع بکنند یک خدمت بسیار بزرگ از نظر من محسوب می‌شود. ضمن این‌که بخش بزرگی از پیش‌بینی‌ها و آینده‌نگری‌هایی که آقای دکتر رانسی انجام دادند هم به نظر من از دقت کارشناسی کافی برخوردارند. برای مثال نقدهایی که ایشان به آینده ایران پس از شوک حامل‌های انرژی مطرح می‌کردند و هشدارهایی که می‌دادند تقریباً بیش از ۹۰٪ اتفاق افتاد؛ بنابراین آن‌هایی که امثال رانسی را تخطئه می‌کردند ضایع شدند و اعتبارشان را از دست دادند. گرچه که در زمان خودش که زمان گوش کردن این نصیحت‌ها بود آن‌ها رویه تخطئه‌رو در پیش گرفتند؛ اما الان آقای دکتر رانسی صاحب آبرو است ولی آن‌ها آبرویی در جامعه ندارند. ولی صرف‌نظر از این ماجرا کشور ما خیلی خسارت پرداخت یعنی اگر در زمان خودش این تلاش‌های مشفقانه جدی گرفته می‌شد

این مسئله تأکید می‌کردند که کانون اصلی رشد و ارتقاء و بالندگی یک جامعه پرداختن به ارتقاء کیفیت کودکان است و به‌طور مشخص حسین عظیمی بارها به مقامات کشور درباره خطرات برخورد سهل‌انگانه با آموزش‌های دوره ابتدایی هشدار داده بودند؛ بنابراین اینکه بگوییم رنایی در گذشته به این توجه نداشته و الآن توجه می‌کند این همان شدن اعتلا یافته‌ها و به نمایش می‌گذارد و از نظر من، ما نباید نگاهمان را هم نگاه نیوتنی بکنیم که بگوییم چون الآن او به کودکان نگاه می‌کند و توجه می‌کند پس به مسائل جاری و روزمره کشور بی‌اعتناست. این‌ها منافاتی با همدیگر ندارد و به نظر من این دقت جدید او یک امتیاز جدید برای او محسوب می‌شود که یک حیطه‌ای را که قبلاً در حد کفایت مورد توجه قرار ندهاده بود الآن دارد مورد توجه قرار می‌دهد. چیزی که من می‌توانم خیلی صمیمانه و مشفقانه مطرح کنم این است که دوستداران رنایی هم نباید در این زمینه‌ها او را به‌عنوان آغازگر محسوب کنند بلکه باید از او بخواهند که کارهای پیشینیان را در این زمینه با دقت ببینند و با آن هوشمندی‌هایی که دارد نقاط قوت و ضعف آن تجربه‌های قبلی را هم در همان حیطه‌ها مورد توجه قرار دهد و بنابراین به تعبیری که خود نیوتون به‌عنوان رمز موفقیت خودش مطرح کرده بود، مبنی بر اینکه گفت: من ابتدا بر روی شانه‌های پیشینیان قرار گرفتم، باید این را هم به آقای دکتر رنایی عزیز گوشزد کرد که یک‌باره خودش را در وسط آب پرتاب نکند. در این زمینه کسانی در گذشته کارهای بسیار ارزشمندی کردند که اگر آقای دکتر رنایی آنها را مورد توجه قرار بدهند یقیناً بر کیفیت و اثربخشی تلاش‌هایشان خواهد افزود.

اگر بخواهید دکتر محسن رنایی را در یک جمله تعریف کنید آن جمله چیست و اگر در پایان، سخنی ناگفته یا پیشنهادی دارید بفرمایید.

من می‌خواهم در قسمت پایانی عرایض دوباره سپاس گذاری کنم که از رنایی در زمان حیاتش تقدیر می‌شود و به نظر من این حق اوست؛ به خاطر اینکه ایشان یکی از نمونه‌های ارزشمند یک انسان پاک‌دامن، دلسوز، تلاشگر و متفکر را به نمایش گذاشته که به منافع اجتماعی اهمیت می‌دهد و در بسیاری از اوقات حتی برای پیگیری منافع جمعی هزینه‌های شخصی هم می‌پردازد. این‌ها یک جلوه‌های ارزشمندی است که فقط از طریق چنین روحیاتی امکان بروز رفت ایران از دشواری‌ها و گرفتاری‌هایش قابل تصور است و بنابراین ترویج انسان‌های خدوم و شایسته و اندیشه ورزی که روی این مشی وفاداری می‌کنند به نظر من خدمت به توسعه کشور است.

علاوه بر این باید بگویم که دکتر رنایی واقعاً اهل بردباری است، بالاخره نسبتی هم از اصفهان برده و من ایشان را بسیار شایسته و دلسوز می‌دانم. گفتم آقای رنایی اشتباه هم کم نمی‌کند اما کدام انسانی است که اشتباه نمی‌کند و آن انسانی است که منصف است و نسبت به اشتباه خودش حساس است و می‌خواهد خودش را رشد بدهد، آن انسان خیلی گرمایی است و به نظر من آقای دکتر رنایی جز همین انسان‌هاست.

که افراد بیشتر در پایتخت یعنی در تهران شناخته و مطرح می‌شوند و در یک فضای ایلاتی قرار می‌گیرند. اینکه دکتر رنایی با وجود اینکه تصمیم گرفتند در اصفهان زندگی کنند هنوز هم به‌عنوان یک چهره برجسته علمی مورد مشورت قرار می‌گیرند و شناخته می‌شوند، ایشان چه خصوصیاتی متمایز داشتند که این اتفاق افتاده است؟

من می‌گویم از این زاویه ایشان چون خصوصیات متمایز نداشتند، برجسته شدند، یعنی ایشان این که در اصفهان زندگی بکنند را منافی برقرار کردن پیوند با مرکز نشینان ندانستند و این پیوند و ارتباط، هم به‌صورت فیزیکی و هم به‌صورت فکری وجود دارد و فقط هم با تهران نیست و شما دیدید که ایشان از سر شغفت و ایران دوستی به سرتاسر کشور، مسافرت می‌کنند و سعی می‌کنند با همه مسائل ایران با همه تنوع و پیچیدگی که دارد آشنا بشوند و شاید یکی از رموز موفقیت ایشان هم این است که خود را در یک شهر خاص محصور نکردند، ما در همین تهران هم آدم‌هایی را کم نداریم که محصور در تهران هستند بنابراین درک شان از واقعیت‌های جامعه ما در حدنصاب نیست و آن پیچیدگی و تنوع را به‌اصطلاح نمایندگی نمی‌کند. این یک نقطه قوت برای آقای دکتر رنایی که ارتباطات وسیعی دارند، حضور فیزیکی در تقریباً همه مناطق مهم کشور بیداد می‌کنند و از نزدیک به‌صورت ملموس با مسائل و نیازهای جامعه رابطه برقرار می‌کنند.

تعداد نوشته‌ها و تلاش‌های اخیر آقای دکتر رنایی دیده می‌شود، تلاش برای آموزش کودکان است، خیلی هم در واقع هم در مورد کتاب‌های کودکان مشورت می‌دهند و هم اخیراً صحبت‌های اخیرشان رفته به سمت آموزش کودکان، این را ناشی از یک سرخوردگی بعد از این همه تلاش و کنش‌گری و در واقع نرسیدن به نتیجه مطلوب نمی‌بینید که از نسل‌های فعلی به یک ناامیدی رسیدند و رفتند سراغ نسل‌هایی که آینده سازند و می‌توانند از الآن زمینه توسعه آتی کشور را شکل بدهند؟

من برای رنایی در استاندارد یک مسلمان سرخوردگی را روا نمی‌دانم و وارد هم نمی‌دانم، یک انسان مسلمان بیشتر به انجام مسئولیت‌های فردی و اجتماعی اش فکر می‌کند. البته برای تغییر وضعیت نامطلوب موجود هم تلاش می‌کند اما این که این تغییر صرفاً وابسته به تلاش‌های یک یا چند فرد باشد بلوغ فکری رنایی خیلی بیشتر از این است که متوجه این نباشد که تغییر لوازمی دارد و این طور نیست که ما بگوییم و بشود؛ بنابراین اصل اینکه ایشان سرخورده شده باشد را من دقیق و روا نمی‌دانم؛ اما اینکه تأکید بر کودکی و کودکان می‌شود این یک مسئله‌ای است که تقریباً هرکسی که در دانش توسعه دستی دارد، این را جزء الفبا به حساب می‌آورد. مثلاً شما در آراء استاد فقیه مرحوم آقای دکتر حسین عظیمی هم که نگاه می‌کنید ایشان به‌درستی بارها و بارها روی

کشور لازم نبود این همه هزینه بپردازد به نظر من هم به ادب مسلمانی، هم به ادب علمی آقای دکتر رنایی یکی از نقاط قوتی که دارند در سطح اندیشه‌ای، حساسیت قابل قبول درباره آینده است و امیدواریم که از این به بعد حکومت‌گران گرمایی قدر چنین اندیشه‌هایی را بیشتر بدانند.

آقای دکتر رنایی این آینده‌نگری‌هایشان را در قالب کتاب‌هایی مانند «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران: درآمدی بر عبور تمدن‌ها» مطرح کرده‌اند. یکی از انتقادات در همین زمینه مطرح می‌شود که می‌گویند آقای دکتر رنایی شاید کتاب را، باید به عنوان کتاب و به سبک آکادمیک و علمی بنویسند؛ که ایشان هم در پاسخ گویا گفته بودند این کتاب نوشته‌ای است که در ابتدا جهت زنده‌ار و اعلام هشدار برای سران نظام نسبت به خطر اتمی که کشور ممکن است با آن‌ها مواجه بشود نگاشته شده و بعد از آن قالب کتاب گرفته است. تا چه حدی این نقد را شما وارد می‌دانید؟

من اصلاً این را وارد نمی‌دانم، به دلیل اینکه حداقل در این مورد خاص که فرمودید من جزء کسانی بودم که قبل از این که ایشان این کتاب را برای مسئولان کشور بفرستند امکان پیدا کرد بخواند و اگر نکته‌ای یا نقدی دارد با آقای دکتر رنایی در میان بگذارد، من می‌خواهم گواهی بدهم که تقریباً تمام موازین آکادمیک در این کتاب رعایت شده و این که کتاب، زنده‌ار نامه باشد نقطه‌ضعف آن محسوب نمی‌شود و نقطه قوت محسوب می‌شود و به آن اسلوب روش‌شناختی برمی‌گردد که علم برای علم را کافی نمی‌داند، بلکه علم برای رفع گرفتاری‌های جامعه را ضروری می‌داند و به نظر من شاید این برجسته‌تر ین نقطه قوت کارهایی از این دست باشد. خوب دقت کنید آقای دکتر رنایی یا امثال ایشان قرار نیست همه پیش‌بینی‌هایشان هم تحقق پیدا کنند، چون آنها هم به علم مطلق که دسترسی ندارند. آن چیزی که حیاتی است این است که به‌طور نسبی وقتی که ما نگاه می‌کنیم همواره در این پیش‌بینی‌ها بخش بزرگی از آنچه که اتفاق افتاده دقیقاً مطرح شده بود و نشان‌دهنده این است که ایشان و امثال ایشان با ضوابط و معیارهای علمی و برای اعتلای جامعه خودشان و از موضع امر به معروف و نهی از منکر درست در جایگاه رفیع یک عالم به معنای واقعی، دارند انجام مسئولیت می‌کنند و اگر با این منطق نقد بکنیم پس هیچ‌کدام از دانشمندان بزرگ تاریخ علم هم این‌ها عالم نبودند، چون آن‌ها هم در کارهایشان پیش‌گویی می‌کنند و به تعبیری که شما مطرح کردید زنده‌ار می‌دهند، الآن هم هنوز با گذشت زمانی بالغ بر ۲۵۰ سال ما مثلاً مقام مالتوس را در تاریخ علم اقتصاد گرمایی می‌داریم برای اینکه آن به تعبیر شما دقیقاً زنده‌ار داد و گفت اگر این بی‌دقتی‌ها را انجام بدهید جامعه بشری را با فاجعه روبرو خواهید کرد بنابراین زنده‌ار دادن نقطه قوت تلاش علمی محسوب می‌شود نه نقطه‌ضعف.

یک مسئله‌ای که در ایران هست این است

دکتر رنانی، دکتر عظیمی دیگر!

کاظم بهرامی



می‌آید، اختلافاتی که ناشی از تعریف غایت انسان باشد؛ انسانی دارای چارچوب فکری و ایدئولوژی مادی یا انسان دارای چارچوب فکری و ایدئولوژی غیرمادی قطعاً مفهوم متفاوتی از توسعه را پذیرا خواهد بود. پس سؤال این است که ما برای انسان چه چیزی می‌خواهیم که توسعه می‌خواهد انسان را به آن برساند؟ طبیعتاً در جواب به این سؤال پاسخ‌های متفاوتی داده‌شده است ارتقاء رفاه زندگی، رفاه مادی، ارتقاء سطح معنویت انسان، تکامل انسان و دستیابی به شرایط مناسب‌تر زندگی و... که در کنار تحولات مفهوم توسعه، عناصری که این تکامل و این توسعه را رقم می‌زند متفاوت است. شما در ابتدا می‌بینید تأکید کارشناسان و متخصصین و نظریه‌پردازان روی سرمایه‌های مادی و طبیعی است؛ فیزیوکراتها می‌گویند سرمایه‌های طبیعی، مرکانتیلیست‌ها می‌گویند سرمایه‌های مادی که هر دو این‌ها را امروزه سرمایه‌های اقتصادی می‌نامیم. پس در آغازین و در ابتدای تحولات نظریه‌های توسعه ما می‌بینیم که عمدتاً تأکید روی سرمایه‌هایی از این جنس است. به همین میزان نیز مفهومی که برای توسعه و غایتی که خیلی‌ها برای انسان طرح می‌کنند از این منظر است، می‌خواستند که انسان را از قحطی، مرگ‌ومیر و بلایای عمومی نجات بدهند و همه تلاش افراد در آن مرحله این است که انسان بتواند زنده بماند و نیازهای اولیه آن پاسخ داده شوند و از قحطی‌ها و مرگ‌ومیرها و بیماری‌های واگیردار که یک‌باره حتی منجر به انقراض نسلی در بعضی مناطق می‌شد انسان را نجات بدهند، انسان در ابتدا قرار است با این‌ها مقابله کند. پس درک و تعریفی که در این

لطفاً در ابتدا بگویید توسعه چیست و چه کشورهایی را می‌توانیم توسعه یافته بدانیم؟

ببینید در مورد مفهوم توسعه چه در بین متخصصین این علم و چه در منابع تخصصی این رشته تعاریف و مفاهیم متعددی وجود دارد و دلیلش هم این است که مفهوم توسعه یک مفهوم واحد و یکسانی نه در نزد عالمان و متخصصان و نه در نزد سیاست‌مداران کشورهای مختلف است. شما اگر به منابع علمی این حوزه نگاهی بیندازید به تعاریف متعدد و متفاوتی از توسعه دست پیدا می‌کنید. دلیلش این است که مفهوم توسعه دارای یک روند تکامل تدریجی است و درکی که یک‌صد سال پیش از توسعه وجود داشت با درکی که الآن وجود دارد یکسان نیست.

توسعه مفهومی است پویا و قابل تکامل و به میزان درک و رشد فکری جوامع و انسان‌ها درک از توسعه هم تکامل پیدا کرده است. پس اگر اندیشمندانی مثل آمارتیا سن و دیگران می‌آیند از توسعه تعریفی می‌کنند که با این مفهوم نسبت به قبل متفاوت است قابل توجه است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم توسعه به‌مثابه آزادی، توسعه به‌مثابه نظم و... این درک از توسعه قبلاً وجود نداشت؛ بنابراین یک تعریف واحد و یکسانی برای توسعه در نزد اندیشمندان نیست.

ولی تعریفی که بنده از توسعه دارم و توسعه را به این مفهوم قبول دارم و پس از جواب به این سؤال‌ها به آن پاسخ داده‌ام اینکه باید ابتدا پرسید، توسعه برای چه کسی؟ طبیعتاً همه اندیشمندان در اینجا اشتراک نظر دارند و در جواب این سؤال می‌گویند توسعه برای انسان، خب حالا انسان به ما هو انسان وقتی محور و مورد هدف توسعه قرار می‌گیرد چه غایت و مأموریتی برای آن قائل هستیم؟؛ اینجا است که اختلافاتی پیش

دکتر نعمت‌الله اکبری عضو

هیئت علمی دانشگاه اصفهان و دارای مرتبه استاد و یکی از اقتصاددانان صاحب‌نظر در عرصه توسعه است که دارای تألیفات دانشگاهی و مقالات علمی پژوهشی متعددی است که در مجلات علمی پژوهشی معتبر داخل و خارج از کشور منتشر شده. اقتصاد شهری، اقتصاد منطقه‌ای، توسعه اقتصادی، توسعه و برنامه‌ریزی، آمایش سرزمین و برنامه‌ریزی از حوزه‌های اصلی و مورد علاقه دکتر اکبری است که در مورد آن‌ها قلم‌زده و فعالیت دارند. ایشان پست‌های مدیریتی گوناگون در استان و در دانشگاه اصفهان را در کوله‌بار تجربه اجرایی خویش دارد و سابقه درخشانی از خود بر جای گذاشته است و هم‌اکنون نیز به‌عنوان سازمان برنامه و بودجه استان اصفهان مشغول به خدمت هستند. هم‌چنین ایشان در سال تحصیلی ۹۴-۹۳ به‌عنوان استاد نمونه کشوری انتخاب شد و از جمله اقتصاددانان صاحب‌نظری است که به‌ندرت در فضای عمومی و در رسانه‌ها حضور داشته‌اند؛ این ترجیح و انتخاب خودشان بوده است و وقتی در مصاحبه بختان روی این موضوع آمد به یک شعر از حافظ بسنده کردند و توضیح دیگری ندادند. در این گفت‌وگو نظر ایشان را در باب توسعه، به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران این عرصه جویا شدیم و هم‌چنین از آنجایی که رابطه نزدیکی با دکتر رنانی دارند، نظر ایشان را در مورد دکتر رنانی و فعالیت‌ها و نظریات ایشان در اقتصاد ایران در دو سه دهه اخیر نیز پرسیدیم. دعوت می‌کنم صحبت‌های دل‌نشین این استاد فرهیخته را با دقت مطالعه کنید.

زمان از توسعه مطرح می‌شود با تعریفی که در دهه ۱۹۵۰ شولتز می‌آید و مفهوم سرمایه انسانی را مطرح می‌کند متفاوت است.

در دهه ۱۹۵۰ شولتز می‌گوید سرمایه‌های فیزیکی و طبیعی خیلی مهم‌اند، اما اگر در کنار این‌ها سرمایه انسانی تشکیل نشود، شما به توسعه و رشد اقتصادی موردنظر دست پیدا نمی‌کنید؛ و تحقق توسعه را حتی به معنای رفاه اقتصادی در تشکیل سرمایه انسانی می‌داند. بعد از آن در دهه ۱۹۹۰ به بعد در کنار سرمایه انسانی، مفهوم جدیدی به نام سرمایه اجتماعی به وجود می‌آید. حالا این انسان‌ها تربیت شده‌اند و رفاه یافته اگر با هم همدل نباشند و با هم مشارکت نکنند و خیلی از شاخص‌های دیگر، آن مطلوبیت و لذتی را که باید از پیرامون خود و از زندگی در این کره خاکی ببرند، به آن دست پیدا نمی‌کنند. پس در اینجا باز مفهوم توسعه متکامل تر می‌شود و افق و غایت انسان، انسانی تر می‌شود. البته به شرطی که تکامل انسان غایت توسعه باشد و در کنار آن باید درک درستی از انسان بودن انسان هم پیدا بکنیم.

در چند سال اخیر علاوه بر سرمایه‌های اجتماعی مفهوم سرمایه‌های فرهنگی و به‌ویژه سرمایه معنوی هم مطرح شده است، یعنی امروزه تأکید متخصصین جامعه‌شناسی توسعه، روانشناسی و کسانی که از منظر انسانی به توسعه نگاه می‌کنند، تأکید زیادی روی سرمایه‌های معنوی دارند. می‌گویند همه آن سرمایه‌ها یعنی سرمایه‌های مادی و طبیعی و سرمایه انسانی و اجتماعی اگر به انسان بودن انسان و انسان تر شدن انسان کمک نکند و تعالی اخلاق، نوع‌دوستی، صلح و آزادی را به همراه نیاورد، توسعه به معنای واقعی را نیز به همراه ندارد؛ بنابراین درک من از تعریف و مفهوم توسعه این است. یعنی توسعه به‌منزله تکامل اخلاق انسانی.

پس از دید شما معیارها و شاخص‌های توسعه به تناسب زمان و مکان می‌تواند متفاوت باشد.

متفاوت بوده است. چون درک انسان از توسعه تکامل یافته، ولی آنچه در همه این‌ها مشترک است این است که غایت این توسعه انسان است. حال اینجاست که می‌گوییم توسعه به معنی شرایطی است که انسان به آن ویژگی‌ها و خلق و خوی انسانی خودش گرایش بیشتری پیدا بکند. هر چیزی که انسان را از این محور دور کند نمی‌توانیم آن را توسعه بنامیم.

می‌تواند رفاه باشد، می‌تواند رشد باشد ولی به نظر من نمی‌تواند به مفهوم توسعه باشد.

بحث‌هایی که دکتر رنالی در چند سال اخیر در باب توسعه داشته‌اند را شما در کدام دسته از نظریات اقتصادی دسته‌بندی می‌کنید و چقدر آن‌ها را برای توسعه کشور راهگشا می‌دانید؟

دکتر رنالی در چند سال اخیر در مورد توسعه نکات و مطالب و یادداشت‌های قشنگی را از خودش به‌جا گذاشته است و طرح کرده و مثال‌های خیلی خوبی را از توسعه بیان می‌کند.

البته آن چیزی که دکتر رنالی می‌گوید، فرایند و ابزار توسعه است و خود توسعه نیست؛ توسعه به‌مثابه کلاس نقاشی، توسعه با رقص ماهی قرمز، و غیره فرایندهایی از توسعه هستند و تعریف و مفهوم دقیق توسعه نیستند. یعنی در واقع می‌گویند ما چگونه به توسعه دست پیدا بکنیم؛ مثلاً وقتی صحبت از توسعه به‌مثابه کلاس نقاشی می‌کنند که کودکان ما بپذیرند و قبول کنند که همه مدادهای نقاشی را در ظرف مشترک بریزند و همه در کنار یکدیگر یک طرح نقاشی را پیاده بکنند، این چگونگی دست پیدا کردن به توسعه است که همان‌طور که گفتیم در مفهوم سرمایه اجتماعی در دهه ۱۹۹۰ روی آن تأکید می‌شود و می‌گوید همه آن سرمایه‌های اقتصادی و انسانی وقتی می‌توانند توسعه را رقم بزنند که سرمایه اجتماعی در آن‌ها بتواند به‌گونه‌ای شکل بگیرد؛ یعنی انسان‌ها کنار هم بتوانند به‌صورت مشترک کار بکنند. وجه الزام اشتراکی کار کردن چیست؟ تا اعتماد و همدلی نسبت به هم نداشته باشند کار اشتراکی نمی‌تواند بکنند. پس اگر ما توسعه به‌مثابه کلاس نقاشی را در صحبت‌های دکتر رنالی می‌بینیم، این مثال زیبا بیان‌کننده این است که چگونه ما می‌توانیم به توسعه دست پیدا بکنیم.

ولی در این چارچوب که توسعه به‌مثابه نظم، توسعه به‌مثابه آزادی و غیره، این‌ها می‌گویند چگونه ابزارها، ادوات، قوانین و مقررات را ایجاد کنیم که مفهومی به نام نظم رخ بدهد. من نظرم را هم ابزار می‌دانم. نظم به‌خودی‌خود که غایت نیست! توسعه از نظر من به معنای تعالی اخلاق است و از نظر من این توسعه است و هر چیزی اعم از آزادی، نظم، سرمایه اجتماعی، اعتماد و غیره در جهت پدیده‌ای به نام اخلاق است که تحقق آن مستلزم انباشت و ایجاد سرمایه معنوی است. نظم به‌خودی‌خود و آزادی به مفهوم گسترده‌اش و به مفهوم

فردی‌اش مطمئناً توسعه محسوب نمی‌شود.

گفتمان بومی توسعه که در سال‌های اخیر تحت عنوان الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت مطرح شده است، بعضی از اقتصاددانان ایرانی از جمله دکتر رنالی نگاه خوبی به آن ندارند دکتر رنالی معتقد است که توسعه از مدرنیته می‌گذرد که لازمه آن تحول برخی ارزش‌ها و سنت‌هاست. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا ما باید برای توسعه به یک الگوی بومی از توسعه دست پیدا کنیم و همان راهی را برویم که غرب طی کرده و البته با حذف خطاهای غرب؟

ببینید جامعه غربی اگر در آرمان‌ها و چارچوب‌های درک خودش حرف از توسعه می‌زند، الزامات لازم را هم برای تحقق آن فراهم کرده و انسان‌های مناسب برای این توسعه را هم تربیت کرده است. من در جاهای دیگر هم گفته‌ام که جامعه غربی برای دستیابی به آن مفهوم از توسعه انسان مناسب برای آن را هم تربیت کرده است؛ انسانی نظم‌پذیر، مؤمن به قوانین و مقررات، داشتن یک روحیه تجددگرایی و خلاقانه و نوآورانه؛ پس برای دستیابی به توسعه‌ای که از آن دم می‌زند انسان مناسب آن توسعه را هم تربیت کرده و نظریه‌پردازانی مثل شولتز، هریسون، دنیسون، کوزنتس و خیلی افراد دیگر در این زمینه یادداشت‌های خیلی خوبی دارند و خیلی تأثیرگذار هم نوشته‌اند و جامعه غربی به پیروی از این اندیشه‌ها و تئوری‌های مطرح شده واقعا محیط مناسب برای توسعه را آماده کردند.

اما آیا ما وقتی حرف از پیشرفت و الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت می‌زنیم باید از خود بپرسیم آیا انسان مناسب برای تحقق آن را هم تربیت کرده‌ایم؟ محل اختلاف در اینجا است. من خیلی به این باور ندارم که توسعه الزاماً از مدرنیته عبور می‌کند. بله ممکن است توسعه‌ای که در غرب اتفاق افتاده از مدرنیته عبور کرده باشد؛ خیلی خوب، مدرنیته همیشه به این معنا نیست که شما سنت‌ها را کنار بگذارید؛ اتفاقاً قرآن از هر مدرنیسمی مدرن‌تر است! وقتی آموزه‌های دینی و دستورات الهی تأکید به این دارد که این سنت‌های خرافی را چرا به آن‌ها عمل می‌کنید؟ یعنی همین! شما در صدر اسلام هم می‌بینید که پیامبر می‌آید و با بسیاری از سنت‌های خرافی مبارزه می‌کند. اگر این منظور از تجدد است بله. اتفاقاً الگوی اسلامی ایرانی هم طبیعتاً باید از یک سری سنت‌ها و تعصبات عبور کند و عرض من این است



جامعه غربی اگر در آرمان‌ها و چارچوب‌های درک خودش حرف از توسعه می‌زند، الزامات لازم را هم برای تحقق آن فراهم کرده و انسان‌های مناسب برای این توسعه را هم تربیت کرده است. من در جاهای دیگر هم گفته‌ام که جامعه غربی برای دستیابی به آن مفهوم از توسعه انسان مناسب برای آن را هم تربیت کرده است؛ انسانی نظم‌پذیر، مومن به قوانین و مقررات، داشتن یک روحیه تجددگرایی و خلاقانه و نوآورانه؛ پس برای دستیابی به توسعه‌ای که از آن دم می‌زند، انسان مناسب آن توسعه را هم تربیت کرده و نظریه پردازانی مثل نولتز، هریسون، دنیسون، کوزنتس و خیلی افراد دیگر در این زمینه یادداشت‌های خیلی خوبی دارند و خیلی تأثیرگذار هم نوشته‌اند و جامعه غربی به پیروی از این اندیشه‌ها و تئوری‌های مطرح شده واقعا محیط مناسب برای توسعه را آماده کردند.

محل اختلاف در اینجا است. من خیلی به این باور ندارم که توسعه الزاما از مدرنیته عبور می‌کند. بله ممکن است توسعه‌ای که در غرب اتفاق افتاده از مدرنیته عبور کرده باشد؛ خیلی خوب، مدرنیته همیشه به این معنا نیست که شما سنت‌ها را کنار بگذارید؛ اتفاقا قرآن از هر مدرنیسمی مدرن‌تر است! وقتی آموزه‌های دینی و دستورات الهی تأکید به این دارد که این سنت‌های خرافی را چرا به آنها عمل می‌کنید؟ یعنی همین! شما در صدر اسلام هم می‌بینید که پیامبر می‌آید و با بسیاری از سنت‌های خرافی مبارزه می‌کند.

که ما اگر می‌خواهیم طرحی نو را در اندازیم و بر این باوریم که باید به‌جای توسعه، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را در پیش بگیریم، اما نکته و سخن اصلی من این است که آیا انسان‌های مناسب برای تحقق آن را هم تربیت کرده‌ایم؟ آیا یک مدل اجرایی و عملی را می‌توانیم پیاده بکنیم؟ آیا می‌توانیم آن را تبدیل به یک نظریه و تئوری بکنیم؟

من در چارچوب فکری خودم بر این باورم که الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید سه رکن داشته باشد: عقلانیت، مادیت و معنویت؛ و این سه رکن باید به میزان و نسبت منطقی رشد بکند؛ یعنی شما نمی‌توانید به یک فضای مناسب برای پیشرفت به معنایی که امروزه مطرح است و آن مفهومی که از توسعه عرض کردم برسید بدون اینکه شرایط رشد این سه رکن را به‌صورت متناسب فراهم کنید. یعنی سه ضلع اصلی مورد نظر من یعنی مادیت، عقلانیت و معنویت باید به‌صورت متناسب رشد کنند و مورد توجه سیاستمداران قرار گیرد. اگر یک مثلث در نظر بگیریم که دارای سه ضلع مادیت، عقلانیت و معنویت باشد، پشتوانه تحقق این فضا مورد نظر یک مثلث دیگری است که یک ضلع آن سرمایه‌های اقتصادی است، یک ضلع آن سرمایه‌های انسانی و ضلع دیگر سرمایه معنوی است. بدین ترتیب که ضلع سرمایه‌های اقتصادی پشتیبانی‌کننده ضلع مادیت، سرمایه‌های انسانی پشتیبانی‌کننده عقلانیت و سرمایه معنوی هم پیشرفت و توسعه دارم این است و معتقدم که دبیرخانه الگوی پیشرفت هنوز به این درک نرسیده است و هنوز یک تئوری و الگوی مشخصی برای این مفهوم ارائه نکرده است. من همیشه گفته‌ام که ما نمی‌توانیم به یک الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت برسیم بدون این که آن سه رکن را رشد بدهیم. سرمایه اقتصادی را ما داریم، سرمایه انسانی هم به اندازه کافی تربیت کرده‌ایم، اما متأسفانه در سرمایه معنوی ما پیشرفت که نکرديم هیچ، پسرفت هم کرده‌ایم. من بر این باورم که ما در اینجا دچار یک نقصان جدی هستیم و در بعد سرمایه معنوی بسیار ضعیف هستیم؛ به این اعتبار که نشانه‌ها و شاخص‌های اخلاق نشانه‌های فروریزی و فروریزی آن است و در این نسل امروز، شاخص‌ها نشان می‌دهد که ما در اخلاق عقب‌گرد داشته‌ایم.

شما نقش سرمایه اجتماعی در تعالی اخلاق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سرمایه اجتماعی را اگر در قالب همان سه عنصر اعتماد، مشارکت و همدلی بدانیم، سرمایه اجتماعی یک ذخیره و حس اعتماد هست که منجر می‌شود مناسبت‌های اقتصادی و اجتماعی راحت‌تر انجام بگیرند. مثال می‌زنم: من اگر برای گرفتن وام به بانک مراجعه کنم، بانک اگر به من اعتماد داشته باشد ظرف چند ساعت درخواست من را اجابت می‌کند. ولی بانک اصل را بر عدم اعتماد می‌گذارد و درخواست ضامن معتبر، سفته و چک و وثیقه ملکی می‌کند. این ناشی از نبود اعتماد است حالا فرض کنید که بانک این اعتماد لازم را به من دارد و نیازی به اخذ آن مدارک نباشد، اگر این‌طور باشد آن فرایند چندماهه‌ای که باید طول بکشد تا من این اعتماد را ایجاد کنم، در همان لحظه و همان ساعت اتفاق می‌افتد. حال می‌بینید این ذخیره

و این حس اعتماد چقدر می‌تواند هزینه‌ها را در جامعه کاهش دهد! و چقدر در این مسیر اخلاق انسان‌ها متعالی می‌شود! انسان‌ها از مسیر اعتماد، همدلی و مشارکتی که نسبت به هم دارند یک مطلوبیت معنوی کسب می‌کنند. خود این اعتماد از یک منشأ انسانی برمی‌خیزد و اصلا وجه تمایز انسان‌ها با سایر حیوانات هم در همین ویژگی انسانی است؛ یعنی حس اعتماد، حس نوع‌دوستی، حس همدلی و مشارکت. پس سرمایه اجتماعی در مسیر آن مفهومی از توسعه که ذکر شد به معنای تعالی اخلاق، گام‌های اساسی برمی‌دارد. شما صحبت از انسان تربیت‌یافته برای توسعه کردید و آن را یکی از ملزومات توسعه دانستید، اتفاقا اخیرا دکتر رنانی در مطلبی که در سایتشان منتشر شده می‌گویند در ۲۰ سالگی که در حوزه اقتصاد سیاسی فعالیت داشته‌ام تلاش‌های اجتماعی و علمی من معطوف به تغییر ذهنیت سیاستمداران یا کنشگران سیاسی و مدنی بوده است و امروز احساس می‌کنم این تلاش‌ها انتظاری که داشتیم را برآورده نکرده است و تأکید می‌کنم از این‌که از بالا بشود کاری برای کشور کرد ناامید شده‌اند و می‌گویند که تصمیم گرفته‌ام به تدریج جهت‌گیری مطالعات و تلاش‌های مدنی خود از «اقتصاد سیاسی» به «سوسای حوزه کودک و توسعه» معطوف کنم. پس به نظر شما افرادی که در محیط این کشور تربیت یافته‌اند برای توسعه مناسب نیستند و ما باید روی نسل دیگری برنامه‌ریزی کنیم؟

خدا رحمت کند دکتر عظیمی را، ایشان استاد من در درس توسعه و درس اقتصاد ایران بودند و من سال ۶۷ و ۶۸ یعنی قریب به ۳۰ سال پیش شاگرد ایشان بودم. ایشان سر کلاس با حرارت و شور می‌گفت که ما اگر می‌خواهیم در سال‌های آینده اقتصادی شکوفا، پایدار و توسعه‌یافته داشته باشیم باید برویم و به آموزش و پرورش توجه کنیم. این نکته را بارها بارها تأکید می‌کردند؛ و اگر ما همان سال‌ها به این حرف دکتر عظیمی عمل کرده بودیم الان یک کشور آباد داشتیم؛ و من همیشه این سخن دکتر عظیمی آویزه گوشم بود، حالا اگر کسی مثل داگلاس نورث می‌آید و می‌گوید اگر می‌خواهید ببینید کشوری در آینده توسعه پیدا می‌کند، به دانشگاه‌های کاری نداشته باشید، به کارخانه‌هایش نمی‌خواهد سرزبندید، بروید به دبستان‌ها و پیش‌دبستانی‌هایش سرزبندید! و ببینید آنجا خبری هست یا خیر؟ اگر خبری هست می‌توانیم بگوییم آن کشور در ۲۰ سال آینده توسعه پیدا خواهد کرد. نور معتقد است که بسیاری از سرمایه‌های فیزیکی را می‌شود حتی زددید! ولی تربیت انسان‌ها را نمی‌شود زددید. صحبت دکتر رنانی هم بر اساس همچو نظری است اگر چه حرف جدید نیست ولی اینکه دکتر رنانی مسیر اصلاح این فرایند را از بالا به پایین دیگر ممکن نمی‌داند حرف مربوط به خودشان است و باوری است که دکتر رنانی به آن رسیده‌اند و معتقد است تلاش‌های ایشان برای اصلاح این مسیر را از طریق سیاستمداران و مدیران ارشد وقت تلف کردن می‌داند و به همین خاطر هم روی به مردم و گفتگو با



ما بحثمان این است که آقای دولتمرد! توجه به آموزش و پرورش و توجه به آموزش دوران دبستان و پیش از دبستان از نان شب هم واجب تر است! اگر ما برویم بهترین، باهوش ترین، زیباترین و اخلاقی ترین معلم‌ها را با حقوق بسیار مناسب و مکفی استخدام کنیم و ببریم در دبستان‌هایمان به کار بگیریم، از این کار اساسی‌تر و اصولی‌تر و درست‌تر وجود ندارد!

به نظر شما چه خلای اکتون در آموزش و پرورش ما وجود دارد؟

ببینید درک درست‌ی از نظام آموزشی مترقی دنیا نداریم. مسئولین آموزش و پرورش ما هنوز هم نمی‌دانند در آموزش و پرورش می‌خواهند چکار کنند! من توصیه‌ام به این‌ها این است که بیایید بروید و ببینید که دنیای توسعه‌یافته با موضوعی به نام آموزش و پرورش دارد چکار می‌کند؟ این را بومی‌سازی نکنید و موازینی که برای جامعه ما وجود دارد را به کار بگیرید.

ما در آیین نگارش مدارسمان هم هنوز تکلیفمان معلوم نیست! سه تا بچه در یک خانواده سه نگارش مختلف دارند. به عنوان یک مثال شکلی هنوز مشخص نیست بالاخره واژه‌هایی مثل سپاس گزار باید سرهم نوشته شود یا جدا؟ یکی سرهم می‌نویسد یکی جدا از هم و هر دو هم معتقدند دارند درست می‌نویسند. این یک مثال شکلی است حال مثال محتوایی بماند.

خلأ موجود یکی این است که ما استراتژی و رویکرد مشخصی برای آموزش و پرورش نداریم! دوم این است که واقعا دولتمردان ما هنوز درک واقعی و یقینی از اینکه دوران مدرسه از آموزش عالی مهم‌تر است ندارند و هنوز درک واقعی از اینکه دبستان از دوران متوسطه و پیش‌دانشگاهی مهم‌تر است ندارند. نه خانواده‌ها این درک را دارند و نه مسئولین کشور. اگر این درک را داشتند. هر وقت به این درک رسیدیم و بعد به این سیاست‌ها و اقدام‌ها رسیدیم که آموزش و پرورش از آموزش عالی مهم‌تر است، کارها درست خواهد شد یک بحث اهمیت داریم و یک بحث ضرورت. من از اهمیت صحبت می‌کنم. پس زمانی آموزش و پرورش ما به سمت صلاح خواهد رفت که مسئولین به این درک

می‌دهد؛ و علم امروزی این را تأیید می‌کند که شرایط تغذیه‌ای و روحی و روانی مادر بر جنین تأثیر می‌گذارد. پس ما در مفهوم EQ و توانایی‌های ارتباطی، فکری، روحی و نظم‌پذیری انسان‌ها می‌گوییم در دوران طفولیت باید تربیت آغاز شود؛ اما دوران طفولیت هم کافی نیست و دوران نوجوانی و جوانی هم مهم است و ما برای این دوران هم باید فکری بکنیم؛ اما دوران طفولیت بسیار تأثیرگذار تر است. اگر داگلاس نور روی دبستان و پیش‌دبستانی‌ها تأکید می‌کند و دکتر رنالی هم این را یادآوری می‌کند و اگر مرحوم دکتر عظیمی ۳۰ سال پیش بر این تأکید می‌کند، این موضوعی است که به کرات گفته‌شده ولی سیاست‌های سیاست‌مداران ما این مسیر را ندارند.

من به عنوان یک کارشناس توسعه به دولت می‌گویم که شما در آموزش عالی دیگر لازم نیست سرمایه‌گذاری کنید و دست از این دولتی بی‌نتیجه با دانشگاه آزاد که متأسفانه از دولت قبل کلید خورد و دستاورد آن شد آموزش عالی توده‌وار (که البته در این خصوص مطلبی تهیه کرده‌ام که به زودی منتشر می‌کنم در رسانه‌ها) دست بردارید، بخش خصوصی به اندازه کافی حاضر است آنجا سرمایه‌گذاری کند و خود افراد نیز. چرا چون ما یک بازه اجتماعی برای آموزش داریم و یک بازه خصوصی. در دوران دبستان و دوران آموزش متوسطه، بازه اجتماعی از بازه خصوصی خیلی بیشتر است در نتیجه دولت‌ها می‌آیند هزینه می‌کنند؛ اما در آموزش عالی بازه خصوصی از بازه اجتماعی بیشتر است؛ لذا فرد خودش حاضر است سرمایه‌گذاری کند. چرا در دنیای توسعه‌یافته دولت زیاد به آموزش عالی وارد نشده است و اجازه داده بخش خصوصی حضور پررنگ‌تری داشته باشد؛ ولی چرا در آموزش و پرورش این قدر هزینه می‌کند و مدرسه را اجباری می‌کند و می‌گوید هیچ کس حق ندارد اجازه ندهد که بچهاش به مدرسه برود. اگر کسی بگوید من والدین این بچه هستم و نمی‌گذارم درس بخواند می‌گویند تو بخود کردی! قوانین این کشور می‌گوید تو حتماً باید بچهاش را بفرستی مدرسه و با هزینه دولت هم درس بخواند.

مردم آورده است و این راهبرد را انتخاب کرده است که در جای خود تصمیم قابل احترامی است. هر چند من هنوز امیدوارم که می‌شود از بالا به پایین اصلاحات را انجام داد هر چند باید دانش سازمانی عموم مردم را نیز به صورت مداوم افزایش داد و شاهد این مدعی خود را تهیه و تدوین اسناد توسعه استان اصفهان مبتنی بر مطالعات آمایش استان می‌دانم من به عنوان مسئول و مدیر مطالعات آمایش و سند راهبردی توسعه اصفهان بین سال‌های ۹۰ تا ۹۳ با همکاری چهار دانشگاه استان (اصفهان، صنعتی اصفهان، علوم پزشکی و هنر اصفهان) تلاش شبانه‌روزی انجام و نگاه مدیران اصلی استان را نسبت به آینده استان اصلاح کردیم امروز هیچ کس از مدیران اصلی استان دیگر حرف از توسعه صنعت نمی‌زند. موضوع محیط‌زیست و آلودگی استان هر چند دیر ولی در دستور کار اصلی مدیران استان است پس می‌شود دانش سازمانی مدیران را نیز ارتقا بخشید و رویکرد تصمیمات را تغییر داد. من رویکرد اصلاح همزمان از بالا به پایین و پایین به بالا را در دستور کار خودم قرار دادم و به‌طور جد آن را دنبال می‌کنم به همین خاطر در سال جدید با روزنامه‌ها مجلات عمومی و رسانه‌ها نیز گفتگو می‌کنم تا حرف‌های خودم را به گوش عموم مردم هم برسانم چون معتقد هستم در تربیت انسان‌ها سه مؤلفه EQ، IQ و SQ داریم. IQ قابلیت‌های درک زبانی و ریاضی و مفهومی انسان‌هاست که در انسان‌ها به شکل موروثی وجود دارد؛ اما برای ارتقاء EQ بهترین زمان دوران کودکی است! و اسلام بر این باور است که تربیت انسان‌ها از قبل از تولد آغاز می‌شود، یعنی سلامت روحی و روانی مادر! اسلام بر این باور است که اگر می‌خواهی انسان‌های شایسته‌ای در آینده داشته باشی باید ببینی با چه انسان‌هایی ازدواج می‌کنی و تأکیدی که اسلام بر این موضوع دارد امروزه در مفاهیم مشاوره‌های ژنتیکی دارد رخ می‌دهد؛ می‌گویند این دو نفر از هر لحاظ سالم‌اند، اما به لحاظ ژنتیکی ازدواج آن‌ها صحیح نیست! پس اسلام تأکیدش پیش از تولد است و به شرایط روحی و روانی و شرایط محیطی مادر اهمیت

برسند و اهمیت آن را دریابند.

اجازه دهید یک سؤال کلی دیگر هم درباره دکتر رنانی ببرسم: شما نقش ایشان دو سه دهه اخیر در اقتصاد ایران داشته‌اند را چگونه ارزیابی می‌کنید و به نظر شما چه تأثیری توانسته‌اند روی افکار دانشگاهیان، سیاستمداران و دولتمردان و همچنین مردم عامه به‌عنوان یک اقتصاددان بگذارند؟

دکتر رنانی جزء صمیمی‌ترین دوستان من است. نمی‌گویم قدیمی‌ترین، من با دکتر رنانی از سال‌های ۷۴-۷۳ آشنا شدم و این آشنایی هم از نوع دانشگاهی بود و هرچه پیش‌تر رفت آشنایی و دوستی ما هم عمیق‌تر شد. علی‌رغم این که ساعتی که ما به لحاظ حضور فیزیکی باهم بودیم بسیار اندک است، ولی عمق دوستی‌مان بسیار زیاد است. پس رابطه من با دکتر رنانی از این قرار است. من دکتر رنانی را در بین اقتصاددانان، اگر بخواهم تشبیه کنم آن را شبیه دکتر عظیمی می‌دانم. دکتر عظیمی مقاله به معنی مجلات علمی پژوهشی خیلی کم داشت ولی تأثیرگذاری‌اش خیلی گسترده بود.

دکتر رنانی هم دانشجویان بسیار متعددی را تربیت کرد و هم در سیاست‌های نظام برنامه‌ریزی و تفکر برنامه‌ریزی در کشور تأثیرگذار بود. البته هنوز دکتر رنانی به تأثیرگذاری مرحوم دکتر عظیمی نرسیده‌اند که دلیل آن را هم عرض می‌کنم.

بنابراین از این جهت دکتر رنانی شایسته تقدیر است. دکتر رنانی می‌توانست مانند خیلی‌های دیگر یک عیبی عافیت به دوش بکشد و صرفاً کار آکادمیک و کلاسی و دانشگاهی بکند و مقالات آن‌چنانی در مجلات داخلی و خارجی چاپ کند، ولی آگاهانه و عمدانه مسیر دیگری را انتخاب کرد و آن مسیر زبان گفت‌وگو با مردم و مسئولین بود.

مقالاتی که مثل من و امثال من در بهترین مجلات دنیا می‌نویسیم، ۵۰ نفر هم خواننده ندارد. این مقالات در مجلات و ژورنال‌های آن‌چنانی نوشته می‌شود و ممکن است فقط برای خود من اثر داشته باشد و باعث ارتقاء مرتبه و درجه من شود. ولی از لحاظ تأثیرگذاری روی عموم جامعه، به نظرم تأثیری ندارد. دکتر رنانی این ویژگی را دارد که توانسته است با زبان مردم و زبان عامه ارتباط برقرار کند و در بدنه توده دانشجویان در خارج از کلاس تأثیر بگذارد. من اکبری ممکن است صرفاً دانشجویانی که در کلاس حضور دارند حرف‌های من را گوش کنند و با زبان علمی من آشنا شود؛ اما در خارج از کلاس دیگر ممکن است بقیه از من نفع و بهره‌ای نبرند، ولی دکتر رنانی این استراتژی را انتخاب کرده است که یک معلمی نیز باشد خارج از فضای کلاس و خود را محصور کلاس نکرده است؛ و بیان و قلم روان هم این قابلیت را به او بخشیده و این تأثیرگذاری را در مورد دکتر رنانی باید به‌عنوان یکی از شاخص‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد ایشان بدانیم. چراکه این قابلیت را بسیاری از همکاران ما نداشته، ندارند و نخواهند داشت؛ در کنار این‌ها این که دکتر رنانی

توانسته یک رسالت و مأموریت را برای خودش تعریف بکند، مأموریتی که در دانشگاه‌ها مغفول واقع شده و دانشگاه‌ها کمتر به این مأموریت توجه دارند.

دانشگاه‌های ما همان‌طور که فضاهای فیزیکی آن‌ها توسط نرده‌ها محصور شده، آدم‌های آن‌ها هم از لحاظ فکری توسط نرده‌هایی که خودشان ایجاد کرده‌اند محصور شده‌اند و حرفشان را فقط خودشان می‌فهمند و حرفشان را با مردم نمی‌زنند!

و ما همان‌طور که دانشگاه‌ها را با نرده‌ها از جامعه جدا کرده‌ایم، اعضای هیئت‌علمی و متفکرانشان هم با نرده‌های مجازی که در ذهن خودشان دور اندیشه خودشان و دور قلم خودشان کشیده‌اند، از جامعه جدا شده‌اند.

از جمله انسان‌های معدود و منحصر به فردی که این نرده‌ها را از دور ذهن و قلم خودش برداشته، دکتر رنانی است؛ و من همیشه از این بابت از ایشان شاکر بوده‌ام که این مأموریت و رسالتی را که واقعاً ما دانشگاهیان باید در جامعه داشته باشیم به عهده گرفته و یک‌تنه در این عرصه قلم می‌زند و حرف می‌زند و تأثیرگذار هم بوده است.

در بین اعضای هیئت‌علمی دانشگاهی کدام گروه‌های علمی هستند که در جامعه تأثیر گذاشته‌اند؟ شما به‌ندرت این را می‌بینید. وقتی یک پدیده حقوقی رخ می‌دهد ما انتظار داریم دانشگاهیان موضع بگیرند و حرف خودشان را بزنند، یا پدیده‌های جامعه‌شناسی، تاریخی، سیاسی هم همین‌طور. حداقل در حوزه علوم سیاسی افرادی مثل دکتر سریع القلم و دکتر زیباکلام و امثالهم را داریم. می‌توانیم بگوییم عالمان سیاسی به رسالت و مأموریت عمل می‌کنند؛ ولی اتفاقاً در بین این‌ها می‌توانیم بگوییم که اقتصاددانان امتیازشان خیلی بیشتر از بقیه است. حداقل آن‌ها در عرصه‌های مختلف موضع گرفتند، نامه نوشته‌اند، معترض شده‌اند، سیاست‌ها را نقد کرده‌اند و حداقل در این حوزه ما چه در زمانی که امثال مرحوم عظیمی را داشته‌ایم و چه اکنون که افرادی مثل دکتر نیلی و دکتر مؤمنی و خیلی کسان دیگری که در این عرصه حضور داشته‌اند، می‌توانیم بگوییم از جمله تأثیرگذارترین آن‌ها در حال حاضر دکتر رنانی بوده است.

لطفاً انتقاداتی که به ایشان وارد می‌دانید را هم مطرح کنید.

اگر از خود دکتر رنانی پرسید شاید به شما بگوید که تشرها و دعواها و تذکرات جدی که من به دکتر رنانی می‌دهم و داده‌ام کمتر کسی به ایشان داده است. من معتقدم به خیلی از جاها نباید ورود کنند و یک سری از مطالب را نباید بنویسند و یکی از ندهایی که به دکتر رنانی وارد است از نظر من این است که حوزه تخصصی خودش را تعریف نکرده. البته قبول داریم که یک طبیب باید دنبال مریض بگردد یا همان طبیب الدار بودن را. حدیث داریم که یک عالم همانند یک طبیبی است که می‌گردد تا مریض را پیدا کند و آن را شفا بدهد. ولی در جامعه امروزی دانشگاهی این که من در هر زمینه‌ای و هر حوزه‌ای حرف بزنم پسندیده نیست. در اینجا عمق

کار کم می‌شود و به سطح گرایمی می‌کشد. بعضی وقت‌ها من به شوخی در مورد ایشان می‌گویم که دکتر رنانی غزلیات اقتصادی می‌گوید.

بنابراین این نقد را من به دکتر رنانی دارم که اگر به خودشان هم بگویید می‌پذیرند و البته شاید دلایل خودشان را هم داشته باشند ولی من این را معتقدم که ما اگر یک چارچوب‌های تعریف‌شده‌تری را از دکتر رنانی می‌دیدیم شاید عمیق‌تر می‌شد و من معتقدم که ما فرصت نداریم که در هر زمینه‌ای اظهار نظر بکنیم و اگر چند زمینه مشخص قلم بزنیم می‌توانیم تأثیرگذارتر باشیم.

استفاده از ابزار و تمثیل‌های مناسب از ویژگی‌های تأثیرگذار بودن دکتر رنانی هست که باعث شده در این زمینه موفق باشد و هر چند مرتب توبه شکسته‌اند. می‌دانید که ایشان اهل توبه شکستن است و مرتب می‌گویند که من نمی‌خواهم سخن بگویم اما بعد توبه خود را می‌شکنند و این مصداق این رباعی «دیروز به توبه‌ای شکستم ساغر/ امروز به ساغری شکستم توبه» باشد؛ بنابراین من این نقد را هم دارم که اگر برای مدتی توبه می‌کند به دلایلی مانند این که آدم یک بازسازی در اندیشه خودش بکند، نباید زود توبه بشکند؛ بنابراین من در مورد ایشان می‌توانم بگویم که «ای توبه ده و توبه‌شکن دستش گیر» و این دعا را در حق ایشان بکنم.

پس اگر اشتباه نکنم دلیل این که تأثیرگذاری دکتر رنانی را از دکتر عظیمی کمتر می‌دانید همان ورود به حوزه‌های مختلف و عدم تعریف حوزه تخصصی است.

بله من این نقد را به ایشان دارم و دکتر رنانی به دلایلی که من نمی‌دانم چه هست برای خودش این رسالت را تعریف کرده که در محافل و جاهای مختلف حضور پیدا می‌کند و این باعث می‌شود از عمق کار کاسته شود و به سطح گرایش پیدا می‌کند؛ و من می‌گویم شاید اگر دکتر رنانی در تهران بود تأثیرگذاری‌اش از این که هست بیشتر بود. یکی از دلایل تأثیرگذاری دکتر عظیمی این است که در تهران حضور داشت ولی من اگر بخواهم تشبیه کنم می‌گویم که دکتر رنانی دارد می‌رود که یک عظیمی دیگری در کشور ما بشود.

در پایان در مورد خودتان این نکته را عرض کنم که انتقادی که به شما وارد است هم این است که چرا کمتر می‌نویسید و در فضای عمومی جامعه کمتر حضور دارید؟

البته من قبول ندارم کم می‌نویسیم اتفاقاً زیاد هم نوشتم ولی نقدی که به من وارد هست و قبول دارم اینکه برای عموم کم نوشتم و یا ننوشتم. بله این انتقاد را بعضاً دوستان نزدیک من هم به من دارند و دوستان مشترک ما بعضاً می‌گویند که شما چرا شبیه دکتر رنانی عمل نمی‌کنید؟ من همیشه در جواب می‌گویم که «در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود / کاین شاهد بازاری وان پرده‌نشین باشد» به‌رحال در دایره قسمت اوضاع چنین باشد.



بالا بردن شعور اجتماعی مؤثرترین خدمت دکتر رنانی به کشور است

زینب کلانتری

ژرفاندیشی ایشان در برهه‌ها و مسئولیت‌های مختلف است و مسئولیت‌پذیری اجتماعی و تحلیل درست مسائل اقتصادی و اجتماعی از دیگر مشخصه‌های بارز دکتر رنانی است.

از دیدگاه شما مهم‌ترین خدمت دکتر رنانی به کشور چیست؟

اگر کسی فکر و ذکرش خدمت باشد، قطعاً در هر مسئولیتی که قرار گرفته باشد، وظایف خود را به‌خوبی انجام می‌دهد و پرداختن به مسائل کلان اجتماعی و تلاش برای بالا بردن شعور اجتماعی مؤثرترین خدمت دکتر رنانی به کشور است و ایشان دغدغه مسائل اقتصادی و اجتماعی کشور را داشتند و به‌عنوان یک کارشناس صاحب‌نظر همواره در فکر رفع مشکلات هستند.

در مورد کتاب مناقشه اتمی دکتر رنانی بحث و نقدهای فراوانی در مجامع علمی و سیاسی صورت گرفته است. نظر شما در مورد این اثر دکتر رنانی چیست؟

بنده کارشناس این حوزه نیستم و نمی‌توانم به‌طور کامل در مورد این کتاب صحبت کنم اما در سال‌های ۸۴ و ۸۵ دکتر رنانی قصد نوشتن این کتاب را داشتند و در کل این کتاب از نظر من دارای یک نگاه مثبت است و از منظر بحث‌های فنی و محتوایی به‌درستی نگارش شده و منهای نقدهای تأییدی و تکذیبی این کتاب در توسعه کشور و مباحث هسته‌ای بسیار مؤثر بود.

دکتر رنانی را از چه زمانی می‌شناسید؟

من با دکتر رنانی در سال ۸۲ در برنامه‌ای که استاندار وقت اصفهان برای تأسیس مرکز هم‌اندیشی توسعه استان ترتیب داده بودند، آشنا شدم و متوجه شدم که ایشان در سمت قائم‌مقامی مرکز پژوهش مجلس شورای اسلامی و استاد دانشگاه اصفهان مشغول به فعالیت هستند. بعداً زاین آشنایی همکاری مشترک در مرکز هم‌اندیشی توسعه استان داشتیم که ایشان مسئولیت علمی و محتوایی و بنده از سوی شهرک مسئولیت پشتیبانی و اجرایی آن را به عهده داشتیم که این زمان همکاری سبب شناخت و آشنایی بیشتر با دکتر رنانی را برای بنده فراهم کرد. بعداً آن هم در بحث‌های توسعه استان و شهرک علمی و تحقیقاتی، منطقه ویژه علم و فناوری استان با ایشان در ارتباط بودم و همچنین فعالیت‌های دکتر رنانی را در مقالات و نشریه‌های مختلف دنبال می‌کردم.

کدام جنبه شخصیتی و حرفه‌ای دکتر رنانی را برجسته‌تر می‌دانید؟

شخصیت دکتر رنانی همواره برای بنده جالب و دوست‌داشتنی بود و به نظر من سه ویژگی در شخصیت ایشان پررنگ است، یکی دین‌مداری و به‌تبع آن اخلاق‌مداری ایشان همواره مورد توجه بنده بوده، ایشان علاوه بر یک صاحب‌نظر علمی، در مباحث دینی و اعتقادی بسیار مسلط و متعهد هستند، همچنین دیگر ویژگی بارز ایشان سواد علمی و کارشناسی و

دکتر رنانی از شخصیت‌های

برجسته علمی و اقتصادی کشور است که به‌عنوان عضو هیئت‌علمی و استاد تمام دانشگاه اصفهان همواره نقطه نظرات مؤثر در مسائل اقتصادی و اجتماعی داشته‌اند. به بهانه معرفی این سرمایه‌نمادین و استاد بزرگ اقتصاد کشور با دکتر مهدی کشمیری، رئیس شهرک علمی و تحقیقاتی اصفهان که سابقه آشنایی علمی و اجرایی با ایشان داشته‌اند به گفت‌وگوی کوتاهی نشستیم.

من مسلمان لیبرال هستم که دغدغه اصلی ام «غنی سازی» در یک «جامعه بی کودکی» است

سید مرتضی رضوانی

در یک گفت‌وگوی صمیمی که حدود سه ساعت به طول انجامید، درباره مسائل متعدد با دکتر محسن رنانی به گفت‌وگو نشستیم؛ از زندگی شخصی وی گرفته تا زندگی علمی و دانشگاهی اش، از عاشق شدنش در دوران دانشجویی و روی آوردن به شعر و شاعری تا تأثیری که این اتفاق بر قلم و بیانش گذاشته است. درباره آثارش هم بحث مفصلی پیرامون کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» در گرفت که به علت این که طولانی شد ترجیح دادیم آن را در شماره بعدی منتشر کنیم. از قضا قرار نبود درباره این کتاب با او مصاحبه کنیم چرا که قبلاً اعلام کرده بودند، پرونده این کتاب را بسته اند؛ اما یک سؤال در مورد این کتاب باعث شد بحث به درازا بکشید و نقدهایی که به این کتاب وارد شده است را با او در میان بگذاریم و از وی جواب بخواهیم، نقدهایی که جدی ترین آن‌ها در همین پرونده از زبان دکتر حامد قدوسی آمده است و برای پاسخ به آن‌ها باید تا شماره بعدی ماهنامه صبر کنید. این شما و این هم گفت‌وگوی خواندنی ما با یکی از سرمایه های نمادین و پیشکسوتان اقتصاد سیاسی کشور:

با توجه به درج زندگی شما در این پرونده که در آن از دوران کودکی خود گفته اید، می‌خواستیم این گفتگو را با سؤال از دوران دانشجویی شما شروع کنیم. برای سؤال اول لطفاً در مورد دوران دانشجویی خود توضیح دهید. دانشگاه را چگونه گذراندید؟ در دانشگاه چه علایق و چه دغدغه‌هایی داشتید و به چه مسائلی فکر می‌کردید؟ در درس خواندن چقدر جدی بودید و در کل چگونه دانشجویی بودید؟

من یک دانشجوی متوسط بودم که جدی درس نمی‌خواندم و در دوران لیسانس دوسه بار می‌خواستم انصراف بدهم. از نظر فعالیت‌های اجتماعی یک دانشجوی فعال بودم و با نهادهای دانشجویی فعالیت داشتم ولی در هیچ‌کدام از آن‌ها رسماً عضویت پیدا نکردم، نمی‌دانم چرا هیچ‌گاه به هیچ‌کدام اعتماد نمی‌کردم. یکی از ویژگی‌های بد من این است که دیر اعتماد می‌کنم. درس‌هایی که دوست می‌داشتیم را خیلی خوب می‌خواندم، در یک دوره‌ای شدیداً به شعر روی آوردم. در یک دوره‌ای عاشق شدم و همین تجربه باعث شد که شروع کنم شعر بخوانم و شعر بگویم. و در این بین متوجه شدم که دایره واژگان فارسی‌ام بسیار کم است و بنابراین شروع کردم ادبیات قدیم فارسی را بخوانم. شاید من کتاب تاریخ بیهقی را که حدود ۱۳۰۰ صفحه است چند بار از اول تا آخر خوانده‌ام. شریف‌تہ این کتابم. هم به خاطر نثر مسحور کننده آن و هم برای محتوای تاریخی آن. یکی از کارهایی که کردم خرید یک فرهنگ عمید کوچک فارسی بود که شاید دو سال هر جا که می‌رفتم این فرهنگ در کیف من بود و هر کلمه ای که به آن برمی‌خوردم معنی و تلفظ آن را چک می‌کردم. این کار کمک کرد که یک مقداری دایره واژگانی‌ام گسترده باشد و این از برکات آن دوره عشق و شاعری بود.

اتفاقاً یکی از چالش‌هایی که دانشجویان با آن مواجه هستند این است که بین تحصیلات و کارهای فوق‌برنامه خود در دانشگاه نمی‌توانند توازن برقرار بکنند. با توجه به تجربه‌تان چه توصیه‌ای در این زمینه دارید؟

همین‌طور است. من گرچه جز دروسی که به آن علاقه‌مند بودم، دروس دیگر را خیلی جدی نمی‌خواندم ولی خیلی هم خودم را درگیر کارهای فوق‌برنامه نکردم. یک مورد این بود که من قبل از دانشگاه رفتن، نی می‌زدم و به مراحل نسبتاً حرفه‌ای هم رسیده بودم. ولی بعد از این‌که رفتم در دانشگاه و دیدم که هر شب بچه‌ها در خوابگاه از من انتظار دارند که برای‌شان نی بزنم، یک‌شب در حضور دوستان نی را شکستم و دیگر لب به نی نزدم و آن را مثل سیگار ترک کردم و هنوز هم نی نمی‌زنم. چون دیدم که نی، زیست طبیعی من را مختل کرده است. خیلی اهل رفیق داری نبودم. مثلاً من خوابگاه را فقط به‌عنوان خوابگاه و محل استراحت استفاده می‌کردم و معمولاً در خوابگاه نمی‌ماندم چون خوابگاه خیلی وقت دانشجویان را ضایع می‌کند؛ بنابراین زمانی که نمی‌خواستم استراحت کنم از خوابگاه بیرون

بودم، یا کتابخانه بودم یا دانشگاه بودم؛ بنابراین در دوران دانشجویی‌ام هیچ فعالیت فوق‌برنامه ویژه‌ای نداشتم جز این‌که به‌طور نامنظم کوه می‌رفتم و دوچرخه‌سواری می‌کردم. کوه و دوچرخه‌سواری دوتا از علایق من بود و زمانی که تهران دانشجوی بودم دوچرخه خریده بودم و حتی اوایل که دانشگاه اصفهان استاد شده بودم هم تا هفت هشت سال اول با دوچرخه رفت‌وآمد می‌کردم.

اما الآن معتقدم که دانشجوی سالم کسی است که یک ورزش و یک هنر را و یا یک فعالیت نزدیک به هنر را تا سطح نیمه حرفه‌ای برود، وگرنه ممکن است به‌عنوان یک دانشجوی موفق باشد ولی بعدها در زندگی شخصی کم می‌آورد و نمی‌تواند زندگی معتدل و پرباری داشته باشد. یعنی بعداً در برخورد با همسر، در برخورد با فرزندانش، در برخورد با مشکلات حرفه‌ای و شغلی خلوتی ندارد که به آن روی بیاورد. البته وقتی می‌گویم ورزش منظورم ورزش جدی و حرفه‌ای است چرا که تنها ورزش حرفه‌ای است که کمک می‌کند شما بعدها هم که وارد زندگی و شغل‌تان شدید همچنان آن را دنبال کنید. ورزش غیرحرفه‌ای تضمینی برای تداومش وجود ندارد. من در حال حاضر متأسفم که خودم نتوانستم این کار را بکنم و پیشنهاد این است که دانشجویان این توصیه را جدی بگیرند.

خب بعد از دانشگاه شما وارد دوران جدیدی از زندگی شدید که طبیعتاً دوران متفاوتی بود. حتماً مخاطبان ما مایل‌اند خلاصه‌ای از این دوران را از زبان خودتان بشنوند. این دو دهه را چگونه سپری کردید؟ اصلاً چرا اصفهان را برای اشتغال و تدریس انتخاب کردید؟ از این دو دهه چقدر راضی هستید و به نظر خودتان چقدر توانسته‌اید تأثیرگذار باشید؟

خب ما جزء اولین فارغ‌التحصیلان بعد از انقلاب بودیم و در دانشگاه تهران و دانشگاه‌های دیگر تهران امکان ماندنمان بود ولی من از همان اول استدلالم این بود که در شهری که در آن اتوبوس‌ها، آدم‌ها و حتی آب‌های آن هم می‌دوند، نمی‌شود زندگی کرد و تصور این بود که تهران جای زندگی نیست و به همین خاطر اصولاً تصمیم نداشتم تهران بمانم علی‌رغم این‌که هم در دانشگاه‌ها و هم در وزارتخانه‌ها امکان فعالیت بود؛ و من برای آمدن به دانشگاه اصفهان ۷ سال در نوبت ماندم و در می‌زدم. یک رئیس می‌آمد اعلام نیاز می‌داد و رئیس بعدی می‌آمد پس می‌گرفت و می‌گفت به شما نیازی نداریم. در سال ۶۹ اعلام نیاز دادند ولی بعد از آن تا سال ۷۶ دیگر هرچه من مراجعه می‌کردم می‌گفتند به شما نیازی نداریم. یکی از مسئولان آن زمان دانشگاه می‌گفت تو پژوهشگر خوبی هستی اما نمی‌توانی استاد خوبی باشی و ما استاد خوب می‌خواهیم. در واقع آنها من را فردی می‌دانستند که گرچه مسلمان است اما از نظر سیاسی لیبرال است و این از نظر آنان قابل قبول نبود. آنان استادان انقلابی می‌خواستند و یا دستکم استادان خنثی و بی‌اثر.

حالا چرا شما را لیبرال می‌دانستند؟ آیا به نظر خودتان فردی لیبرال هستید؟

آن فردی که من را به دلیل لیبرال بودن برای معلمی

معتقدم که دانشجوی سالم کسی است که یک ورزش و یک هنر را و یا یک فعالیت نزدیک به هنر را تا سطح نیمه حرفه‌ای برود، وگرنه ممکن است به‌عنوان یک دانشجوی موفق باشد ولی بعدها در زندگی شخصی کم می‌آورد و نمی‌تواند زندگی معتدل و پرباری داشته باشد. یعنی بعداً در برخورد با همسر، در برخورد با مشکلات حرفه‌ای و شغلی خلوتی ندارد که به آن روی بیاورد. البته وقتی می‌گویم ورزش منظورم ورزش جدی و حرفه‌ای است چرا که تنها ورزش حرفه‌ای است که کمک می‌کند شما بعدها هم که وارد زندگی و شغل‌تان شدید همچنان آن را دنبال کنید.

من خودم را یک «مسلمان لیبرال» می‌دانم. یعنی همان‌طور که شهید مطهری بر برخی بیانات حضرت علی (ع) را واجد ارزشهای لیبرالیستی می‌داند (که در کتاب آینده انقلاب اسلامی مطرح کرده است) من آن امام همام را نخستین مسلمان لیبرال می‌دانم و سید الشهداء (ع) را هم دومین مسلمان لیبرال در تاریخ اسلام می‌دانم. آن بزرگان دریاهایی بودند که همه ویژگی‌های متعالی را در خود جمع داشتند. مثلاً از یک سو شاخص‌های مسلمانی و ایمانی را در حد کمال داشتند و از سوی دیگر نیز شاخص‌ها و رفتارهای یک شخصیت لیبرال را هم تماماً دارا بودند. لیبرال یعنی کسی که آزادی خواهی‌اش و انسان‌محوری‌اش تحت تأثیر عقایدش قرار نمی‌گیرد. لیبرال یعنی کسی که انسانیت و آزادی را ذیل ایدئولوژی تعریف نمی‌کند بلکه اعتقاداتش ذیل اخلاق و آزادی و انسان‌محوری تعریف می‌شود. یک انسان لیبرال یک فرد آزادی‌خواه است و انسان‌محور است صرف‌نظر از این‌که خودش یا دیگران چه عقایدی دارند. با این تعبیر من یک مسلمان لیبرال هستم و به این هم افتخار می‌کنم.

قبول نداشت در واقع راست می‌گفت. من واقعاً لیبرال بودم. من خودم را یک «مسلمان لیبرال» می‌دانم. یعنی همان‌طور که شهید مطهری برخی بیانات حضرت علی (ع) را واجد ارزشهای لیبرالیستی می‌داند (که در کتاب آینده انقلاب اسلامی مطرح کرده است) من آن امام همام را نخستین مسلمان لیبرال می‌دانم و سیدالشهدا (ع) را هم دومین مسلمان لیبرال در تاریخ اسلام می‌دانم. آن بزرگان دریاهایی بودند که همه ویژگی‌های متعالی را در خود جمع داشتند. مثلا از یک سو شاخص‌های مسلمانی و ایمانی را در حد کمال داشتند و از سوی دیگر نیز شاخص‌ها و رفتارهای یک شخصیت لیبرال را هم تماماً دارا بودند. لیبرال یعنی کسی که آزادی‌خواهی‌اش و انسان‌محوری‌اش تحت تأثیر عقایدش قرار نمی‌گیرد. لیبرال یعنی کسی که انسانیت و آزادی را ذیل ایدئولوژی تعریف نمی‌کند بلکه اعتقاداتش ذیل اخلاق و آزادی و انسان‌محوری تعریف می‌شود. یک انسان لیبرال یک فرد آزادی‌خواه است و انسان‌محور است صرف‌نظر از این‌که خودش یا دیگران چه عقایدی دارند. با این تعبیر من یک مسلمان لیبرال هستم و به این هم افتخار می‌کنم.

در این ۷ سال که پشت در دانشگاه اصفهان منتظر استخدام مانده بودید چه کاری می‌کردید؟ با این شرایط اگر برگردید به عقب بازهم دانشگاه اصفهان را انتخاب می‌کنید؟

در واقع آن زمان من هنوز دانشجو بودم. در سال ۶۸ که در دوره دکتری پذیرفته شدم دانشجویان دکترا باید می‌رفتند از یک دانشگاهی اعلام نیاز می‌آوردند تا بتوانند بورسیه بشوند و به همین خاطر من نتوانستم بورسیه بشوم. من البته داشتم درس را می‌خواندم ولی تدریس نداشتیم. این داستان بود تا انتخابات دوم خرداد ۷۶ که آقای خاتمی انتخاب شد. آنگاه من نامه‌ای به رئیس دانشگاه اصفهان نوشتم و گفتم می‌دانید که با تغییر دولت طبیعتاً راه برای ورود من باز می‌شود؛ بنابراین پیشنهادم این است که تا خودتان سر کار هستید من را استخدام کنید. همین نامه من باعث شد که دستور داده شود که استخدام شوم.

اگر برگردم به آن زمان هم چنان شهری غیر از تهران را برای سکونت و اشتغال انتخاب می‌کنم ولی احتمالاً اصفهان را نه. من معتقدم اصفهان روستای بزرگی است و اتفاقاً یک مقاله‌ای هم نوشته‌ام به نام «اصفهان، روستای نصف جهان». معتقدم اصفهان یک روستای بزرگ است خیلی از مولفه‌های منفی روستایی را با خود دارد و البته همه مولفه‌های مثبت شهری را هم ندارد. ولی فعلاً برخی دوستان مرا منع کردند از این‌که آن را منتشر کنم.

البته خیلی از شهرهای ایران این‌گونه مشکلات را دارند. مثلاً اخیراً در دیداری که با جمعی از نخبگان مشهد داشتم، از خان‌خانی مدیریت و سیاسی در آن دیار گله می‌کردند. به آن‌ها گفتم شما هم مقاله‌ای بنویسید به نام «قصیه مشهد». مشهد یک قصیه است که هنوز کدخدا دارد و تمام اقتضائات کدخدایی یک مدیریت کدخدایی در آن برقرار است. بنابراین اگر برمی‌گشتم به قبل، قطعاً تهران نمی‌ماندم ولی اصفهان هم نمی‌آدمم و می‌رفتم در

یک شهر دیگری که یا لاقبل کوچک باشد و تبعات منفی شهرهای بزرگ را نداشته باشد و یا لاقبل شهری باشد که تنگ‌نظری‌ها و کوچکی‌های اصفهان را نداشته باشد. همین حالا هم اگر شهر کوچک‌تری را پیدا کنم که یک دانشگاه مناسب برای کار من داشته باشد دوست دارم منتقل بشوم؛ البته حالا دیگر به خاطر ازدحام و آلودگی اصفهان تمایل دارم بروم.

منظورتان از این تنگ‌نظری چیست؟ این‌که گفته می‌شود در اصفهان تنگ‌نظری و افراطی‌گری هست را تأیید می‌کنید؟

ببینید اصفهانی‌ها همیشه تندرو بوده‌اند. نقلی هست که نشان می‌دهد اصفهانی‌ها در گذشته دور که اهل سنت بوده‌اند هم تندرو بوده‌اند. در این زمینه یک نقل تاریخی وجود دارد. عمر ابن عبدالعزیز خلیفه اموی، وقتی کودک بود در محیطی زندگی می‌کرد که به دستور خلیفه وقت، در خطبه‌ها و منابر، علی (ع) و خاندانش را لعن می‌کردند. عمر در زمان کودکی معلمی داشت که متمایل به حضرت علی (ع) بود. یک روز که عمر ابن عبدالعزیز به تقلید از سایر کودکان شعری که حاوی لعن و نفرین به خاندان علوی بود را می‌خواند، معلم او را صدا می‌زند و می‌گوید می‌دانی این علی کسیت؟ و به کودک زنه‌ار می‌دهد که این شعر را بخوان و خصلت آن بزرگان را برای عمر بر می‌شمارد. بعدها وقتی عمر ابن عبدالعزیز خلیفه شد دستور داد که دیگر علی را در منابر و خطبه‌ها لعن نکنند. نقل است که آن زمان اصفهانی‌ها جمع می‌شوند و به حاکم می‌گویند نامه‌ای به عمر ابن عبدالعزیز بنویسید و بگویند که ما بیشتر خراج می‌دهیم ولی شما اجازه بده ما سب و لعن علی را ادامه دهیم؛ بنابراین اصفهانی‌ها وقتی که سنی بودند افراطی بودند و وقتی هم شیعه شدند شیعیان افراطی شدند و در سیاست هم همیشه راه افراط را پیموده‌اند یا از این طرف بام افتاده‌اند یا از آن طرف بام. من احساسم این است که اصفهانی‌ها همیشه طرفدار حاکم وقت بوده‌اند. وقتی حاکم خلیفه بوده آن‌ها سب علی (ع) می‌کردند و وقتی حاکم وقت شاهان صفوی بوده‌اند دوباره اصفهانی‌ها می‌شوند شیعه افراطی. این داستان همچنان ادامه دارد.

می‌توانید برای نمونه از این ویژگی‌های روستا بودن اصفهان مثال بیاورید؟

مثلاً در مورد مخالفت با کنسرت، گرچه امروز به یک معضل عمومی در کشور تبدیل شده است اما در اصفهان این داستان خیلی قدیمی است. یعنی در اصفهان به‌عنوان شهر دوم کشور ببنیند از خیلی قدیم این مخالفت‌ها بود و در شهری که هر شب باید در یک گوشه‌اش کنسرتی یا تئاتری برگزار شود سالیانست خبری نیست. شما در قلب فرهنگی کشور، دانشگاه هنر دارید اما این دانشگاه هنر حق ندارد رشته موسیقی داشته باشد. یا شما در اصفهان برگردید یک مجلس شرح فصوص (فصول الحکم ابن عربی) که یک کتاب عرفانی خیلی پایه در جهان اسلام است پیدا کنید. نه این که استادش نباشد، نه کسی جرأت نمی‌کند در اصفهان کلاس شرح فصوص برگزار کند. همین داستان در مورد شرح مثنوی هست. اگر شعروانی باشند ممکن است با برگزار کلاس

شرح مثنوی مخالفتی نشود ولی اگر کسی شرح و تفسیر جدی مثنوی را برگزار کند تعطیل خواهد شد، روزه‌ها روزه‌های افراطی است، عقاید، عقاید افراطی است.

آیا می‌دانید در اصفهانی‌ها که مهد هنر و موسیقی و صنعت کشور بوده است نام یک هنرمند یا یک استاد موسیقی یا یک استاد منبت‌کار یا یک استاد نقاشی با یکی از استادان بزرگ هنرها و صنایع دستی، که صدها موردش را داریم، بر خیابان‌هایش نیست؟ این چه معنی می‌دهد؟ غیر از این است که حاکی از تنگ‌نظری مردم یا مقامات بوده است؟ حتی نام پدر داستان نویسی ایران یعنی سید محمد علی جمال‌زاده هم برای یک خیابان تحمل نشد.

شما ببینید در شهری با دو میلیون و اندی جمعیت که نیمی از آنان جوان هستند، جوانان حتی نمی‌توانند کنار زاینده جمع شوند و دسته جمعی شعر بخوانند. اخیراً شنیدم که یکی از نمایندگان اصفهان در یک جایی که صحبت از تلاش برای احیای زاینده‌رود بوده است، در مقام نفی این تلاش گفته است (نقل به مضمون): می‌دانید اگر دوباره آب بیاید به زاینده رود، یعنی این که هر شب کنار پل خواجو شاهد تجمع پسرها و دخترها باشیم که دست می‌زنند و شعر می‌خوانند؟ این نگاه، فاجعه‌آمیز است.

خلاصه، فهرست بلندی از تنگ‌نظری‌ها و رفتارهای روستایی خودمان را من در مقاله «روستای نصف جهان» آورده‌ام که شاید روزی منتشر کنم. البته از کسی نگران نیستم ولی دوستان توصیه کرده‌اند که ممکن است شهروندان اصفهانی را آزرده کند و بیشتر برای رعایت حال همشهری‌هاست.

اگر به ۲۰ سال قبل برمی‌گشتید، این زمان را به چه نحوی سپری می‌کردید؟

با نگاه امروزم، اگر برمی‌گشتم به بیست سال پیش، حوزه اقتصاد سیاسی را به عنوان گرایش تخصصی انتخاب نمی‌کردم، حتی وارد حوزه توسعه هم نمی‌شدم و اگر می‌شدم متمرکز می‌شدم بر حوزه «کودک و توسعه» یعنی متمرکز می‌شدم بر تحولاتی که باید در مورد کودکان یک جامعه رخ بدهد تا توسعه رخ بدهد. این بخشی است که هیچ‌وقت در ایران به آن اندیشیده نشده است. ممکن است آموزش گران حوزه روانشناسی و علوم تربیتی مسئله کودکی پرداخته باشند ولی به کودک از نگاه توسعه‌کشور روانشناسی نگاه شده است. ولی من شکست توسعه بعد از انقلاب مشروطه در ایران را در این می‌دانم که جامعه ما یک «جامعه بی‌کودکی» است. یعنی فرزندان ایران زمین یک کودکی غنی و پرورنده ندارند و به همین علت در بزرگسالی توانایی لازم برای توسعه آفرینی در کشور را ندارند.

پس من اگر برمی‌گشتم به بیست سال پیش که به دانشگاه اصفهان آمدم، متمرکز می‌شدم بر کودکی و توسعه و این که چه باید بکنیم که کودکان ما در نسل بعدی بتوانند توسعه را رقم بزنند. اگر برمی‌گشتم به قبل، حتماً سعی می‌کردم ارتباط وثیقی با دانشگاه‌های خارج از کشور داشته باشم و سالانه دو سه تا همایش خارج از کشور را شرکت کنم. حتماً سعی می‌کردم که مقاله و کتاب به زبان انگلیسی

بنویسم و تحلیل‌های اقتصاد ایران را به زبان انگلیسی منتشر کنم و خارجی‌ها را هم درگیر موضوعات اقتصاد ایران بکنم. من البته در ۲۰ سالی که آمدم این‌جا، در هیچ جایی غیر از دانشگاه اصفهان درس نداده‌ام و این موضوع را حواسم بود که خودم را به ماشین تدریس تبدیل نکنم، هیچ رساله‌ای را در خارج از دانشگاه اصفهان نگرفتم و خودم را به ماشین تولید رساله تبدیل نکردم و الآن هم من سالی یک رساله بیشتر نمی‌گیرم. اما اگر به گذشته برمی‌گشتم، سعی می‌کردم همین تعداد اندک رساله‌ها را هم در یک محور خاص و یک موضوع خاص بگیرم. من تاکنون رساله‌هایی با موضوعات متنوعی از قبیل اقتصاد فیزیکی، جامعه‌شناسی اقتصادی، اقتصاد توسعه، سرمایه اجتماعی، اشتغال، اقتصاد کلان اقتصاد خرد را راهنمایی کرده‌ام. تنوع موضوعی، به عمق تحلیلی ما آسیب می‌رساند و یکی از نقاط ضعف علمی من این است که در حوزه‌های متعددی وارد شده‌ام و توان علمی‌ام را متمرکز بر حوزه خاصی نکرده‌ام. بخشی از این برمی‌گردد به کاراکتر شخصیتی‌ام و بخشی هم به تحولات بعد از انقلاب و اقتضات زمانی و دغدغه مندی‌ام که فکر می‌کردم در هر حوزه‌ای که مسئله می‌بینم باید ورود کنم از جمله مسئله مشکلات سیستمی نظام سیاسی، مسئله توسعه، مسئله مشارکت زنان، مسئله آب و غیره. برای کسی که بخواهد آکادمیسین باشد، این شیوه خطاست. البته من از یک وقتی آگاهانه تصمیم گرفتم به جای آن که تلاش کنم یک آکادمیسین برجسته باشم رسالت تازه‌ای را دنبال کنم و آن این است که اقتصاد را به زبان ساده و عامه‌فهم برای عموم ایرانیان دربیآورم. چون معتقدم ما مشکل کمبود بینش عمومی و آگاهی تحلیلی در جامعه‌مان داریم. به نظرم در این کار هم تا حدودی موفق بوده‌ام؛ مثلاً بحث هزینه مبادله در ایران با کتاب من مطرح شد، بحث سرمایه اجتماعی با نوشته‌ها و مطالب من از پست‌مدرن دانشگاه‌ها به متن جامعه و مطبوعات آمده، بحث سرمایه‌های نمادین و رابطه آن با توسعه در ایران با نوشته‌های من مطرح شد؛ تحلیل اقتصادی مناقشه اتمی، باعث شد به جای نگاه سیاسی، نگاه تحلیلی و اقتصادی درباره پیامدهای فعالیت‌های اتمی ما وارد اندیشه دستکم نخبگان جامعه شود. بنابراین آن تنوعی که گفتم آسیب می‌زند این محاسن را داشت که، به گفته دوستان، من توانستم در عمل به عمومی‌سازی و انعکاس قدرت تحلیلی فراگیر دانش اقتصاد در ایران کمک کنم. اما برای خودم عوارض زیادی داشت؛ و اگر می‌خواستیم منافع خودم را ببینم بهتر این بود که یک حوزه مشخص برای خودم تعریف کنم و خیلی تخصصی و عمیق کار کنم. به علاوه اگر می‌خواستیم از نو شروع کنیم حتماً سفر خارجی زیاد می‌رفتیم. من سفرهای داخلی زیاد رفته‌ام و تقریباً همه استان‌ها را رفته‌ام. در سال گذشته تقریباً هفته‌ای یک سخنرانی یعنی ۵۰ سخنرانی در استان‌های متعدد کشور داشته‌ام اما به ندرت سفر خارجی رفته‌ام.

متخصصین و غیر دانشگاهیان و غیر نخبگان هم کسی شهرت پیدا کند بسیار آسیب‌زا است. من در سال‌های اخیر آسیب‌های زیادی به خودم زدم از این جهت که در میان عامه مردم نیز تا حدودی شناخته شده‌ام. بنابراین شاید بهتر بود سعی می‌کردم مطالب عامه‌پسند و یا مطالبی که بخشی از نیازهای عامه را پوشش بدهد ننویسم و بیشتر برای نخبگان بنویسم، ولی الآن دیگر آلوده شدم به این وضعیت.

اگر حواسم جمع بود، بیشتر به پدر و مادر می‌رسیدم، وقت بیشتری برای خانواده ام می‌گذاشتم، حتماً یک موسیقی را به صورت نیمه حرفه‌ای یاد می‌گرفتم و حتماً یک ورزش را به صورت نیمه حرفه‌ای دنبال می‌کردم.

خب حالا چگونه قصد دارید ادامه دهید؟
قصد دارید یک حوزه تخصصی برای خودتان تعریف کنید و به حوزه‌های دیگر وارد نشوید یا همان روند قبلی را ادامه می‌دهید؟

من دو سال است که به حوزه کودک و توسعه وارد شده‌ام و قصد دارم ادامه فعالیت دانشگاهی‌ام را هم در این حوزه ادامه دهم و فرصت مطالعاتی بعدی‌ام را روی این موضوع کار بکنم. به گمانم این موضوعی است که در صد سال گذشته‌ی ما مغفول بوده و نه خانواده‌ها و نه دولت و نه نظام آموزشی متوجه اهمیت این حوزه نبوده‌اند؛ بنابراین قصد دارم تلاش کنم که سیاست‌گذاران و خانوارها را در مورد خطاهایی که در حوزه تربیت کودک در خانه و در مدرسه مرتکب می‌شویم و در مورد ضرورت توجه و سرمایه‌گذاری روی کودکان، بیشتر و از نگاه توسعه‌ای آگاه کنم.

ما برای کودکان خودمان آب هم باقی نگذاشته‌ایم. نسل‌های بعدی ما آب ندارند، نفت ندارند، جنگل ندارند، بخش‌های زیادی از زمین‌های کشاورزی شان را نابود کرده‌ایم و خیلی خطاهای دیگر مرتکب شده ایم. دست‌کم باید زمینه را آماده کنیم که نسل‌های بعدی، سرمایه خودشان یعنی سرمایه انسانی‌شان را از دست ندهند و توانمندی‌های انسانی آن‌ها را به گونه‌ای تقویت کنیم که بتوانند در آینده‌ای بی‌آب، بی‌نفت و بی‌جنگل، زیست شان را مدیریت کنند. بنابراین مأموریتی که برای خودم تعریف کرده‌ام این است که جامعه و سیاست‌گذاران را نسبت به اهمیت حوزه پرورش کودک برای توسعه آینده ایران آگاه کنم. سرمایه‌گذاران ما از نفت از معادن و از طلا و از انرژی اتمی مهم‌تر است، آگاه کنیم. ما باید برای سه نسل یعنی سی سال، فقط بر روی سرمایه‌گذاری برای «غنی‌سازی کودکانمان» متمرکز شویم. اگر بتوانیم این کار را بکنیم به گمانم کار خیلی بزرگی است و ارزش آن از همه کارهایی که قبلاً کرده‌ام بیشتر است.

پس قصد دارید حوزه فعالیت خود را محدودتر کنید و تخصصی‌تر کار کنید.

خب ترک عادت موجب مرض است. من یک عادت دارم که در حوزه سیاست مدام ورود پیدا می‌کنم و اقتصاد سیاسی بخشی از وجودم شده است و اصلاً نمی‌توانم مسائل کشور از نگاه اقتصاد سیاسی نبینم.

شما در قلب فرهنگی کشور، دانشگاه هنر دارید اما این دانشگاه هنر حق ندارد رشته موسیقی داشته باشد. یا شما در اصفهان بگردید یک مجلس شرح قصص (فصول الحکم این عربی) که یک کتاب عرفانی خیلی پایه در جهان اسلام است پیدا کنید. نه این که استادش نباشد، نه، کسی جرأت نمی‌کند در اصفهان کلاس شرح قصص بر گزار کند. همین داستان در مورد شرح مثنوی هست. اگر شعرخوانی باشد ممکن است با برگزار کلاس شرح مثنوی مخالفتی نشود ولی اگر کسی شرح و تفسیر جدی مثنوی را برگزار کند تعطیل خواهد شد، روضه‌ها روضه‌های افراطی است، عقاید، عقاید افراطی است. آیا می‌دانید در اصفهانی که مهد هنر و موسیقی و صنعت کشور بوده است نام یک هنرمند یا یک استاد موسیقی یا یک استاد مثبت‌کار یا یک استاد نقاشی یا یکی از استادان بزرگ هنرها و صنایع دستی، که صدها موردش را داریم، بر خیابان‌هایش نیست؟ این چه معنی می‌دهد؟ غیر از این است که حاکی از تنگ‌نظری مردم یا مقامات بوده است؟ حتی نام پدر داستان نویسی ایران یعنی سید محمد علی جمال‌زاده هم برای یک خیابان تحمل نشد.

تنوع موضوعی، به عمق تحلیلی ما آسیب می‌رساند و یکی از نقاط ضعف علمی من این است که در حوزه‌های متعددی وارد شده‌ام و توان علمی‌ام را متمرکز بر حوزه خاصی نکرده‌ام. بخشی از این برمی‌گردد به کاراکتر شخصیتی‌ام و بخشی هم به تحولات بعد از انقلاب و اقتضائات زمانی و دغدغه مندی‌ام که فکر می‌کردم در هر حوزه‌ای که مسئله می‌بینم باید ورود کنم از جمله مسئله مشکلات سیستمی نظام سیاسی، مسئله توسعه، مسئله مشارکت زنان، مسئله آب و غیره. برای کسی که بخواهد آکادمیسین باشد، این شیوه خطاست. البته من از یک وقتی آگاهانه تصمیم گرفتم به جای آن که تلاش کنم یک آکادمیسین برجسته باشم رسالت تازه‌ای را دنبال کنم و آن این است که اقتصاد را به زبان ساده و عامه‌فهم برای عموم ایرانیان در بیاورم

تنوع موضوعی، به عمق تحلیلی ما آسیب می‌رساند و یکی از نقاط ضعف علمی من این است که در حوزه‌های متعددی وارد شده‌ام و توان علمی‌ام را متمرکز بر حوزه خاصی نکرده‌ام. بخشی از این برمی‌گردد به کاراکتر شخصیتی‌ام و بخشی هم به تحولات بعد از انقلاب و اقتضائات زمانی و دغدغه مندی‌ام که فکر می‌کردم در هر حوزه‌ای که مسئله می‌بینم باید ورود کنم از جمله مسئله مشکلات سیستمی نظام سیاسی، مسئله توسعه، مسئله مشارکت زنان، مسئله آب و غیره. برای کسی که بخواهد آکادمیسین باشد، این شیوه خطاست. البته من از یک وقتی آگاهانه تصمیم گرفتم به جای آن که تلاش کنم یک آکادمیسین برجسته باشم رسالت تازه‌ای را دنبال کنم و آن این است که اقتصاد را به زبان ساده و عامه‌فهم برای عموم ایرانیان در بیاورم

من وقتی سخنرانی گوش می‌کنم از موضع اقتصاد سیاسی است، وقتی مصوبه‌ای اعلام می‌شود از موضع اقتصاد سیاسی نگاه می‌کنم است، هر تحولی را من از موضع اقتصاد سیاسی می‌بینم و این بخشی از وجودم شده و دست خودم نیست.

حالا باید بگویم آرام‌آرام از این حوزه کنار بکشم و روی موضوع کودک و توسعه متمرکز بشوم و این زمان‌بر است؛ یعنی من در حال حاضر به لحاظ فکری در یک قلمرو اندیشگی دوزیستی به سر می‌برم که گاهی می‌روم در حوزه اقتصاد سیاسی و گاهی در حوزه کودک و توسعه. ولی امیدوارم آرام‌آرام بتوانم به طور کامل از حوزه اقتصاد سیاسی به حوزه کودک و توسعه مهاجرت بکنم.

آقای دکتر شما در ایران درس خواندید و توانستید سطح دانش خود را به‌جایی برسانید که در حال حاضر به‌عنوان یکی از برترین اقتصاددانان ایران مطرح هستید. فکر می‌کنید اگر در خارج از کشور درس می‌خواندید فرد دیگری می‌شدید؟ منظور این است که سطح دانش شما با امروزتان فرق داشت؟

ببینید پاسخ به این سؤال سخت است چون که من شرایط زیست بلندمدت در خارج را تجربه نکردم و خودم را در آن شرایط محک نزده‌ام که اگر خارج می‌رفتم چه می‌شدم؟ ممکن بود اگر می‌رفتم در آن فشارهای اولیه‌ای که معمولاً ایرانی‌های خارج از کشور تحمل می‌کنند می‌پریدم و ادامه تحصیل نمی‌دادم، ممکن بود تاجر می‌شدم یا می‌رفتم در حوزه‌های دیگری، ولی با فرض این که اگر می‌رفتم و ادامه تحصیل می‌دادم، در خودم ظرفیت این که در مرز دانش روز جهانی فعالیت کنم و در علم اقتصاد خط شکنی کنم و حتی به حد نوبلیست‌ها برسم را می‌دیدم. چون ویژگی نوبلیست‌ها این است که خط‌شکن هستند در حوزه تئوری پردازی و نوآوری در نظریه؛ و فکر می‌کنم این توانمندی را در خودم می‌دیدم که خط‌شکن بشوم در حوزه دانش؛ بنابراین اگر می‌رفتم و دوام می‌آورد فکر می‌کنم می‌توانستم یکی از تئوری پردازان مطرح در علم اقتصاد باشم.

آیا از این که به خارج نرفتید ناراحت هستید؟

خیر از این که به خارج نرفتم خوشحالم؛ چرا که من اینجا تجربه‌هایی کسب کردم که در خارج از کشور به دست نمی‌آمد. انتخابات ۸۸ که شد من برای فرصت مطالعاتی در کانادا بودم و دوماً بعد از انتخابات برگشتم. دوستانی که خارج از کشور بودند می‌گفتند چرا می‌روی و دوستانی که در داخل کشور می‌گفتند چرا می‌آیی؟ به‌هر حال اوضاع کشور ناآرام بود و آینده معلوم نبود چه می‌شود؛ اما من معتقد بودم که ایران را الآن عشق است و ایران حالا ایران قشنگی است و تجربه‌هایی اینجا هست که ما کمتر آن‌ها را در بیرون پیدا می‌کنیم.

ما یک جامعه بسیار سریعی هستیم و در جامعه‌ای هستیم که تحولات در آن بسیار سریع اتفاق می‌افتد؛ بنابراین شما اگر ۳۰ سال در جامعه‌ای با این سرعت تحولات زیست کنید، به خاطر کسب تجربه و در ک تحولات بیرونی و اجتماعی و داشتن تحولات و

تجربه‌های درونی و شخصی که فقط تحت شرایط فشار و بی‌ثباتی کسب می‌شود، مثل این است که ۲۰۰ سال در کانادا یا استرالیا زندگی کنید. این قدر تحولات در اینجا سریع و متنوع و متحول است که شما با امواج مستمیری از تجارب، کشفیات، ایده‌ها و دنیاهای نو روبرو می‌شوید و این‌ها کمک می‌کند که، اگر حواسمان باشد، ما ابعاد وجودی خودمان را سریع‌تر و بهتر تکامل بدهیم و گسترش بدهیم.

زیست در جامعه‌ای که به‌مانند رایحه‌های ملایم زندگی شمارا می‌نوازد، یعنی رفاه کامل هست، امنیت کامل هست، فرصت‌های فراوان هست، عدالت هست، آزادی هست و نظایر این‌ها، چنین زیستی به رشد وجودی نمی‌انجامد. رشد وجودی محصول جامعه‌ای است که شما دائماً در فشار و در تلاطم باشید. در فیلم سفر قندهار یک پزشک آمریکایی که به افغانستان آمده است و یک نفر از او می‌پرسد که تو چرا رفاه آمریکا را رها کردی آمدی اینجا - جایی که مدام امکان دارد هر آدمی اسلحه را در بیاورد و در مغزت شلیک کند - پزشک پاسخ قشنگی می‌دهد: می‌گوید که اینجا هر آدمی در عین حال که یک تهدید است، یک فرصت هم هست! یک فرصت برای نیکی کردن. در واقع این دشواریها فرصت‌هایی است برای این که من شکفته‌تر بشوم در کمک به دیگران، در شناخت خود و دیگران و در همراهی با دیگرانی که ممکن است خیلی هم از نظر نژادی و عقیدتی نزدیک به هم نباشیم! آن پزشک در آمریکا این فرصت‌ها را پیدا نمی‌کرد برای اینکه اگر بخواهد یک فقیر را پیدا کند باید مسافرت کند تا او را پیدا کند و به او کمک کند. دقت کنید این نگاه، از منظر شخصی و فردی است یعنی منفی که یک زندگی پر فشار برای فرد می‌تواند داشته نه برای جمع. و گرنه برای جمع می‌تواند خسارت‌بار باشد. بنابراین من ایران را از این بابت دوست دارم که کشوری است متحول و پرتلاطم و کسی اگر حواسش جمع باشد می‌بیند که خیلی شرایط خوبی است برای این که به لحاظ وجودی و درونی گسترش پیدا کنیم و رشد کنیم و فربه شویم.

با این حال که در داخل ایران درس خواندید و هم‌چنین به‌جز در یک دوره کوتاه، هیچ مسئولیتی در نظام تصمیم‌گیری کشور نداشته‌اید، ولی در حال حاضر به‌عنوان یکی از بهترین و تأثیرگذارترین اقتصاددانان ایران شناخته می‌شوید. با این توضیح، شما ویژگی‌های فردی از جمله استعداد، علاقه و پشتکار را در امر تحصیل و آموزش را چقدر مؤثر می‌دانید؟ و سؤال دوم این که اگر بخواهید از جایگاه یک فرد دیگر به خودتان نگاه کنید، به نظر شما دکتر رنانی چه امتیازهای دیگری دارد که توانسته در عین حال که از پذیرش مسئولیت‌های دولتی اجتناب کرده و از جایگاه حقوقی لازم برای تأثیرگذاری بر تصمیمات اقتصادی برخوردار نبوده، اما در حال حاضر هم در نظر افکار عمومی، هم در بین مسئولین و سیاست‌گذاران و هم در بین جامعه علمی فردی بسیار تأثیرگذار و نافذ است؟



می خوانم، یکبار من را صدا زد و گفت ببین تو می توانی یک باغچه باشی پر از گل اما با یک بادی، خزان می شوی. می توانی اول یک درخت نخل تنابوری باشی و بعد اطرافت را با گل تزئین کنی؛ می گفت سعی کن دومی باشی و از وقتی این توصیه را شنیدم سعی کردم که اقتصاد را خوب بخوانم. در آن زمان که دانشجویان دکترا ۳۰ واحد می گذراندند، من ۴۰ واحد می گذراندم، همه یک تزد دکترا می گذراندند من عملاً دو تا تزد دکترا گذراندم، چون یک بار تزد نوشتم و استادم رد کرد و بعد دوباره از نو شروع کردم به تحقیق و نگارش روی موضوع تزد.

البته الآن که نگاه می کنم چون سالهاست از بس درگیر تدریس و راهنمایی رساله و کنش گری اجتماعی شده ام از مرز دانش عقب افتادم؛ یعنی من امروز بلاشک از مرز دانش اقتصاد خیلی عقب هستم چون فرصت نمی کنم و انرژی نداشته ام که همه تحولات مرز دانش اقتصاد را دنبال کنم. ولی آن زمان در دوران دانشجویی خود خوب درس خواندم و توانستم خودم را تا مرز دانش اقتصاد آن روز برسانم. بعد از آن رفتم سراغ علوم دیگر از جمله جامعه شناسی، روانشناسی، تاریخ، فلسفه علم، فیزیک و غیره. اینها کمک می کند یک موضوع اقتصادی را بتوانم از ابعاد مختلف نگاه کنم و شاید علت برد پیدا کردن مباحث من این است که یک موضوع را از زاویه هایی می بینم که فقط اقتصادی نیست.

عامل بعدی که گفتید، یعنی نگرفتن مسئولیت اجرایی و دوری از سیاستگذاران ومقامات، نیز قابل توضیح اس. یعنی خود گرفتن مسئولیت اجرایی و نزدیکی به سیاست گذاران، مانند تحصیل کردن در خارج، هم یک فرصت است و هم یک تهدید! نزدیکی به سیاست گذار ممکن است باعث شود شما دچار روزمرگی بشوید، ملاحظه کار بشوید، زیانتان کند شود یعنی چیزهایی که می دانی را نتوانی بگویی. به علاوه حضور بلندمدت در خارج هم شما را از واقعیات جامعه خودت دور می کند و فرصت نمی کنی بیندیشی درباره ابعاد مختلف جامعه و از بس در کتابها سیر می کنی فرصت روبرویی با واقعیات را نداری. پس هم خارج رفتن و هم نزدیکی به سیاست مدار، هم یک فرصت است و هم یک تهدید.

من به واسطه این که خیلی به سیاست گذاران نزدیک نشدم به راحتی انتقاد کردم. من از همه دولت ها انتقاد کردم. شاید بیشترین انتقادها را من از دولت آقای هاشمی دارم، حدود ۱۰۰۰ صفحه نقد این دولت را دارم که منتشر شده و بعد از آن در دوره آقای خاتمی. از دولت آقای احمدی نژاد من خیلی کم تر نقد کردم. منتها چون آن زمان که من مثلاً نقد هدفمندسازی یارانه ها را شروع کردم، کمتر کسی نقد می کرد آنگاه آن نقدها خیلی جلوه می کرد.

اما در عین حال غیر از دولت آقای احمدی نژاد در بقیه دولت ها این طور نبود که رابطه ای نداشته باشیم. این فرصت بود که هر وقت می خواستم، بروم با وزیر یا مسئولی حرف بزنم؛ بنابراین این فرصت ارتباط را داشتم ولی نزدیک و درگیر در کار نبودم و این را یک فرصت می دانم. در ایران نزدیکی با سیاستمداران این قدر شما را در گرفتاری های روزمره غرق می کند که فرصت تأمل جدی ندارید. به علاوه

ببینید اول این که من آی کیوی یا بهره هوشی خیلی بالایی ندارم. البته از این لحاظ خوبم ولی به اصطلاح IQ ام خیلی بالا نیست؛ بنابراین به لحاظ هوشی یک آدم متوسط هستم و این را یک مزیت می دانم. معمولاً کسانی که IQ خیلی بالایی دارند خیلی زود به خودشان آسیب می زنند و من از این بابت خوشحالم. مثال می زنم: اینشتین به لحاظ آی کیو خیلی عالی بود ولی در عین حال یک زندگی شخصی شکست خورده ای داشت. خیلی دیگر از بزرگان علمی جهان چنین وضعیتی داشته اند. من معمولی بودن را یک امتیاز می دانم و یک ارزش. چرا که ما در گام اول هر مأموریتی داشته باشیم برای این که عالم باشیم، اقتصاددان باشیم و یا سیاستمدار برجسته ای باشیم، مأموریت اولمان این است که آدم درستی باشیم. انسانی سالم از نظر جسمی، روحی و فکری با زیستی سالم. بسیاری از کسانی که IQ خیلی بالایی دارند، به همین خاطر که خیلی باهوش هستند، تلاش هایی می کنند که انرژی شان را در جاهایی هدر می دهد و مسابقه هایی می دهند که انرژی شان از بین می رود و مستهلک شان می کند. کما اینکه ما هم در نظام آموزشی مان دانش آموزان دارای بهره هوشی بالا را می فرستیم مدارس تیزهوشان؛ یعنی آن ها را می فرستیم در یک مسابقه ای که حالشان گرفته شود و انرژی شان از بین ببریم. چون آی کیو برای این نیست که شما با آن مسابقه بدهید، برای این است که شما بتوانید به تدریج شکفته بشوید؛ بنابراین یکی از پارامترهای موفقیت من داشتن بهره هوشی معمولی بوده است. دوم به علت همه آن تحولات دوران کودکی و تجربه های دیگر من هیچ گاه هیچ نگاه تعصب آمیزی به هیچ یک از تفکرات و ایده ها و حتی ادیان و مذاهب نداشته ام. مثلاً نه هیچ گاه مارکسیسم را به عنوان یک ایدئولوژی زباله ای نگاه کرده ام آن گونه که بسیاری از طرفداران بازار نگاه می کنند و نه هیچ گاه سرمایه داری را به عنوان یک نظام افیونی نگاه کرده ام. معتقدم در هر کدام از این نظریه ها و دیدگاه ها پاره هایی از حقیقت وجود دارد که می تواند استفاده شود؛ پس این نگاه سکولار من به علم به این معنا که با پیش داوری کمی سراغ اندیشه ها رفتم و توانستم از آبشخور نخله های مختلف کسب دانش کنم خیلی راهگشا بوده است.

سوم به علت روحیه یادگیرنده ای که داشتم، هر جا که فکر می کردم چیزی می شود آموخت می رفتم؛ اعم از حوزه دانشگاه و غیره. کتاب های افراطی مذهبی خواندم، کتاب های کاملاً افراطی غیرمذهبی خواندم، کتاب های مارکسیستی، بازاری و غیره و غیره. هم چنین با انسان های متنوعی حشرونشر و رفت و آمد داشتم و این باعث شده که من مقداری از باورهای تنگ ایدئولوژیک و حتی از باورها و قالب های تنگ دانشگاهی در مورد علم بیرون بیایم و مثلاً فکر نکنم همه دنیا اقتصاد است یا همه حقیقت در علم است.

به علاوه همان طور که می دانید یک گزاره ای هست از فیلسوف و اقتصاددان برجسته، فردریک فون هایک که می گوید اقتصاددان هر چقدر از علوم دیگر بدانند اقتصاددان تر است. خدا رحمت کند مرحوم دکتر نورعلی نوری را، آن زمان می دید که من همه چیز



بنابراین ما صدسال است که خیره مانده‌ایم در سپهر سیاسی و همه تحولات و آمل و آرزوهایمان را در تحول در سپهر سیاسی تعریف کرده‌ایم، اصلاً یادمان نیست که دیکتاتورها در خانه و در کودکی دیکتاتوری را می‌آموزند و دیکتاتوری سیاسی از خانه ریشه می‌گیرد، یادمان نیست که ناتوانی‌های مدیریتی ما، یعنی سیاستمداران ناتوان در درک واقعیات، ناتوان در گفت‌وگو و تعامل، ناتوان در پذیرش نقد اخلاقی و عقلائی، از خانه ناتوان بیرون می‌آیند؛ بنابراین ما بیش از آن که به هر حوزه دیگری توجه کنیم به حوزه سیاست توجه کردیم و یادمان رفت که خانواده هم هست، جامعه هم هست. دولت‌هایمان هم بیش از هر حوزه دیگری، و بیش از آن که بر حوزه آموزش و تربیت انسان‌های توانمند تمرکز کنند، رفتند سراغ جاده‌سازی، سدسازی، پتروشیمی، پالایشگاه و غیره. اولویت را دادند به پیشرفت فیزیکی جامعه و یادشان رفت که اگر این پیشرفت فیزیکی همراه با انسان‌های پیشرفته‌ای نشود تخریب خواهند شد و تخریب خواهند کرد.

شما را محافظه‌کار و ملاحظه‌کار می‌کند که حرفی نزن، مصاحبه‌ای نکنی، انتقادی نکنی که به کسی بریزد و رابطه شما با فلان مقام، تیره بشود. خوب این‌ها بوده به‌علاوه اندکی جسارت، چون ملاحظاتی که معمولاً سایر افراد دارند من نداشتم، شاید به این خاطر که نگران معیشتم نبودم. دوم هم به خاطر این که شخصیتم لیبرال است و معتقدم حاکم حتی اگر برحق باشد هم باید از او انتقاد شود. اگر از حاکم تمجید کردی، حتی اگر حاکم خوبی باشد، هم به او خیانت کرده‌ای هم به مردم. و البته بستر خانوادگی هم مؤثر بوده در این که هم روحیه انتقادی داشته باشم و هم در ابعاد دیگر موفقیتیم. از جمله همراهی همسرم، همراهی و همکاری پدر و مادرم؛ مثلاً من ۱۰ سال از وقتی ازدواج کردم، تمام دوره دکترا به‌علاوه چند سال بعد از دکترا با همسرم و با فرزندم بر سر سفره پدر و مادر نشستیم و در یک خانه زیستیم. این‌ها به من انرژی و فرصت می‌داد.

معمولاً کسی که ازدواج می‌کند مخصوصاً کسانی که فارغ‌التحصیل می‌شوند می‌رود سراغ کار و معیشت. خوب این فضای خانوادگی به‌علاوه همکاری و قناعت همسرم این فرصت را به من داد که هم دوران دکترا و هم بعدازآن سرکار بروم و آن ۱۰ سال را به تحصیل و تحقیق بگذرانم.

بعد از آن که آمدم دانشگاه اصفهان هم این سیاست که جایی به‌غیر از دانشگاه اصفهان تدریس نکنم و هیچ جای دیگر راهنمایی پایان نامه نپذیرم و یا هیچ مسئولیت اجرایی نگیرم، این‌ها باعث شد که من فرصت کنم بیشتر به حوزه حرفه‌ای خودم بپردازم. من خوشبختانه غیر از حدود دو سال در مرکز پژوهش‌های مجلس هیچ مسئولیت اداری در جمهوری اسلامی نپذیرفتم و از این بابت خوشحالم چون که مسئولیت اداری در جمهوری اسلامی خیلی خطرات دارد. این باعث شد یک اقلیم شخصی برای اندیشیدن و کار جدی‌تر برایم ایجاد بشود. در نهایت به گمانم توانایی‌های زبان فارسی را هم دست‌کم نباید گرفت. همه این شرایط به‌اضافه آن دوران شاعری و عاشقی و ادبیات خوانی خیلی کمک کرد که من بتوانم اندیشه‌هایم را به زبان اقتصادی یا جامعه‌شناسی اما با بیان ساده‌تری انتقال دهم؛ بنابراین پشتوانه زبان فارسی هم می‌تواند تقویت‌کننده باشد.

زندگی افرادی چون شما با زندگی سایر اساتید متفاوت است؛ علاوه بر مسئولیت تدریس در دانشگاه و مسئولیت خانوادگی، مسئولیت اجتماعی وقت و انرژی زیادی از شما می‌گیرد و این طبیعتاً زندگی را دشوارتر می‌کند. حتی در مورد شما در بعضی موارد می‌تواند خطر آفرین هم باشد. شما می‌توانید راحت تدریس کنید و حقوقتان را بگیرید و بدون هیچ حاشیه‌ای زندگی عادی خودتان را داشته باشید؛ اما زندگی پرچالشی را انتخاب کرده‌اید. با این دشواری‌ها و چالش‌ها چگونه کنار می‌آیید؟ آیا این سبک زندگی را شما به سایرین هم توصیه می‌کنید؟

هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ علمی و هم به

لحاظ منافع فردی این سبک زندگی قابل توصیه نیست؛ اما به لحاظ منافع اجتماعی، تحت شرایطی قابل توصیه است؛ یعنی اگر کسی بخواهد کار علمی بکند این سبک زندگی خوب نیست. به لحاظ اخلاقی این سبک زندگی مستعد این است که اخلاق انسان را خراب کند؛ برای این که در حوزه‌های مختلف درگیر می‌شوید و به همین خاطر در همسایگی شهرت قرار می‌گیرید که افت آن از ثروت و قدرت خیلی بیشتر است؛ یعنی ورود به حوزه‌های اجتماعی موجب شهرت می‌شود و شهرت اگر از جامعه علمی و نخبگان فراتر برود و به قلمرو شهرت در میان عامه مردم برسد خیلی خطرناک و آسیب‌زا است و من اکنون متأسفانه در مرز این حد از شهرت واقع شده‌ام و احساس می‌کنم که روزبه‌روز آسیب‌های شهرت برایم بیشتر می‌شود. به‌علاوه این سبک زندگی باعث می‌شود مجبور شوی از خیلی از علایق و منافع شخصی‌ات صرف‌نظر کنی و حتی خیلی از وظایف خانوادگی‌ات را فروبگذاری؛ یعنی وقتی برای خودت نیست، وقت برای خانواده‌ات باقی نمی‌ماند، کتاب‌هایی که دوست داری را فرصت نمی‌کنی بخوانی و باید چیزی بخوانی که به درد جامعه و تحلیل مسائل جامعه بخورد؛ مثلاً من ۲۰ سال است آرزو دارم مجموعه تاریخ تمدن ویل دورانت را بخوانم اما فرصت نمی‌کنم.

اما همان‌طور که گفتیم از منظر منافع اجتماعی شاید قابل توجه باشد. ما در کشورمان خیلی خلأ فکری و خلأ آگاهی داریم در همه حوزه‌ها، و جامعه ما بسیار نیازمند دانشگاهیان مردم‌گرا و جامعه‌گرا است که بتوانند علمشان را مردمی کنند و علمشان را به عرصه خانواده، خیابان و اتوبوس و تاکسی بکشاند و حرف‌هایی بزنند که مردم با آن حرف‌ها ارتباط بگیرند و بفهمند و راجع به آن‌ها فکر کنند و در محافل خانوادگی و دوستانه در مورد آن‌ها گفت‌وگو کنند. بنابراین یکی از معضلات ما این است که عالمانی که ارتباط فکری با مردم برقرار کنند کم داریم. بنابراین از این منظر، مردمی شدن و اختلاط با سطوح مختلف فکری جامعه، تحول آفرین و توصیه پذیر است.

لطفاً در مورد رویکرد جدیدتان در حوزه کودک برای مخاطبان ما بگویید. چه شد که به این موضوع پرداختید و دقیقاً چه برنامه‌ای دارید؟

من متوجه شدم که ۱۰۰ سال است کنش‌گران اجتماعی و سیاسی ما دارند خطا می‌کنند. همه مسائل‌مان را سیاسی دیدیم؛ یعنی اکثر کنش‌گران سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما در این دوره تمرکزشان را روی تغییر پادشاهان و تغییر دولت‌ها معطوف کردند. رهبران جامعه تلاششان را معطوف به انقلاب کردند، ادیبان‌مان قصه و شعر سیاسی نوشتند، جامعه‌شناسان‌مان کتاب‌هایی معطوف به سیاست نوشتند؛ یعنی نخبگان‌مان تلاش‌های خود را معطوف به تحول در حوزه سیاست کردند و این قدر ما خیره ماندیم به سیاست که یادمان رفت که جامعه هم هست و اگر جامعه هم متحول کنیم سیاست هم متحول می‌شود و خطایی که سید جمال الدین کرد در مقیاس‌های کوچک تکرار شد تا به اینجا رسیدیم. سیدجمال می‌رفت دائماً با پادشاهان ملاقات می‌کرد تا با گفت‌وگو خلق و خوی آنها را عوض بکند بقیه

خود اگر بفهمند که چه بلایی دارند بر سر کودکان می‌آورند تلاش می‌کنند خودشان را اصلاح کنند. مدرسه، مدیر مدرسه، سیاستگذار، دولت و حاکمان الزاما شفقت ندارند. ممکن است آدم‌های خوبی باشند اما ضرورتی نمی‌بینند خود را اصلاح کنند؛ ولی مادر چون شفقت دارد اگر بفهمد که چه خسارت‌بار رفتار می‌کند، سعی می‌کند خودش را اصلاح کند؛ پس ما باید به سمت آگاه‌سازی مادرانمان حرکت کنیم در مورد تخریب کودکانمان؛ بنابراین آری ما باید به سمت کودک حرکت کنیم از طریق مادران. به همین خاطر ما حرکتی را شروع کردیم با عنوان «توتم خانواده» یعنی توانمندسازی توسعه محور خانواده؛ چون معتقدیم تا خانواده توانمند نشود، کودک توانمند نمی‌شود، نه فقط مادر بلکه پدر و مادر. این توانمندسازی را اول از طریق آگاه‌سازی و بعد از طریق تغییر بستر نگاه مادر و تغییر بستر نگاه خانواده به کودک انجام می‌دهیم. این حرکت را به‌عنوان یک حرکت مدنی شروع کرده‌ایم و امیدواریم به نتیجه برسد.

با توجه به اینکه طبق بیان خودتان به همراهی حکومت حداقل در کوتاه‌مدت نمی‌توان امید داشت، در مسیر این حرکت انتظار شما از جامعه نخبگان، خانواده‌ها و نهادهای اجتماعی چیست؟

نخبگان از طریق شعر، موسیقی، فیلم، داستان، شعر، سخنرانی، وعظ و ابزارهای دیگر می‌توانند کمک کنند تا این پیام به خانواده‌ها منتقل شود که سرمایه اصلی هر جامعه‌ای کودکان آن جامعه است؛ که در بسیاری از اوقات نیازی نیست برای کودکان کاری کنیم ما کافی است فقط که کودکانمان را تخریب نکنیم. اگر نخبگان و نهادهای اجتماعی کمک کنند تا این پیام انتقال داده شود، خانواده‌ها به دلیل شفقتی که دارند با ما همراه خواهند شد.

بازگردیم به سوالات شخصی تر، لطفاً بفرمایید یک‌شنبه روز (۲۴ ساعت) دکتر رنانی در یک روز عادی چگونه طی می‌شود؟

روزهای عادی من در خانه با روزهای عادی من در دانشگاه متفاوت هستند. من معمولاً یا در خانه‌ام، یا در دانشگاه و یا در سفر کاری برای مثلاً سخنرانی یا نشست‌های تخصصی. در دانشگاه کارها خیلی شکلی پیش می‌رود. به کلاس می‌روم - که مفیدترین جلسات کمیته‌ها بخش حضور در دانشگاه است - در صرف مراجعات دانشجویی و راهنمایی آنها می‌کنم. متأسفانه هیچ نشست همفکری و بحث و گفت‌وگو بین استادان وجود ندارد. هیچکس نمی‌داند که همکارش دارد روی چه موضوعی کار می‌کند. هم افزایی بین استادان نیست. نشست‌ها و همایش‌ها هم بیشتر حول موضوعات غیر تخصصی است. فضای دانشجویی هم بسیار بی‌انگیزه و دل‌مرده است. به طور متوسط در سال گذشته هفته یک یا دو روز در سفر بوده‌ام. سفر در ایران خیلی فرساینده است بویژه برای من که با اتوبوس مسافرت می‌کنم. تصمیم دارم این روند را متوقف کنم.

هر دو یا سه هفته یک بار، یک روز به خانه مادر

سرمایه گذاری کنیم. این پیام را یکی باید برساند. هنوز کسی شروع به رساندن این پیام نکرده است، هنوز این دغدغه ایجاد نشده است؛ هنوز کسی باور ندارد که تا آدم‌هایمان توانمند نشوند رئیس‌جمهور توانمند نخواهیم داشت، وزیر توانمند نخواهیم داشت، معلم، مدیر و کارآفرین توانمند نخواهیم داشت. این آدم‌های توانمند در خانه تا ۷ سالگی و در مدرسه تا ۱۰ سالگی شکل می‌گیرند. اگر در این فاصله کاری نکنیم کرده‌ایم، در غیر این صورت ما ناچار و محکوم به تبدیل به یک ملت آواره، ناتوان و عقب‌مانده خواهیم بود. ما اگر در این ۱۰ سال دست به یک قیام ملی زنیم برای تحول در شیوه پرورش کودکانمان از خانه و بعد دبستان، ملتی محکوم به فنا خواهیم بود. این نگرانی من را بر آن داشته که از حوزه‌های مختلف فکری خارج شوم و به سمت حوزه کودک و توسعه حرکت کنم، فریاد بزنم و جامعه را آگاه کنم که ما اگر در این صد سال پس از مشروطیت و در این ۳۵ سال پس از انقلاب یکجا شکست خورد باشیم، آنجا حوزه پرورش کودکانمان است. ما اگر در هنگام بزرگسالی در مدیریت کشورمان شکست خورده‌ایم به این علت بوده است که پدرانما به پرورش کودکان بی‌توجهی کرده‌اند، ما اگر جامعه توسعه‌نیافته‌ای هستیم چون یک «جامعه بی‌کودکی» هستیم، سرمایه‌گذاری در پرورش کودک نکردیم. در بهترین وضعیت، ما در آموزش کودکان سرمایه‌گذاری کردیم نه در پرورش کودکی. این چشم‌انداز تیره مرا بر آن داشت تا از حوزه‌های مختلف سیاسی، نفت، انرژی هسته‌ای، دموکراسی و... به سمت «توسعه و کودکی» تغییر رویکرد دهم. این رسالت اصلی است که من برای تتمه دوره عمر دانشگاهی خود تعریف کرده‌ام.

البته اگر بگذارند، چون نمی‌گذارند، همکارانم طعن می‌زنند، دوستانم نقد می‌کنند و روسا خرده می‌گیرند. همه می‌گویند تو را چه به کودکی؟ چرا از حوزه فخریم دانش اقتصاد بیرون می‌روی؟ چرا حوزه مرد افکن اقتصاد سیاسی را رها می‌کنی؟ پس اگر بگذارند و من بتوانم تحمل کنم قصد این است که بروم و فریاد بزنم که ما اگر در این یکصد سال، بی‌درپی شکست خورده‌ایم علتش در شیوه پرورش کودکانمان بوده. بنابراین من اکنون یک مسلمان لیبرال هستم که دغدغه اصلی ام سی سال سرمایه گذاری برای غنی سازی کودکان در یک «جامعه بی‌کودکی» است.

با توجه به اینکه فرمودید نخستین دوره برای پرورش کودک دوره هفت سال اول زندگی کودک است، این سؤال متبادر به ذهن می‌شود که شاید پرورش مادران مقدم بر پرورش کودک باشد و آیا نباید در قدم اول گامی برای توسعه و پرورش مادران این سرزمین برداشت؟

البته ما توسعه کودک را باید از توسعه مادران شروع کنیم. از تحول در مدرسه فعلاً نامیدم چون حکومت نه فرصت فهمیدن این مساله را دارد که چه بلایی بر سر بچه‌های ما می‌آورد، و نه می‌خواهد که بفهمد - چون کارهای بزرگتری در حوزه سیاست دارد - و نه وقتی بفهمد اراده‌ای برای تغییر دارد؛ اما مادران یک ویژگی دارند، مادران شفقت دارند و به خاطر شفقت

نخبگان ما کوشیدند تا شاهان را با انقلاب عوض کنند. اما هیچکدام نتیجه‌ای نداشت، چون جامعه همان جامعه بود.

بنابراین ما صدسال است که خیره مانده‌ایم در سپهر سیاسی و همه تحولات و آمال و آرزوهایمان را در تحول در سپهر سیاسی تعریف کرده‌ایم، اصلاً یادمان نیست که دیکتاتورها در خانه و در کودکی دیکتاتوری را می‌آموزند و دیکتاتوری سیاسی از خانه ریشه می‌گیرد، یادمان نیست که ناتوانی‌های مدیریتی ما، یعنی سیاستمداران ناتوان در درک واقعیات، ناتوان در گفت‌وگو و تعامل، ناتوان در پذیرش نقد اخلاقی و عقلانی، از خانه ناتوان بیرون می‌آیند؛ بنابراین ما بیش از آن که به هر حوزه دیگری توجه کنیم به حوزه سیاست توجه کردیم و یادمان رفت که خانواده هم هست، جامعه هم هست، دولت‌هایمان هم بیش از هر حوزه دیگری، و بیش از آن که بر حوزه آموزش و تربیت انسان‌های توانمند تمرکز کنند، رفتند سراغ جاده‌سازی، سدسازی، پتروشیمی، پالایشگاه و غیره. اولویت را دادند به پیشرفت فیزیکی جامعه و یادشان رفت که اگر این پیشرفت فیزیکی همراه با انسان‌های پیشرفته‌ای نشود تخریب خواهند شد و تخریب خواهند کرد. بنابراین از سرمایه‌گذاری در پرورش انسان‌های توانمند، نه انسان‌های دانشمند، غفلت کرده‌ایم.

البته ما در آموزش سرمایه‌گذاری کردیم، دانشگاه ساختیم، دبیرستان ساختیم، دبستان ساختیم؛ اما در دبستان‌های خود فقط آموزش دادیم، بچه‌های ما در مدارسمان مشق نوشتند، کتاب فارسی و علوم خواندند؛ بچه‌های ما کتاب زیست شناسی خواندند اما یاد نگرفتند چگونه زیست کنند، تنها فرمول حفظ کردند، غزل‌های عاشقانه خواندند و حفظ کردند اما یاد نگرفتند که چگونه محبت کنند، چگونه باهم دوست باشند، چگونه باهم گفتگو کنند، چگونه باهم بازی کنند، چگونه باهم شراکت کنند و چگونه همدیگر را به صورت اخلاقی و عقلانی نقد کنند. بچه‌های ما داستان چوپان دروغگو را بارها خواندند اما نیاموختند که چگونه دروغ نگویند. بچه‌های خیلی تاریخ بزرگان را حفظ کردند اما ما صبر راه گذشت راه، ریسک‌پذیری راه، خلاقیت و نوآوری راه، تحمل شنیدن و نقدپذیری، رواداری و مدارا با دیگران را یاد نگرفتند. من دریافتم که تمام مشکل ما برمی‌گردد به این که ما کشوری بودیم غنی اما با آدم‌های فقیر. نفت داشتیم، سرزمین گسترده و حاصل‌خیز داشتیم، آب داشتیم، جنگل داشتیم، آثار تاریخی داشتیم، فرهنگ و تاریخ داشتیم، اما نفت‌مان سوخت و تمام شد، آب‌هایمان تخریب شد، جنگل‌هایمان بیابان شد، معادنمان تخلیه شد، مزارع و زمین‌های کشاورزی‌مان کویر شد، و همه این مصیبت‌ها بر سرمان بارید چون آدم‌های ناتوانی داشتیم؛ یعنی تمام دارایی‌هایمان را از دست دادیم چون آدم‌های ناتوانی داشتیم. ما دیگر فرصت ادامه مسیر قبل و تکرار اشتباهات گذشته را نداریم. چون ما دیگر منابعی نداریم که به آنها تکیه کنیم. ما ۱۰ سال فرصت داریم که بازنگری کنیم و به‌سرعت به سمت غنی‌سازی آدم‌هایمان حرکت کنیم به‌جای غنی‌سازی انرژی اتمی باید برای مدت سی سال یا سه نسل روی غنی‌سازی کودکانمان



می‌روم تا کارهایی نظیر سرک کشیدن به باغچه، آبیاری و کاشت گل را انجام بدهم. اما روزهایی که در خانه‌ام، بعد از نماز صبح نمی‌خواهم و معمولاً از ۶ صبح تا ۱۱ شب بر روی موضوعات علمی و فکری که درگیر آن هستم کار می‌کنم، رساله یا مقالات دانشجویان را می‌خوانم، مطالب ارسالی دیگران را می‌بینم یا مشغول چانه زنی برای رد کردن درخواست یک سخنرانی یا یک مصاحبه هستم. روزانه ده‌ها ایمیل و گاهی صدها پیام تلگرامی به من می‌رسد که باید پاسخ بدهم. و چون منشی ندارم این امور را خودم انجام می‌دهم.

من البته در کارهای خانه تقسیم کار کرده‌ام و کارهایی را برعهده گرفته‌ام اما خیلی مواقع چون نیستم یا درگیر یک کار فکری هستم وظایفی که من برعهده گرفته‌ام - مثل برخی خریدها یا نظافت دستشویی‌ها و ... - را همسرم انجام می‌دهد.

در فاصله این رفتارها چند کار دیگر نیز انجام می‌دهم. وقتی به لحاظ روحی خسته می‌شوم، یا به لحاظ معنوی کم می‌آورم و احساس می‌کنم که به انرژی نیاز دارم، قرآن می‌خوانم و در آن تأمل می‌کنم، یا اشعار سنتی عرفانی از حافظ و مثنوی را زمزمه می‌کنم؛ وقتی جسمم خسته می‌شود و عضلاتم به خاطر ساعت‌ها نشستن پشت میز درد می‌گیرد، برمی‌خیزم و با پخش یک آهنگ شاد، با آن می‌رقصم. وقتی ذهنم متوقف می‌شود و دیگر کار نمی‌کند، به آشپزخانه می‌روم، چای می‌خورم و ظرف می‌شویم تا ذهنم دوباره فعال شود. ظرف شستن برای من یک تفریح است. بنابراین در طول روزهایی که در خانه‌ام، یا می‌خوانم، یا می‌نویسم و در فواصل آنها نیز با قرآن می‌نوشم، یا آواز می‌خوانم، یا می‌رقصم یا ظرف می‌شویم. این تصویر یک روز خانگی من است.

راستش برای خانواده وقت کافی نمی‌گذارم همواره شرمند خانواده‌ام هستم. گرچه سالی یکی دو بار با خانواده به مسافرت می‌روم، اما یکی از ایرادات جدی زندگی من این است که وقت منظمی برای همسر و فرزندم نمی‌گذارم و وقت منظمی هم برای سلامت جسمی‌ام نمی‌گذارم. فعالیت ورزشی منظمی ندارم، تنها ورزش نامنظم مثل کوه رفتن را دارم. تنها کار مثبتی که برای سلامت خودم کرده‌ام این است که چند سالی است الگوی تغذیه خود را اصلاح کرده‌ام. وعده‌ غذایی من یک‌سوم وعده‌های متعارف دیگر افراد است. برنج را تقریباً حذف کرده‌ام، مگر این که جایی میهمان باشم. سبزی‌ها و میوه‌ها را جایگزین آن کرده‌ام. مصرف پروتئین را کاهش داده و به جای آن از حبوبات، غلات و جوجه‌ها استفاده می‌کنم. تلویزیون را سال‌هاست که نمی‌بینم، یعنی نه من می‌بینم نه همسر و فرزندم. یک تلویزیون کوچک قدیمی داریم که فقط وقتی میهمان داریم و برای سرگرم کردن بچه‌ها روشن می‌شود.

سال‌هاست روزنامه نمی‌خوانم. تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ عضو تنها در شبکه اجتماعی فیس‌بوک عضو بودم و هرازگاهی استفاده می‌کردم، اما در زمان انتخابات مجلس در اسفند ۹۴ که می‌خواستم نامه «آینده ایران در دستانی لرزان» را خطاب به شورای نگهبان منتشر کنم به دلیل عدم

امروز اسیر انبوه فارغ‌التحصیلان متوقع اما ناتوان است؛ بنابراین کنکور را به‌عنوان الویت خود بگذارند کنار و اولویت اول را پرورش خودشان در جهت رسیدن به انسانی نرمال و توانمند قرار دهند. سرمایه اصلی هر جوانی توانمندی زیست انسانی نرمال است. اینکه اخلاقی نرمال، روحیه‌ای نرمال، جسمی نرمال داشته باشند. بقیه سرمایه‌ها به دنبال این سرمایه زیستی نرمال خواهد آمد.

اگر شما در پویبش معرفی کتاب شرکت کنید چه کتاب‌هایی را در حوزه‌های عمومی به خوانندگان پیشنهاد می‌کنید؟

در حوزه روانشناسی: کتاب «وضعیت آخر»، نوشته تامس آ. هریس

در حوزه سیاسی و اجتماعی: کتاب «جباریت»، نوشته مانس اشپیربر

در حوزه اقتصادی: چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ نوشته دارون عجم اوغلو و جیمز ای. رابینسون

در حوزه تاریخ: تاریخ بیخ‌تاریخ

در حوزه دین: برای خانم‌ها: کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر»، نوشته: امیرحسین ترکشوند (نسخه دیجیتالی است). برای عموم مسلمانان: کتاب «محمد»، نوشته مارتین لینگز، ترجمه سعید تهرانی نسب
برای شیعیان: کتاب «مکتب در فرایند تکامل» نوشته سید حسین مدرس طباطبایی

آقای دکتر چند کلمه خدمت شما ارائه می‌کنم. لطف کنید در قالب یک جمله یا عبارت تعریف خود و یا احساس خود را در مورد آن بیان کنید.

رنانی: مردی کوچک که سخت گرفتار «سندروم خود خدا انگاری» است.

اقتصاد: علمی عمیق اما غریب و ناشناخته در جامعه ما

اصفهان: روستای نصف جهان
اصفهان: روستایی شهری شده
دانشگاه اصفهان: محیطی دلپذیر و سرشار از سبزی اما با محیط انسانی دل‌مرده و محیط علمی منفعل
انرژی هسته‌ای: ۴۲ سال فرصت‌های سوخته و هزینه‌ها و منابع از دست‌رفته

احمدی‌نژاد: بزرگ‌ترین خطای جمهوری اسلامی
خانواده: نخستین مأموریت هر فرد
دین: تضعیف‌کننده رسالت ایمانی انبیاء
نماز: رقصی عاشقانه در برابر هستی
کودک: گران‌ترین سرمایه هر جامعه
کتاب: غریب‌ترین دوست در جامعه ما
زن: معلم اول توسعه

زاینده‌رود: نماد سازگاری ایرانی
محیط زیست اصفهان: قاتل خاموش
ماهنامه برای فردا: نشریه‌ای برای فردا
کاش: کاشکی هستی زبانی داشتی / تا ز هستان

پرده‌ها برداشتی
امیدوارم: امیدوارم شکاف اجتماعی و سیاسی ناشی از انتخابات ۸۸ پر شود و ما به‌سرعت به سمت یک وفاق جمعی جدید برویم که بدون آن عبور از بحران‌های پیش رو دشوارتر خواهد بود.

قبول هیچ‌یک از رسانه‌ها برای انتشار آن، از تلگرام استفاده کردم ولی الآن تلگرام را مدیریت شده و گاه به گاه استفاده می‌کنم. تلفن همراهم نیز دو سال است که خاموش است. ولی با وجود همه این‌ها، حس می‌کنم زندگی شخصی‌ام زندگی چندین ساله نیست و باید تغییراتی در آن بدهم. از مهر امسال تصمیم گرفتم که سایر الگوهای زیستی خود را نیز تغییر دهم که یکی از آن‌ها کمتر سخنرانی کردن است و چند تصمیم دیگر که امیدوارم بتوانم عملی کنم. این بود انشای رنایی در مورد این که یک روز خود را چگونه می‌گذرانید.

برای جوانان و نوجوانان این مرزوبوم چه توصیه‌ای دارید؟

نوجوانان بیش از آن که نگران درس و کنکور باشند نگران سرمایه‌های انسانی خود باشند. تلاش نکنند دانشمند باشند، تلاش کنند انسان‌هایی توانمند باشند. دانشمندان ناتوان نه‌تنها کمکی به کشور نمی‌کنند که ممکن است مخرب هم باشند؛ اما اگر ما انسان‌های توانایی باشیم می‌توانیم کشور را بسازیم؛ بنابراین توانایی‌های خودشان که برای یک زیست انسانی لازم است را تقویت کنند. اعتمادبه‌نفس، آرامش، خوش‌بینی نسبت به آینده، توانایی خود مدیریت، ورزش، سلامت تن، سلامت روان، پرداختن به فعالیت‌های هنری و شرکت در گروه‌های اجتماعی را جدی بگیرند. هدف‌گذاری‌شان خودشان باشد، نه مدرک، نه دانشگاه، نه تحصیل. ما از تحصیلات انسان‌های ناتوان خیلی خسارت دیدیم. کشور ما

رنانی در حجاب معاصرت

دکتر عبدالحسین ساسان



«حجاب معاصرت» یک اصطلاح کلامی در حکمت قدما است. معنای آن این است که همزمانی با کسانی که در دوران زندگی خود می بینیم همچون پرده ای میان ما و آنها قرار می گیرد، که شناخت دقیق آن ها را دشوار یا دچار لغزش و تورش می کند. شاید دور از انتظار باشد که کسی ادعا کند به دلیل همزمان بودن، و نشست و برخاست داشتن با یک انسان دیگر از شناخت دقیق شخصیت وی ناتوان باشد. زیرا علی القاعده شناخت شخصیت های دوران های گذشته به مراتب دشوارتر از شخصیت های معاصر است. چون در درازنای تاریخ هر چه پیش می رویم اطلاعات کمتر، افسانه بیشتر، و ابهام افزون تر می شود. بنابراین دور از انتظار نیست که یک شخصیت، که در هزاره یا سده های پیشین زیسته در دوران ما» چهره ناشناخته» ای باشد، یا حتی کاملاً خلاف آن چه بوده است تصویر شده باشد. بنابراین ناشناخته بودن شخصیت های گذشته به دلیل کمبود آگاهی یا نادرستی اطلاعات موجود است. پس دشواری در شناخت معاصران چه دلیلی دارد؟ دشواری در شناخت معاصران ممکن است به یک یا چندین دلیل در ترکیب با یکدیگر پدید آید. نخست سود یا زبانی است که خواه یا ناخواه هر انسانی از معاصران خود متحمل می شود. مثلاً اگر یک کارگر بتواند اعتماد و علاقه کارفرما را جلب کند ممکن است کارگران دیگر را ناخشنود سازد. همچنین پزشکی که پرآوازه می شود قطعاً به همکاران خود زیان می

رساند. همچنین آموزگار یا دبیر یا استادی که مورد علاقه دانشجویان خود باشد خواسته یا ناخواسته برای همکاران خویش زیان ها یا دشواری هایی ایجاد می کند. حتی اگر او فردی باشد که آزارش به یک مگس یا پشه هم نرسد و حتی قادر و مایل نباشد اندوه کسی را ببیند یا بشنود؛ همین انسان توسط همکاران خود به درستی داوری نخواهد شد، و همه آشکارا یا پنهان می کوشند تا او را از چشم دیگران بیندازند، یا آگاهی های نادرستی درباره او پراکنده کنند، ولی برای درگذشتگان چنین امری وجود ندارد. دومین دلیل «حجاب معاصرت» ممکن است سود و زیان مستقیم نباشد، بلکه به خصائل روانی معاصران مانند «حسد»، «بغض»، «کینه»، «بدخواهی» و یا برعکس به «مثبت اندیشی»، «غماض»، «خیرخواهی» و «جامعه پرستی» اگر بتوان آن را در نقطه مقابل «خودپرستی» قرار داد- مربوط باشد - قاعدتاً انسان خود پرست از شخصیت های معاصر که در هر زمینه ای به موفقیت می رسند بیزار و منزجر است. در حالی که انسان «جامعه پرست» شیفته و فریفته معاصران موفق و درخشان خویش خواهد بود. سومین علت پیدایش حجاب معاصرت اختلاف سطح هوش و خرد در میان مردم هر دورانی است. فردریک ویلهلم نیچه هنگامی که اندیشه های خویش را منتشر کرد به این پدیده پی برد. وی حتی به صراحت گفت که فلسفه من صد سال دیگر درک خواهد شد. زنان

و مردانی هستند که در سال جاری زندگی می کنند، ولی افق دید و اندیشه آنان در سده های آینده سیر می کند. طبیعی است که چنین انسان هایی دچار «حجاب معاصرت» خواهند بود. سرانجام، چهارمین دلیل «حجاب معاصرت» آن است که اندیشه ها به محک آزمون نیاز دارند. مثال بارز برای محک اندیشه ها را می توان در سده هجدهم و نوزدهم پیگیری کرد. در آن دوران «پیشوای فکری» برخی از ملت ها می گفتند کلید خوشبختی انسان و جوامع بشری کلمه «آزادی» است. در حالی که «پیشوایان اندیشگی» پاره ای دیگر از ملت ها می پنداشتند که عامل سقوط و انحطاط انسانیت، آزادی است. استدلال، برخورد و گفتگو میان این دو «دیدمان» یا پارادایم به هیچ وجه نتوانست واقعیت را روشن کند. صرفاً «گذشت زمان» - آن هم زمانی به درازای دو سده- می توانست نشان دهد که کدامیک از این دو «دیدمان» به واقعیت نزدیک تر، و کدامیک از واقعیت دورتر هستند. به این ترتیب «حجاب معاصرت» «یک آسیب شناسی» جدی و تاثیرگذار در شناخت شخصیت هایی است که همزمان با ما زندگی می کنند. دکتر محسن رنایی نیز از این قاعده مستثنی نیست. هنگامی که او در شورای گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان در کنار همکاران خود می نشیند، یا در رواق های کتابخانه آزادگان گام می زند، با هیچکس دیگری فرقی ندارد. چون یک یا همه ی عوامل موثر بر «حجاب



معاصرت» فعالانه در داوری ما نسبت به او تاثیر می‌گذارند. ولی ممکن است با گذشت زمان هنگامی که «حجاب معاصرت» برداشته می‌شود، ما دریابیم که رفتار و اندیشه‌های او از زمان ما پیش‌تر بوده است. رنانی نه تنها بینش و دانش لازم برای شناخت روندهای حاکم بر اقتصاد کشور را دارد، بلکه شجاعت و تهور لازم در برخورد با سیاست‌هایی را نیز دارا است، که به درستی یا به نادرستی آن سیاست‌ها را زیان‌آور تشخیص می‌دهد. برای مثال هنگامی که دولت حاکم بر کشور - به درستی یا به نادرستی - بودجه‌های عظیمی را به توسعه انرژی هسته‌ای اختصاص داده و یک جو شدید امنیتی و پلیسی برای دفاع از سیاست‌های هسته‌ای خویش برقرار کرده بود، دلاورانه و حتی متهورانه کتاب معروف خود «اقتصاد مناقشه‌هسته‌ای» را نوشت. وی چه در پیام‌رسانی به مسئولان و مدیران کشور، چه در سخنرانی در مجامع اقتصادی، و چه در کلاس‌های درسی خویش از اینکه تخصیص منابع کشور را به باد انتقاد بگیرد پرهیز نمی‌کرد.

انتقاد کردن در هر زمان و هر مکانی مستلزم تحمل هزینه‌های ویژه خویش است. ولی در برخی از زمان‌ها و پاره‌ای از مکان‌ها این هزینه‌ها به قدری سنگین می‌شود که از تاب و توان انسان‌های معمولی فراتر می‌رود. در دوران موسوم به «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» هزینه انتقاد از طرح‌های هسته‌ای به اوج خود رسیده بود. در آن دوران حتی استدلال‌های اقتصادی، تاریخی، و منطقی یا سرکوب بی‌رحمانه‌ای روبرو می‌شد. رنانی احتمال این هزینه‌های سنگین را با آغوش باز پذیرفت. من نمی‌توانم نسبت به انگیزه‌های وی نیت‌خوانی کنم. ولی آن چه را می‌دانم این است که او صرفاً یک اقتصاددان نیست. وی به عرفان اسلامی نیز گرایش دارد و در بسیاری از موارد که من می‌پندارم مسئولیتی بر عهده ندارم، او شدیداً احساس مسئولیت می‌کند. گمان می‌کنم درک او از عرفان و از آفریدگار هستی از آن نوعی نیست که ایجاد تخدیر می‌کند، بلکه از آن نوعی است که مسئولیت بر می‌انگیزد و ناآرامی و بی‌قراری به بار می‌آورد.

اگر درست حدس زده باشم و رنانی عارف باشد، نه تارک دنیا است نه گریزان از مسئولیت‌های سیاسی. ظاهراً در این زمینه از استاد خویش شادروان امیرحسین جهانگلو تاثیر پذیرفته است. جهانگلو با وجود پندارها، گفتارها و رفتارهای متجددانه‌ای که داشت در ژرفای روان خویش انسانی عارف، وارسته و فرهیخته بود که در عین پاسخگویی به وجدان مسئولیت‌پذیر خود در برابر جامعه از هالی و هوی رایج در محیط‌های دانشگاهی بیزار بود. او نه به دنبال شهرت بود و نه می‌خواست جلودار باشد. ظاهراً از مطرح کردن خود بیزار بود، مگر آنکه چاره‌ای جز آن نداشته باشد. شیوه اندیشگی جهانگلو و رنانی از این دیدگاه همانند است. ولی جهانگلو توانست شهرت را از خویش گریزان کند. در حالی که رنانی نتوانست از شهرت بگریزد.

نمی‌دانم «پرده همزمانی» یا همان «حجاب معاصرت» تا چه حد میان رنانی با نویسنده این نوشتار «ناشناختگی» ایجاد کرده است. آیا دید چشم‌ان من توانسته در این پرده نفوذ کند یا دچار

توهم شده‌ام، که می‌پندارم رنانی روح اقتصاد را درک کرده است. این سخن کوچکی نیست. کسانی هستند که نوبل اقتصاد هم دریافت کردند بدون آن که اقتصاد خوانده باشند.

فیلم سینمایی «ذهن زیبا» این واقعیت را به تصویر کشیده است. کسانی هستند که رزومه بالا بلندی از مقالات ISA را با خود حمل می‌کنند، ولی از اقتصاد تنها موفقیت در سوداگری را به دست آورده‌اند. پس روح اقتصاد چیست؟

روح اقتصاد همان اندیشه‌ای است که بشر را از «هزاره تاریک» یا دوران اسکولاستیک بیرون آورد و وارد «دوران روشنگری» کرد. این اندیشه که توسط کسانی مانند «جرمی بنتام» نمایندگی می‌شود حرف بسیار ساده‌ای است. یعنی در جمله بسیار کوتاه و ساده‌ای متبلور می‌شود. این گزاره کوتاه و ساده این است که: «بشر در طول هزار سالگی که به دنبال حقیقت بوده در فقر و تنگدستی و پریشان‌روزاری گذرانید؛ زیرا حقیقت - اگر هم دست‌یافتنی باشد - سودمند نیست. بنابراین باید در پی گفتمان‌ها و دانش‌هایی بود که سودمند باشد. یعنی مطلوبیت داشته باشد نه حقیقت.» این کلید دست‌یابی بشر به نیروهای ذهنی خلاق بود که او را از تاریکی دوران اسکولاستیک به روشنائی رنسانس وارد کرد.

مطلوبیت یا مفیدیت یا سودمندی ستون اصلی دانش اقتصاد بوده است. در حالی که همین دانشی که بنیان‌گذار اندیشه مطلوبیت یا سودمندی بود گرفتار گفتمان‌ها و مقولات علمی بسیار پیشرفته‌ای شد که مطلقاً برای پیشرفت جوامع بشری موثر نیست. تا کنون در سراسر جهان مقالات، کتاب‌ها و رساله‌هایی در دانش اقتصاد پدید آمده که بیشتر جنبه تجمل‌تزیین و تفاخر علمی به خود گرفته، و دست‌کم برای حل مشکلات جاری اقتصادی و اجتماعی سودمند نیستند. در حالی که برای سوداگری علمی و فخر فروشی علمی و نیل به افتخارات عظیم دانشگاهی و حتی جایزه اقتصاد نوبل بسیار کارساز هستند. کمی کردن تصمیمات خانواده‌ها در زمینه روابط عاطفی، عشق ورزی و حتی بچه‌دار شدن از همان دست مدل‌سازی‌های اقتصادی است که آب و نان و شهرت و جایزه و کرسی‌های بلند دانشگاهی نصیب دانشمندان کرده است. ولی احتمالاً ذره‌ای برای رفاه و آسایش بشر سودمند و مطلوب نبوده است.

رنانی و استاد دیگرش شادروان حسین عظیمی آرانی از زمره کسانی هستند که آب و نان و افتخار کار کردن در زمینه‌های تجملی اقتصاد را رها کردند، و به مباحثی روی آوردند که گرهی از کار فروبسته خلق بگشاید. من بر این باورم که «روح دانش اقتصاد» همین است، پرهیز از گفتمان‌های ناسودمند و پیگیری گفتمان‌های سودمند.

دکتر حسین عظیمی یک ذهن ریاضیاتی داشت. از بدو ورود به کارشناسی اقتصاد در درس ریاضی این رشته شاخص‌تر از دیگران بود. تا جایی که اساتید اقتصاد خرد، اقتصاد کلان و اقتصاد ریاضی او را برای حل مسائل به عنوان دستیار برگزیده بودند. او هنوز دانشجوی بود که هم دستیار اساتادان در درس کمی شد، و هم خلاء کتاب‌های فارسی را با ترجمه موفقی از کتاب اقتصاد سنجی ترمیم کرد. ولی رفته

رفته دریافت که نمی‌توان به کار بی‌هزینه و خنثای مدل‌سازی قناعت کرد. بلکه باید با جهل، خرافات، سودپرستی و ناشایسته‌سالاری حاکم بر جامعه درگیر شد، و این درگیری کمیت‌پذیر و تعارف‌بردار نیست. چنین بود که حسین عظیمی هم با اقتصاددانان نئوکلاسیک، و هم نئوکینزین‌های حاکم بر فضای برنامه‌ریزی کشور درگیر شد، و به صراحت اولویت کشور را تاسیس مدارس پیش‌دانشگاهی، مهدهای کودک و دبستان‌های بزرگ و پیشرفته اعلام کرد، نه ساخت سدها، دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها.

دست تقدیر یا الگوهای مشترک و ذهنی خط‌سیر فکری رنانی را همانند حسین عظیمی رقم زده است. مطمئن نیستم که بتوان گفت رنانی به یک «هادگرایی نو» تبدیل شده است؛ ولی او در حالی که همه مسئولان سیاسی، مدیران اقتصادی، و صاحبان صنایع از کمبود سرمایه مالی دم می‌زدند ناگهان کشف و اعلام می‌کنند که «مشکل کشور ما سرمایه‌های مالی نیست بلکه سرمایه‌های نمادین» است. چنین فردی را شاید بتوان نهادگرایی دانست که ناگزیر است تکیه کند تا به تیغ دانشگاهیان نئوکلاسیک و نئوکینزین حاکم بر فضای اقتصادی کشور دچار نشود. رنانی از انتقادات چپ‌گرایان و روشنفکران نیز بی‌بهره نیست. مقدمه‌ای که او بر کتاب مشهور پیکیتی با عنوان «سرمایه در قرن بیست و یکم» نوشت انتقاد شدید این گروه را نیز برانگیخت؛ ولی علیرغم آنکه او در میان نئوکلاسیک‌ها، پولگرایان، نئوکینزین‌ها و چپ‌گرایان هیچ محبوبیتی ندارد، مستمراً در میان دانشجویان، فرهنگیان و مدیران صنایع شنوندگان بیشتری می‌یابد، و به ترویج دانش اقتصاد در میان دارندگان تخصص‌های صنعتی یاری می‌رساند.

ممکن است حجاب معاصرت دید ما را تاریک کرده باشد، و از درک این واقعیت ناتوان باشیم که او خود یک سرمایه‌نمادین است. ولی این موضوع فی‌نفسه اهمیتی ندارد. زیرا زنان و مردان پرشماری در تاریخ این کشور زیسته‌اند که می‌بایست به سرمایه‌های نمادین تبدیل می‌شدند. ولی گمنام، مهجور و یا حتی مغضوب ماندند. آنچه مهم است آن است که مسئولان و مدیران سیاسی کشور به شنیدن اقتصاد از یک کانال خاص اکتفا نکنند. بهتر آن است که هم صدای هواداران «تعدیل اقتصادی» و هم صدای اقتصاددانان دگراندیشی مانند دکتر محسن رنانی شنیده شود. باشد تا راه یا راه‌های واقعی بیرون رفت از بن‌بست‌های پرشماری که اقتصاد کشور را محاصره کرده شناخته شود.

و کلام آخر این که:

هرکسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

بعید نمی‌دانم که رنانی برای من همانقدر ناشناخته باشد یا شناخته‌من از او همانقدر تورش داشته باشد که برای هر کس دیگر. چه می‌دانم؟! حتی ممکن است او هنگامی که این نوشتار را می‌خواند چنین داوری کند که تصویر خود را در آئینه‌ای غیرشفاف و موجدار دیده است. با وجود همه این احتمالات از این نوشته پشیمان نیستم. زیرا هر انتقادی که از این نوشتار بخوانم به تصحیح اندیشه‌هایم یاری می‌رساند.

پارادایم سازی برای حکومت اجتماعی

مقدمه دکتر محسن رنانی بر کتاب سرمایه توماس پیکتی تحلیل درستی از آینده بشریت می دهد

محمود سریع القلم
استاد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی



وطن ما ایران هیچ‌گاه کمونیستی یا مارکسیستی نشد اما متدلوژی تحلیل مارکسیستی نه تنها در مدارهای اجتماعی و روشنفکری اندیشه، جاپایی نسبتاً پایدار برای خود باز کرد بلکه در ذهن‌های متون خواننده فعالین پس از انقلاب، منزلی نسبتاً ابدی پیدا کرد. دکتر محسن رنانی با جمله‌ای بنیادین، متن خود را آغاز می‌کند که ایدئولوژی از هر نوع آن، خطرناک است. او اضافه می‌کند که جامعه را باید با فرمان عقل و درعین‌حال به یاری عشق مدیریت کرد. او با جمله‌بندی‌های دقیقی می‌گوید سرمایه‌داری خالص وجود ندارد بلکه نوع سرمایه‌داری مهم است. کارل ماکس ما را به سمت نگرش سیستمی و پویا در فهم نظام‌های سیاسی - اقتصادی نزدیک کرد ولی با نوشته‌ها و متون او، تفکیک‌های ایدئولوژیک از نظام‌های سیاسی - اقتصادی آغاز شد. این تحلیل دکتر رنانی، کانون مقدمه بسیار دقیق او نه تنها از کتاب توماس پیکتی بلکه از حوزه اندیشه در جهان و ایران معاصر است.

اندیشه، خوب و بد و درست و غلط ندارد بلکه در مسیر تکامل است. دکتر رنانی به‌درستی اشاره می‌کند، «سرعت اصلاح و انطباق، بالاترین نسبت را نظام سرمایه‌داری نسبت به سایر نظام‌ها داشته است»

برای او جغرافیا مهم نیست بلکه فرایند تکاملی فکر و روش اولویت دارد. او اظهار می‌دارد، «خلاقیت اصلی سرمایه‌داری لیبرال در غرب این بوده که خود را با دموکراسی سیاسی پیوند زده و سازگار کرده است... و بدین ترتیب شکاف‌ها و شکست‌ها و خطاهای لیبرال دموکراسی هیچ‌گاه تا جایی ادامه نمی‌یابد که همه جامعه را نابود کند و حتماً در سطحی متوقف خواهد شد» نگاه خطی و تکاملی دکتر رنانی به مسائل نظری در جامعه‌پژوهی که عموماً موضوعات را سریع بسته‌بندی می‌کند بسیار قابل تحسین است. مقدمه او نه با ابزار ایدئولوژیک بلکه با رهیافت تکاملی به اندیشه و تجربه بشری، به مارکسیسم و نقد پیکتی از سرمایه‌داری می‌پردازد. او می‌گوید، «و البته در پناه همین فضای آزاد برای نقد، شناخت و پذیرش بخش بزرگی از خطاها و شکست‌ها و شکاف‌های سرمایه‌داری، مدیون مفهوم‌پردازی‌ها و پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های مارکس و سایر متفکران و انقلابیان مارکسیست بوده است. در واقع خدمت بزرگی که مارکس و مارکسیست‌ها به سرمایه‌داری مردند این بود که با استفاده از فضای آزاد نقد و گردش دموکراتیک سیاستمداران، کمک کردند تا سرمایه‌داری پیش از آن که دچار بحران‌های درونی خویش شود، مشکلات خود را بشناسد و خود را اصلاح کند... و امروز پیکتی در بستر دموکراسی همان خدمت را به‌گونه‌ای دیگر به نظام سرمایه‌داری می‌کند و این نشانه ظرفیت و مزیت سرمایه‌داری لیبرال پیوند خورده با دموکراسی است که هم از مارکس، هم از پیکتی، هم از جنبش‌های رهایی‌بخش مارکس‌لوتر کینگ، هم از جنبش وال‌استریت و هم از شورش‌های اخیر بیست‌هزار نفری فرگوسن بهره می‌برد و درس می‌آموزد تا خود را اصلاح کند».

اوج تحلیل دکتر رنانی آنجاست که می‌گوید: «حاصل تمام این تجربه‌ها و هزینه‌ها این خواهد بود که در یک افق بلندمدت، بشریت نه به سمت یک نظام کمونیستی خواهد رفت و نه به سمت یک نظام سرمایه‌داری» این رهیافت بر تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی دانش و تجربه بشری در داخل گشود مهر باطل می‌زند و بررسی دکتر رنانی از کتاب پیکتی و مارکسیسم را به سطحی به‌مراتب بالاتر و در ارتباط با حوزه فکر و اندیشه در کشور ارتقاء می‌بخشد. جزئیات تحلیل نظام‌های ایدئولوژیک از وقایع و تحولات باعث می‌شود تا تکامل صورت نپذیرد. آزادی فکر از آزادی سیاسی اولی تر است و فکر آزاد که اصلاح می‌کند به آزادی سیاسی منجر می‌شود.

نظام‌ها و تمدن‌های غربی بر استوانه نقد و انتقاد برافراشته شده‌اند. برخلاف مارکس که با عینک ایدئولوژیک برای ظهور مدینه فاضله خود در پی نابودی سرمایه‌داری بود، توماس پیکتی، سرمایه‌داری را آسیب‌شناسی می‌کند و در پی اصلاح و تکامل آن است. به جامعه‌ای آزاد می‌گویند که نقد از اندیشه‌ها و روش‌ها و سیاست‌ها در آن به رسمیت شناخته شده و حتی ترغیب شوند. از این‌رو، مقدمه دکتر رنانی هم اهمیت نظری دارد و هم دلالت متدلوژیک. توماس پیکتی انقلابی نیست و روش تغییر را در اصلاح اندیشه و سایت‌گذاری منصفانه، شجاعانه و عادلانه جست‌وجو می‌کند و با نوشته خود در پی جلوگیری از خطاهاست. با مطرح کردن «حکومت اجتماعی» یا Social state، پیکتی تلویحاً، حکومتی توزیع‌گرا و عدالت‌خواه و مسئله‌حل‌کن را برای آینده سرمایه‌داری ترویج می‌کند.

هر چند متن دکتر رنانی، مقدمه‌ای برای یک کتاب است خود در حد یک کتاب پارادایم‌ساز است. حوزه فکر در ایران امروز عمدتاً به کسانی واگذار شده که متون نخوانده‌اند، با عمق تحولات جهانی آشنایی ندارند، بیشتر توجیه می‌کنند تا نقد، غالباً وضع موجود را تثبیت می‌کنند تا آن را به‌سوی تکامل سوق دهند، تعصب‌دارند تا استدلال، افکار صاحبان منصب را تحکیم می‌کنند تا واکاوی و چون ایدئولوژیک هستند نمی‌توانند منصف باشند. در این فضا، نوشته دکتر رنانی جزئیات‌های فعلی را می‌شکند و دعوت به فطرت به‌عنوان افق سیستم‌سازی را مطرح می‌نماید. قرن بیستم را بدون مارکسیسم نمی‌توان فهمید. تفاوت لیبرال دموکراسی را امروز باید در چین و آسیا سراغ گرفت. پایین آمدن قیمت مواد خام در سطح جهانی تصادفی نیست بلکه مشوق جهشی نوین برای اشتغال و تولید است و شاید این هم از نوع اصلاحات نظام سرمایه‌داری است. همان‌طوری که دکتر رنانی در خاتمه بحث خود اشاره می‌کند، آسایش، آرامش، آزادی و عدالت، چهار نقشه راه سیستم‌ها و حکومت است. صحبت از حقانیت مارکسیسم یا لیبرال دموکراسی نیست بلکه اصل بر پویایی، یک سیستم برای خودانتقادی و خود اصلاحی است. این مسیر تکامل است و قلم توماس پیکتی هم در این مسیر، نظریه‌پردازی و آسیب‌شناسی کرده است؛ و چه نیک که دکتر رنانی، مقدمه خود را با تأکید بر فطرت بشری به پایان رسانده و تکامل افکار و روش‌ها و مکاتب را در این فرایند، تحلیل می‌کند.

عسل تلخ تو از شیره و شکر بهتر

حسین قانونی

■ من برخورد حضوری چندانی با دکتر رنانی نداشته‌ام؛ فکر می‌کنم حداکثر سه مورد. ابتدا می‌خواستم از یکی از این برخوردهای حضوری و ویژگی‌های اخلاقی و کاری ایشان که هر کدام یک دوره کامل از اخلاق عملی بودند بنویسم، اما دیدم کم است و اگر قرار است درباره ایشان بنویسم، مطالب مهم‌تری هم برای گفتن هست.

خیلی وقت‌ها به این می‌اندیشم که چرا تحصیل در رشته برنامه‌ریزی شهری را انتخاب کرده‌ام؟ رشته‌ای که اگر مطالبش را بخوانی و به این «باور» برسی که کارگزاری هستی برای افزایش منفعت عمومی، دیگر هر حرکت و رفتاری که از تو سر می‌زند، در ترازویی ذهنی مورد سنجش قرار می‌گیرد؛ ترازویی که یک کفه‌اش منفعت شخصی است و یک کفه‌اش منفعت عمومی. و این ترازو آنچنان دنیای تو را از دیگران عقب می‌اندازد که پشیمان می‌شوی از این که وارد این رشته شده‌ای... از این که مطالعه کرده‌ای... و از این که «می‌دانی».



می‌شود که با اصول علمی مورد تأیید او هم‌خوانی ندارد، نه تنها عافیت‌طلبی نمی‌کند و در تشریح آن کتاب نمی‌نویسد و پروژه‌های گزاف نمی‌گیرد، بلکه حتی در مقابل آن موضع نیز می‌گیرد. رنانی چون خود را «حاجب در خلوتسرای خاص» علم می‌داند، نه تنها عافیت‌اندیش نیست بلکه از خودش برای علم هزینه می‌کند.

شیخ اجل در گلستان، عالم بی‌عمل را به زنبور بی‌عسل تشبیه می‌کند. رنانی را نیز می‌توان به زنبوری تشبیه کرد که نوشته‌ها، نظرات و نقدهایش در مورد ساختارها، مسئولان و شهروندان ایران معاصر، عسل‌های تولیدی او هستند. در این که عسل‌های تلخ از آب در آمده‌اند، تقصیری متوجه او نیست. زنبوری که در گلخن زندگی می‌کند، چنین عسلی به دست می‌دهد. شاید اگر جایی دیگر و روزی دیگر بود، حاصل تلاش‌های رنانی عسل‌های شیرین‌تری می‌بود. اما باید توجه کرد که نقدهای رنانی اگر چه تلخ، اما طبیعی و مغذی هستند و به بهبود شرایط جامعه کمک می‌کنند. عسل اصیل و طبیعی او با عسل‌های شیرین‌شده به زور خوردن شکر (بخوانید نفت) به زنبوران مزدور تفاوت دارد. این عسلی است که گلخن را به سمت گلشن شدن هدایت می‌کند؛ و الا برای زنبوران شکرخوار که گلشن و گلخن تفاوتی ندارد. آن‌ها به اندک شکری راضی می‌شوند...

شاید توجه اخیر رنانی به کودکان و آموزش و تربیت آنان برای دستیابی به توسعه، راهکار جدید او پس از شکست در پرورش عسلی طبیعی باشد. شاید او پس از تلاش‌های فراوان دریافته که مردم و مسئولان این دیار ترجیح می‌دهند عسلی که می‌خورند، «به هر قیمتی» شیرین باشد. شاید تلخی عسل او خیلی‌ها را آزرده است، حتی اگر برای همانان در آن شفا باشد. اما گویا رنانی با این شکست خسته نشده است. او اکنون به جای تولید عسل، در حال کاشتن بذرهایی است که امیدوار است تبدیل به گلشنی زیبا و دل‌نواز شوند؛ گلشنی که حتی اگر رنانی آن را به چشم نبیند، خوشحال است که عسل‌های شیرینی از آن به دست می‌آید. به امید آن روز ...

کنم. اثرات خارجی آثاری هستند که بر اثر فعالیت‌های انسان‌ها بر زندگی سایرین وارد می‌شوند و می‌توانند جنبه مثبت یا منفی داشته باشند. مثلاً کارخانه‌ای که محصولی را تولید می‌کند، در حال آلوده کردن هوا از طریق دود خروجی از خود نیز هست، هر چند چنین قصدی ندارد. یا کسی که دروغ می‌گوید یا خیانت می‌کند، سطح اعتماد جامعه را پایین می‌آورد، هر چند چنین منظوری نداشته باشد. یکی از ضرورت‌های اصلی شکل‌گیری دولت‌ها کنترل همین اثرات خارجی است، زیرا در فرایند طبیعی بازار این اثرات مورد مبادله قرار نمی‌گیرند. رنانی که با کتاب «بازار یا نابازار» نشان داده که شکست‌های نابازار هم بسیار زیان‌رسان بوده و ائتلاف منابع را به دنبال دارند، در زندگی شخصی‌اش نیز تلاش می‌کند اثرات خارجی منفی خود را بر زندگی سایرین کاهش داده و اثرات مثبت را بیشتر کند. شاید به همین دلیل است که با توجه به فضای اقتصاد سیاسی کشور و درک او از ناکارآمدی حوزه‌های اجرایی، بعد از دوره‌ای که معاون مرکز پژوهش‌های مجلس بوده، هیچ مسئولیت اجرایی را نپذیرفته است؛ چون دانسته‌هایش به او فهمانده که هر تصمیمی که می‌گیرد و هر امضایی که می‌کند، اگر چه ممکن است اثرات خارجی مثبتی نیز به همراه داشته باشد، اما می‌تواند اثرات منفی فراوانی بر زندگی افراد بسیاری بر جای بگذارد و بنابراین ترجیح داده بیشتر در دانشگاه یا در همکاری با بخش خصوصی حضور داشته باشد.

اما این به معنای عزلت یا زهد گوشه‌نشینانه او نیست. رنانی شیفته علم اقتصاد است و خود را نسبت به علمش موظف می‌داند؛ علم برای او تنها یار نیست، بلکه بار هم هست. به همین خاطر است که از هر فرصت و تریبونی تلاش کرده مباحث علمی‌اش را مطرح کند. علم رنانی معطوف به عمل است. به همین دلیل است که حتی اگر مشی شخصی او را «عارف‌مسلکانه» در نظر بگیریم، این مشی منجر به غفلت او از اشاعه علمش نمی‌شود. رنانی اگر بر اساس اصول علمی‌اش باور داشته باشد که طرحی اشتباه است (مثلاً هدفمندی پارانها) تمام تلاشش را برای نقد و جلوگیری از عملیاتی شدن آن می‌کند. اگر عبارتی اقتصادی در کشور مُد

*** در مصایب علوم انسانی

اگر موارد خاص را کنار بگذارید، علوم انسانی تفاوت عمیقی با علوم دقیقه دارند. علوم دقیقه، تنها «جزئی» از زندگی عالم می‌شوند؛ او می‌داند که ترکیب شیمیایی بنزن چیست، می‌تواند سطح زیر نمودار توابع را محاسبه کند یا با محاسبات پیچیده، موشکی را به سیارات دور و نزدیک ارسال نماید، اما این‌ها «شخصیت» صاحب این علوم را تغییر نمی‌دهند. علوم انسانی چنین نیستند. فیلسوفی که به تعمق در علمش می‌رسد، ممکن است حتی در وجود خودش نیز شک کند. جامعه‌شناسی که مفهوم حاشیه‌نشینی و مشکلات آن را «درک» می‌کند، در میان خوشی‌هایش در شهر نیز دردی عمیق احساس می‌کند... و اقتصاددانی که همت خود را بر بهبود کیفیت معیشت مردم قرار داده است، «رنج» می‌برد از مشکلاتی که به خاطر بی‌توجهی به علمش گریبان جامعه‌اش را گرفته است. البته تأکید می‌کنم که صرف دانستن علوم اجتماعی نیست که «شخصیت» افراد را تغییر می‌دهد، بلکه «باور» به آن علم است.

*** در فضایل رنانی بودن

رنانی همان اقتصاددان است؛ کسی که علمش را باور کرده و «رنج» می‌کشد از بی‌توجهی به اصول بدیهی آن. علم رنانی معطوف به عمل است و این عمل نه تنها فضای دانشگاهی و تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری و مشاوره، بلکه زندگی او را در بر گرفته است. رنانی علم را از زندگی جدا نکرده است، بلکه علمش زندگی‌اش را جهت می‌دهد. اگر در علم اقتصاد صحبتی از شکست بازار به میان آمده است، تلاش می‌کند انحصاری برای خودش ایجاد نکند. اگر به عنوان یک نهادگرا از هزینه مبادله حرف می‌زند، در زندگی‌اش نیز سعی می‌کند انواع هزینه‌های مبادله اجتماعی را کاهش دهد. وقتی مفهوم سواری مجانی را می‌آموزد، پیش از همه خودش باور دارد که نباید انجامش دهد. و در نهایت اگر مفهوم اثرات خارجی را تدریس می‌کند، مراقب است که برآیند اثرات خارجی منفی و مثبتش بر زندگی دیگران همواره به سمت مثبت میل کند. اجازه بدهید بحث اثرات خارجی را بیشتر باز

۱. در جایی که اگر دانشجوی ترم‌های ابتدایی مهندسی‌اش به عروسی پسرخاله‌اش دعوت شود اما در کارت دعوت عنوان «مهندس»ش ذکر نشود، در مجلس شرکت نمی‌کند یا با سگرمه‌های در هم‌رفته حاضر می‌شود، دکتر رنانی تأکید دارند که در اشاره به خودشان، صرفاً بنویسند «رنانی». برنامه کلاس رنانی، سایت رنانی، سخنرانی رنانی، کانال تلگرامی رنانی و ... پس با اقتدا به همین مشی درست و نفن‌ستیزانه و شیطان‌شکن، در این نوشته زین پس ایشان نه دکتر خطاب خواهند شد و نه افعال جمع برایشان به کار خواهد رفت: «رنانی».



نقد اندیشه‌های رنایی، نفسی لوامه اقتصاد ایرانی*

سجاد بهمنی
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی
اقتصادی و توسعه دانشگاه اصفهان

مقدمه

محسن رنایی به گواه تم‌های مورد انتخاب، متون چاپ‌شده، سخنرانی‌ها متعدد و مناظره‌های شفاهی‌اش، یکی از اقتصاددانان پرکار معاصر در ایران است و برخلاف بسیاری از همکاران و هم‌نسل‌هایش که منطق آمار و ریاضی را جهت تنویر افکار علمی جامعه مخاطبشان برگزیده‌اند، راه تقویت استدلال‌های خود را بهره‌گیری از ادبیات نظری علوم اجتماعی قرار داده است. موضوعی که ریشه‌یابی آن حکایت از تأثیر اندیشه‌های بر قلم و اندیشه اقتصاددان میان‌سال اصفهانی دارد. او در زادگاهش رن ان اصفهان منبر هم می‌رود و سعی می‌کند قیام عاشورا را تبیین توسعه‌ای کند. کم نیستند کسانی که می‌دانند این معلم اقتصاد، اهل شعر و موسیقی است و دفتر شعری هم دارد. این روحیات، رنایی را «آقای خاص اقتصاد ایران» لقب داده است و طرفدارانی برای او در عرصه عمومی به وجود آورده است که سخنش را همه بیت‌الغزل معرفت می‌دانند. باین‌وجود او به‌گونه‌ای در فضای علمی دانشگاهی ایران کنشگری کرده است که بیشتر آشنایان، او را از دریچه قلم و اندیشه اقتصادی‌اش می‌شناسند. باوجود گستردگی دایره کلام و بیان رنایی و از میان همه گفته‌ها و نوشته‌های او در این باره، برخی با اقبال بیشتری مواجه شده و رسانه‌ای‌تر شده‌اند از جمله طرح نظریه امتناع توسعه در ایران، سرمایه نمادین و چالش‌های ایرانی آب، حرف‌هایی شنیدنی و متفاوت تا جایی که برخی دانشجویان

کتاب «بازار یا نابازار؟» و «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» اضافه شوند، سبکی از مدل‌سازی میان‌رشته‌ای متغیرها را آشکار می‌کند. رنایی نامه هم می‌نویسد، در عصری که سرعت انتقال داده‌ها شتابان‌تر از همیشه شده است. نامه‌هایی که البته بدون پاسخ هم نبوده‌اند. اقتصاددانی که داعیه آشتی ملی سیاستمداران ایرانی را در سر می‌پرورانند، هیچ‌وقت کناره نگرفته است. حتی زمانی که رسماً اعلام کرد دیگر تا اطلاع ثانوی سخنرانی نخواهد داشت، این «ادیب پیمان‌شکن» نتوانست در برابر مهم‌ترین تحولات جامعه ایران در سال‌های اخیر، بیش از چند روز تاب آورد و قفل دهان گشود و دیدگاه‌هایش را رسانه‌ای کرد. تلاش برای تعریف نسبت توسعه و اخلاق در جامعه ایران، توسعه و نظام حقوقی، فساد اقتصادی، هدفمندی پارانه‌ها و رانت‌خواری، سیاسی‌ترین موضع‌گیری‌های رنایی در سال‌های اخیر بوده است. برخی مواضع رنایی قدرت ایجاد خشم و دلخوری نیز داشته‌اند، آن‌چنان که گویی بعضی وقت‌ها شاید برخی کسان از حرف‌هایش در موارد پیش‌گفته برنجند و دیگر حرفش در میان اعتدالیون، چون سابق، خریدار نداشته باشد. شواهد این‌گونه نشان نمی‌دهد. چه ظرفیت نقد و بحث در جامعه مدنی ارتقا یافته باشد و چه تاب تحمل سیاسیون، در هر صورت او آزادانه زیست می‌کند و نقد.

بر مبنای رصد فرایند و سیر تحولات نظری وی می‌توان استدلال کرد که زمان هر چه به‌پیش آمد و به‌موازات ورود رنایی به دوران میان‌سالی،

و دانشگاهیان پرونده‌ای برای خواندنش گشوده‌اند و آفرین گوی نفس دلکشش شده‌اند. مورد آخر البته به مدد بازنشر گسترده کم‌آبی در فضای مجازی و به علت توان رسوخ در لایه‌های غیردانشگاهی جامعه تا مهمانی‌های خانوادگی نیز کشیده شد و «آب» را مایه حیاتی بحث خانواده‌های ایرانی قرار داده است. هرچند پیش از رنایی هم کسانی بوده‌اند که در این باره حساسیت بالایی داشتند اما آشناندایی او در فرم و محتوای ارائه این مسئله و قرار دادن آن در بستر توسعه رمز توفیق آن قلمداد می‌شود.

نگاهی به مهم‌ترین آثار ایشان از جمله، سخنرانی در جمع دانشجویان اقتصاد دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۸۸، سخنرانی در همایش آب، مقاله «توسعه ملی در کمند سیاست» در شماره ۲۸ و ۲۹ مجله آیین، مصاحبه با روزنامه پول درباره تبعات سیاست‌های رادیکال، مصاحبه با نشریه تهران امروز در خصوص سیاست‌های افزایش جمعیت، مصاحبه با مهرنامه در باب «نگرش سیستمی به نظریه امتناع توسعه»، کتاب‌های «بازار یا نابازار؟» و «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» نشان می‌دهد که دغدغه‌های این اندیشمند از مرز اقتصاد فراتر رفته و با اتکای به همین سیالیت اندیشه، کم نیستند مفاهیم جامعه‌شناختی و حقوقی که در آثار وی به چشم می‌خورند؛ و در نتیجه، حقوق مالکیت در ایران، وضعیت مواجهه ایرانیان با سرمایه‌های نمادینشان، سرمایه اجتماعی و ظرفیت‌های شکوفایی و رونق اقتصادی جان کلام مباحث او در کلاس‌های درسش بوده‌اند. عناوینی که اگر به تحلیل‌های وی در دو

* این متن، بخش برگزیده‌ای از نوشته بلندی است که نگارنده درباره اندیشه و کنش رنایی تدوین کرده است



در مدل‌های مفروض وی هستیم. البته شاید بتوان این موضوع را در ارتباط با تحولات فکری نویسنده در مقاطع مختلف فکری ارزیابی کرد، چنین برداشتی اگرچه امری طبیعی به نظر می‌رسد اما نمی‌تواند تبیین‌کننده پراکندگی گسترده مفاهیم مختلفی باشد که ایشان مورد استفاده قرار داده‌اند. رنانی پس از کتاب «بازار یا نابازار؟» که سعی بر ارائه تبیین‌های تاریخی و نهادی از اقتصاد ایران داشت رفته‌رفته با این نگرش که حل مشکلات اقتصاد ایران راهکار صرفاً اقتصادی ندارد نوعی خودمشروعیتی برای گستراندن دامنه مباحثش در حوزه میان‌رشته‌ای ایجاد کرده است. خطر پی‌گسستگی دیوار نظری یکی از جدی‌ترین چالش‌های روش‌شناختی همواره همراه رنانی بوده است.

تلفیق تکلیف‌ها، تقدم دولت یا ملت

نسبت میان تعیین‌کنندگی نهایی کنشگران و دولت در نوشته‌ها و گفتار رنانی حکایت از اصرار بر وظایف متقابل دارد. هرچند او سهم دولت در اتلاف منابع آب و عدم بهره‌برداری صحیح را بسیار بیشتر از مردم دانسته است، ولی خطوط کلی اندیشه‌اش نشان از تقدم اعتدال در آسیب‌شناسی بر رویه‌های

شناسی دقیق و کلیشه‌گریزی رندان‌های درباره تحلیل ابتلاهای اقتصاد و فرهنگ ایرانی در رویکردش به چشم می‌آید اما فراخوانی عرصه تحلیل رنانی که از زوایایی، بال پرواز تحلیلش را بلندنظرتر از حدود پیش رو ساخته، مهم‌ترین پاشنه آشیل او نیز شده است. هرچند دایره مفاهیم بکار گرفته در ادبیات نظری مورد استفاده در تحلیل شرایط جامعه ایران قدرت اقتناع محقق را غنی‌تر ساخته، از سوی دیگر همین عامل بازدارنده مانع از عمق‌یابی اصل بیانش شده است. درست است که استفاده از ظرفیت‌های سایر دانش‌های حوزه علوم انسانی همچون جامعه‌شناسی و تاریخ در تبیین تحولات اقتصادی می‌تواند سهم متغیرهای بیشتری را در تبیین سازه‌های پنهان موردنظرش ایفا کند ولی در چنین فضایی، اتکای محقق میان‌رشته‌ای بر ادبیات نظری هر یک از رشته‌های مرتبط ضروری است که عدم شناخت و تسلط کافی، تحلیل‌های محقق را بی‌مایگی نظری مواجه خواهد کرد. نحوه و شیوه استفاده رنانی از مفاهیم علوم اجتماعی نشان‌دهنده آشنایی وی با برخی از نظریه‌پردازان متأخر است ولی میزان این آشنایی محل بحث و چالش جدی است. در بحث سرمایه نمادین و انواع سرمایه، رنانی هرگز در سخنرانی‌ها و مکتوبات خود، ارجاع دقیقی به پیر بوردیو و دیگر جامعه‌شناسان مبدع در این باره نمی‌دهد و نسبت فهم وی و آشخورهای نظری این ایده‌ها برای مخاطب مبهم باقی‌مانده است، هرچند وی توانسته باشد در کاربرد این مفاهیم جامعه ایران توفیق نسبی کسب کرده باشد نمی‌تواند امید به قدرت اقتناع کافی نزد متخصصین علوم اجتماعی را داشته باشد. رنانی مفاهیم مختلف و متعددی را دستمایه سخنرانی‌ها و مقالات خویش قرار داده است که فصل مشترک همه آن‌ها مفهوم توسعه در ایران است. بر مبنای آثار منتشرشده از این اقتصاددان اصفهانی، پراکندگی حوزه‌های موردبررسی، مدل فکری‌اش را با چالش‌های بنیادین مواجه ساخته است، اگر همه مقالات، بیانات و کتب ایشان را جزئی از تئوری یا مدل و یا سامان فکری ایشان بدانیم و چنین شرایطی تهدیدکننده ارتباط منطقی و انسجام آشکار ایده‌ها، استدلال‌ها و گزاره‌ها به‌گونه‌ای که در پیوند با یکدیگر یک کل را بسازند شده است؛ و دقیقاً همه این ماجراها از زمانی آغاز می‌شوند که او فاصله بیشتری از ادبیات نظری رشته مبدأ که همان اقتصاد است پیدا کرده است. این آشکار است، درحالی‌که نشانه‌های رشد تسلط بر ادبیات نظری علوم اجتماعی به چنین وضوحی قابل‌رؤیت نیست.

اگر مقوله «هزینه مبادله» و کتاب «بازار یا نابازار؟» را نقطه آغازینی در طرح منسجم دیدگاه‌های وی بدانیم تناسب محتوای اقتصادی و زمینه بررسی ایشان در این اثر می‌تواند نمره قابل قبولی به خود اختصاص دهد اما در ادامه شاهد کاهش انسجام مباحث به نفع گستردگی دامنه متغیرهای حاضر

گرایش‌های اجتماعی او، وجه برجسته‌تری یافت و غنای نظری دیدگاه‌هایش فزون گشت. چه ثابت شود او یک نهادگراست و چه نشود، او رویکردی نئوکلاسیک دارد و اصرارش بر این است که مدیریت باید در بازارهای اقتصادی و بنگاه‌ها، با رویکردی اخلاقی انجام گیرد، از مالکیت خصوصی دفاع می‌کند و یکی از بنیادی‌ترین وظایف دولت‌ها را حفاظت از حقوق مالکیت می‌داند تا در این صورت هزینه مبادله کاهش یابد و مسیر توسعه هموارتر گردد. اگرچه اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک همواره از سوی منتقدان با چالش‌های جدی مواجه بوده است و به اقتصاد انحصاری نیز شهرت داشت ولی رنانی در این زمینه دیدگاه دیگری دارد.

حداقل تا زمانی که پای کلیدواژه‌های مشترکی چون اخلاق و سرمایه اجتماعی در میان است، منتقدان نمی‌توانند از وجه نهادگرایانه تحلیل‌های رنانی به‌راحتی بگذرند، همان وجهی که رنانی را در «قصه نرگس» به وسط میدان آورد و یکی از متأخرترین وجوه همبستگی ملی ایرانیان را به تصویر کشید. خاطره‌ای خوش برای آنان که امضای خود را پای پیگیری حق یک شهروند در بند کردند. این مختصری از حرکت آرام اقتصاددان اصفهانی به سمت کنشگری در سطح ملی است و ناموری‌اش از رهگذر همین فعالیت‌ها حاصل شده است.

رویکرد میان‌رشته‌ای در طرح مباحث

دست‌های نامریی بازار، مکانیزم‌های پیچیده‌ای را خلق و نهادینه کرده‌اند که از منظر رنانی، ارائه تحلیلی جامع مضمن ادراک توسعه به‌عنوان فرایندی چندبعدی و اعتقاد به ارتباط متقابل هر یک از این ابعاد است. در سایه چنین رویکردی، توسعه موردنظر این تحلیلگر اقتصادی، از نمودارهای ریاضی و اقتصادسنجی محض فاصله می‌گیرد و در سطوح حساسی جاری می‌شود. نمود بیرونی این باور زمانی آشکارتر است که سهم متغیرهای رشته‌های مختلف را در مدل اندازه‌گیری و ساختاری او بررسی کنیم. او سعی کرده است خلأهای نظری میان اقتصاد، سیاست و فرهنگ را از این منظر شناسایی کرده و در جهت ترمیمشان قدم بگذارد. تحلیل‌هایی که نمی‌توان بی‌توجه به خصایص متولدان دهه ۴۰ در آن‌ها بود، از امید به تغییر جامعه تا اصرار به فداکاری و عبور از من به نفع ما. روح پرسشگر رنانی هم اهل همدلی با وضعیت جامعه ایران معاصر است و هم تساهل منحصربه‌فردی در عرصه نظریه‌پردازی و زیست علمی برای او فراهم آورده است، این را می‌توان از تنوع طیف سیاسی دوستانش به‌وضوح دریافت. او به‌روشنی اهل هیچ‌یک از صف‌بندی‌های جبهه‌های فکری شناخته‌شده معاصر نیست و بیشتر عمرش را در سنگر توسعه ملی گذرانده است. بی‌جهت نیست که او «در مقامی که به یاد لب مردم نوشتند» آشکارا و به صدای بلند خود را «مسلمان لیبرال» خوانده است. بالین‌وجود نباید از نظر دور داشت، اگرچه مسئله

۱. برگرفته از بیت «در مقامی که به یاد لب او می‌نوشتند/ سفله آن مست که باشد خیر از خویشانش»

یک‌سونگر دارد. او هم به عاملیت‌های کنشگر در مسیر توسعه توجه می‌کند و هم به دولت‌های هدایت‌گر، اصرار دارد که فضایی بگشاید برای حرکت جامعه نخبگان درباره اوضاع عامه مردم ایران و در این میان می‌کوشد تا فضا را اخلاقی کند و مسئولیت‌پذیری را برجسته کند وقتی که بر تارک تارنمای رسمی‌اش، تعریف توسعه را به نینداختن پوسته یک شهروندان از شیشه اتومبیل گره می‌زند.

دولت و مردم هم پای یکدیگر در اندیشه رنانی تکلیف دارند و توسعه‌نیافتگی کنونی محصول توقف دوسویه بوده است، از این منظر است که او با طرح سرمایه‌نمادین می‌خواهد قدرت شیخوخیت نوین را برای ایجاد آشتی و امضای سند همکاری انجام وظایف از سوی دولت و ملت احیا کند.

.... سبک نگارش

رنانی در زمینه نگارش متون اقتصادی برای عموم کم توفیق نبوده است هرچند شاید هیچ‌یک از آثار ایشان مشخصاً برای مردم عادی نوشته نشده باشد اما مسئله محور بودن در انتخاب موضوعات موردبررسی و همچنین روانی سبک نگارش، مخاطبان بسیاری در میان دانشجویان رشته‌های غیراقتصادی و بخشی از مردم عادی علاقه‌مند به مباحث توسعه برای او گردآورده است. اگر از موضعی فرایندی به توسعه نگاه کنیم، بعد از دهه‌ها بسترسازی و هزینه در بخش زیرساخت‌ها، شاید آگاهی از ادبیات نظری توسعه پایدار و همه‌جانبه نیاز امروز جامعه ایران باشد و علاوه بر رنانی سایر معهود محققانی که توانسته‌اند با انتخاب سبک

نگارش روان و مخاطب فهم نیز توفیقات مشابهی داشته‌اند؛ و در این باره رنانی را می‌توان هم‌پایه باستانی پاریزی و عبدالحسین زرین کوب دانست. رنانی با تشخیص وضعیت مطالعه و خوانش متن نزد ایرانیان، از حداقل فضای پیش‌آمده خود در کلاس‌های درس دانشگاه اصفهان حداکثر بهره را برده است و دانشجویانش را همچون خویش، پیش از آنکه از نظریه و دیدگاه سرشار سازد، روحشان را آغشته دردمندی جامعه می‌کند. مهم‌ترین کارکرد این شیوه نگارش و طرح بحث، آگاهی بخشی عمومی درباره مختصات جامعه‌ایرانی و الزامات رفتاری موردنیاز برای توسعه است، این کمکی بزرگ برای جامعه‌ای است که دهه‌هاست درباره توسعه می‌اندیشد ولی تاکنون دستاوردهایش متناسب با منابع و حتی دست رنجش نبوده است. هرچند رنانی به هر دو شکل ایجاز و اطناب در نوشتارهایش وفادار است ولی روح ساده‌نویسی قلمش ثابت و بدون تغییر است. چه موضوع بحث

«چرخه‌های افول» باشد و چه «ترگس‌نامه»^۱ ای برای مردم ایران. اگر سبک نگارش رنانی را از نظر شناخت خصایص جامعه ایران مورد ارزیابی قرار دهیم می‌توانیم بگوییم که ایشان در امر توصیف، کامیاب بوده است، توصیفات زنده و جاندار. چه این را به حساب شناخت محقق از زمینه و بافت موجود فکری و اجتماعی- سیاسی ایران بدانیم و چه محصول نبوغ فردی این اقتصاددان ادیب، او راه نفوذ در جامعه و دانشگاهیان را به یکسان یافته است.

تصویری که رنانی با اتکای به نگارشش از شخصیت و جامعه‌ایرانی رسم می‌کند گرایانه، خیرخواهانه و اندازگونه است؛ از همین زاویه است که برخی او را «فلس لوامه اقتصاد ایران آ» نامیده‌اند؛ چراکه او تصویری بسیار نزدیک به واقعیت از فکر و شخصیت ایرانی از یک‌سو و جامعه و اقتصاد و وضع سیاسی که او در آن زیست می‌کند، از سوی دیگر، به دست می‌دهد. این درک صحیح از ماهیت تحولات جامعه ایران را می‌توان از پیش‌بینی‌ها و اظهارهایی به دست آورد که رنانی بارها مطرح کرده است.^۲ پیش‌بینی‌هایی متناسب با واقعیت بیرونی اما نه‌چندان امیدبخش. یکی دیگر از خصایص در مسیر توسعه رنانی، تعامل فکری، بازاندیشی و ارزیابی مجدد فعالیت‌هایش در جمع همکاران، اساتید و دانشجویان است. او از هر فرصتی برای ارتباط با جامعه بهره می‌گیرد و بازاندیشی درباره آثار و افکارش را پیشه کرده است. او دوستان زیادی از جمع کسانی دارد که شبیه به وی نمی‌اندیشند.

.... بی‌توجهی به قشربندی اجتماعی

در دستگاه فکری رنانی

یکی از مهم‌ترین حلقه‌های مفقوده مباحث رنانی درباره جامعه ایران بی‌توجهی به ساختار قشربندی اجتماعی و همچنین تفکیک این اقشار در تحلیل نهایی وی از توسعه‌نیافتگی ایران است. رنانی در هیچ اثری، از منظر یک نظریه‌دقیق و روشن برای نابرابری و قشربندی، درباره جامعه ایران سخن نمی‌گوید و مرز مشخصی میان اقشار و طبقات اجتماعی ایرانیان ترسیم نمی‌کند. ارائه شواهد محلی و تجربه تاریخی سایر ملل جهت افزایش قدرت استدلال متون و سخنرانی‌ها، یکی از مواردی است که کمبودش در طرح بحث‌های رنانی خودنمایی می‌کند. موضوعات مهم در تحلیل‌های اجتماعی توجه به ساختاربندی‌هایی است که در نتیجه نظم اقتصادی در جوامع بوجود می‌آید؛ به عبارت دیگر قشربندی اجتماعی بیانگر وجود گروه‌ها دسته‌ها و توزیع متفاوت فرصت‌ها

و همچنین سبک زندگی میان آن‌هاست. در میان جامعه‌شناسان تا حدود زیادی پذیرفته است که میان طبقه اجتماعی، قشر و یا عضویت افراد در گروه‌ها و سبک زندگی و رفتار آن‌ها رابطه مستقیم وجود دارد. بدیهی است در مواجهه با موضوعات مختلف لایه‌های اجتماعی ساختار قشربندی جامعه ایران رفتارهای متفاوتی را از خود نشان می‌دهد. اگرچه شاهد تلاش رنانی برای فهم تغییرات اجتماعی از منظری میان‌رشته‌ای بوده‌ایم اما ایشان در آثار مختلف خود توجه چندانی به ساختار قشربندی اجتماعی جامعه ایران نداشته‌اند و به‌گونه‌ای همسان‌پنداری در رفتار و همسان‌زیستی در سبک زندگی این گروه‌ها اعتقاد داشته‌اند. در نتیجه بی‌توجهی به این موضوع مهم، هنجارها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و باورهای گروه‌های مختلف اجتماعی تحت عنوان کلی جامعه ایران موردتوجه قرار گرفتند که این موضوع نمی‌تواند ادراک صحیحی از رفتار اقشار مختلف به دست دهد. اگر مفروض توسعه در ایران تعریف مبتنی بر بهبود در حوزه‌های مختلف باشد هنگامی که این موضوع در مرحله تدوین قرار می‌گیرد با چالش‌های جدی مواجه می‌شود.

.... توجه به تاریخ، شاید وقتی دیگر

یکی از ضرورت‌های روش‌شناختی اندیشیدن و قلم‌زدن در مکتب نهادگرایی کاوش در زمینه‌ها و بسترهای تاریخی جوامع است. آشنایی محقق نهادگرا با تاریخ محلی و ملی جامعه خود و دیگر جوامع چنان اهمیتی دارد که بسیاری از اندیشمندان نهادگرا به‌دفعات از شواهد تاریخی برای اثبات استدلال‌های خود بهره گرفته‌اند. در قیاس با این خصلت، تحلیل‌های رنانی درباره جامعه ایران بدون توجه به روندهای محلی تاریخ و تغییراتی که در بطن جامعه طی دهه‌های متوالی رخ داده‌اند ارائه شده‌اند؛ و بیشتر موضوعات موردنظر رنانی در گفتارها و نوشتارهایش، خالی از ارجاع به تجربه‌های تاریخی است. به‌عنوان مثال در پرداختن به موضوع «توسعه یعنی همپایی نظام حقوقی با نظام اقتصادی»، هیچ اشاره‌ای به روند تاریخی این موضوع مهم در ایران نشده است. درحالی که تحولات نظام حقوقی ایران از دیرباز موردتوجه بوده است. در نتیجه عدم کاوش مناسب در سیر تحولات اجتماعی و اقتصادی تاریخ ایران و عدم هماهنگی در فضای بین‌الذهانی در میان مردم و نخبگان ایران، ادراک و انتظار هماهنگی از توسعه وجود ندارد و ناتوان مانده است.

۱. ترگس کلباسی، بانوی خیر و فعال ایرانی در زمینه تعلیم و تربیت کودکان محروم در هندوستان است که به اتهام آنچه سهل‌انگاری در نگهداری از کودکان تحت تعلیمش خوانده شده است در دادگاه رایادگادا تحت محاکمه است.

۲. در مراسم تجلیل از محسن رنانی پس از سخنرانی او با عنوان «آسیب‌شناسی نخبگی در ایران» که در دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، دکتر محمد گوهریان، صنعت‌گر و کارآفرین برجسته اصفهانی، رنانی را با این لقب یاد کرده است.

۳. یکی از مهم‌ترین پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های رنانی در حوزه نفت و انرژی بوده است که در کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمیز ایران» مطرح شده است. رنانی در آن کتاب از کاهش ناگهانی قیمت نفت پس از یک دوره تجربه قیمت بالا خبر داده بود. همچنین رنانی در مصاحبه‌ای اعلام کرد که نابودی داعش هدف غرب نیست و غرب در این باره صداقت کافی را ندارد. او داعش را ابزار تحقق و پیگیری اهداف غرب دانسته است.

